



انقلاب در هائیتی

از خیزش بردگان
به سوی خودسالاری

فیلیپ هانکه
برگردان پارسی: هادی مفتون

tou moun se moun

Alle Menschen sind Menschen

همه انسان‌ها انسان‌اند

شعار کریولی در انقلاب هائیتی

نام کتاب: انقلاب در هائیتی Revolution in Haiti

نویسنده: فیلیپ هانکه Phillip Hanke

چاپ-پخش متن آلمانی: ۲۰۱۷، پایروسا، کلن Papyrossa, Köln

برگردان پارسی: هادی مفتون Hady Maftoon

ویراست یکم: آذرماه ۱۳۹۹، برابر با اوت ۲۰۲۰، برمن، آلمان

روی جلد: Jean-Jacques Dessalines ژان-ژاک دسالین - Çağdaş Çeltiki

فهرست

- فهرست ۵
۱. درآمد - عصر انقلاب ۹
۲. ایده برای جهانی ۱۶
- اصول ۱۷۸۹: آزادی، برابری، حق مالکیت *Liberté, Égalité, Propriété* ۱۷
- آزادی اروپایی و سرکوب استعماری ۲۶
۳. رقص بر روی آتشفشان - دنیای استعماری سنت-دومینگو ۳۴
- از آیتی *Ayiti* به سنت-دومینگو *Saint Domingue*: راه به سوی سودآورترین مستعمره فرانسه ۳۵
- بردگان و سیستم پلاتنازی [کلان-کشزاری] ۳۸
- کریول‌ها: ثروت و نژادپرستی ۴۴
- حاکمیت اروپایی ۴۷
- دوزیستان آتلانتیک ۵۲
۴. دیدگاه‌ها و جر و بحث‌ها در متروپول ۵۴
- «سیاست رأفت»: «انجمن دوستان سیاهان» *Société des Amis des Noirs* ۵۵
- لابی استعماری: کلوپ مسیاک *Club Massiac* ۵۹
- ژولین ریموند [کلان-مزرعه‌دار کریول] و انجمن کوچندگان آمریکایی *Julien Raimond und die Société des Colons Américains* ۶۱
- موضوع وینسنت اوژه *Vincent Ogé* ۶۴
۵. سرآغازهای شورش بردگان ۷۱

- ۶۲ سازمان خیزش بردگان: وودو *Voodoo*
- ۸۰ شورش بردگان: اوت ۱۷۹۱
- ۸۵ همه انسان‌ها انسان‌اند *Tou moun se moun*
- ۹۰ فرصت طلبی کلان-مزرعه‌داران کریولی
- ۹۳ نبرد اربابان استعمار
- ۹۴ نخستین کمیسیون غیرنظامی متروپول
- ۹۷ ۶. براندازی دستگاه برده‌داری در سنت-دومینگو
- ۹۸ قانون چهارم آوریل ۱۷۹۲
- ۱۰۱ پایان سلطنت فرانسه و جنگ قدرت‌های استعماری
- ۱۰۵ میسیون [مأموریت] استعماری سونتوتکس *Sonthonax* و پولورل *Polverel*
- ۱۱۰ جنگ‌های ائتلافی در مستعمره‌ها
- ۱۱۲ حقوق شهروندی برای سربازان
- ۱۱۶ رهایی بدون نیاز به دلسوزی [رافت]
- ۱۲۳ سرهنگ ژان کینا *Jean Kina*: یک سیاه خوب؟ *un bon nègre?*
- ۱۳۰ قانون شانزدهم پلوویوز *Pluviôse* سال II
- ۱۳۳ ۷. توسان لوورتور *Toussaint L'Overture* – رهبر انقلاب و مدیر بحران
- ۱۳۳ برآمدن توسان
- ۱۴۲ کریولی کردن آزادی [ترجمه متن اعلامیه حقوق بشر به زبان کریول *Kreolisierung*] -م
- ۱۴۵ نظم نو استعماری: آزادی، برابری، کار *Liberté, Egalité, travailler*
- ۱۵۳ ۸. نبرد هائیتی برای استقلال [خود سالاری]

۱۵۴ ترفند اروپاییان

۱۵۸ نبرد فرجامین

۱۶۹ تراژدی هائیتی

۱۷۳ ۹. کتابنامه

۱. درآمد - عصر انقلاب

انقلاب فرانسه با اعلام حقوق بشر و شهروندی سال ۱۷۸۹ آزادی و برابری را به اصول بنیادین دولت‌های قانونی برفرازید، به سلطهٔ مطلق پایان داد و بورژوازی را به‌عنوان نیروی رانش اجتماعی و اقتصادی پابرجا ساخت. انقلاب آمریکا پرسش حاکمیت و استقلال را مطرح کرده بود. ولی نخست بردگان سنت-دومینگو Saint-Domingue - آن بخش از جزیرهٔ هیسپانیولا که کشور هائیتی از آن برخاست - این پرسش را در بارهٔ آرمان‌های سازندهٔ غرب مدرن چنان پیگیرانه مطرح کردند که ادعای جهانی معنای فراگیری پیدا کرد و مانند در کمتر رویداد دیگری از تاریخ در بوتهٔ آزمایش نهاده شد.

با این همه انقلاب هائیتی برای بیشتر هم‌روزگاران اروپایی رویدادی باورنکردنی بود. هنگامی که در پایان سپتامبر ۱۷۹۱ نخستین گزارش‌ها از خیزش بردگان در سنت-دومینگو به پاریس رسید، تنها شمار اندکی خبر را راست پنداشتند. برخی گفتند دروغ و شایعه است. دیگران - بسته به رنگ سیاسی خود - آن را ترفندی از توطئهٔ آریستوکراسی دانستند که می‌خواهد انقلاب [فرانسه] را تضعیف کند. باز دیگران در آن تایید توطئه‌ای از جمهوری خواهان را می‌دیدند که می‌خواهد مستعمرهٔ بسیار سودآور را با کلاه‌برداری از دست فرانسه درآورد. شورش بردگان، آن هم شورشی که ادعای ایده‌های آزادی و برابری برای خود داشت، بیرون از چنبرهٔ تخیل بود. چنین رویدادی حتا برای اندیشندگان روشنگر رادیکال هم غیر قابل تصور بود^۱.

بر پایهٔ شناخت و تصویر-از-خودشان، اروپاییان سفید بودند که طراحی و سامان جهان و پیشرفت اجتماعی را به‌تنهایی وظیفهٔ خود می‌دانستند. خود را تنها سوژهٔ تاریخ می‌پنداشتند که در پیوند با این خویش‌کاری، تصور خویش از آزادی و برابری را به سراسر جهان برسانند و طبق تصور خود آن را مستعمره سازند. به نظر آنها کاملاً غریب می‌آمد که بردگان

^۱ Michel-Rolph Trouillot: *Silencing the Past* (1995), S. 70-107.

[برده‌شدگان] آفریقایی بتوانند در مستعمره‌های فراسوی اقیانوس اطلس دم به دم خود را از نو سازمان دهند و طی ۱۳ سال برای آزادی خود بجنگند؛ نبردی که سرانجام نخستین جمهوری سیاهان در کل جهان را بنیاد نهاد و به رهایی کامل از سیستم استعماری حاکمیت پلاتناژی [کلان‌مزرعه‌داری] انجامید.^۲

چشم‌انداز اروپامحوری در تاریخ‌نویسی اروپایی نیز ادامه می‌یابد، به طوری که در برخورد با دوران انقلاب‌ها انقلاب‌های هائیتی دیرزمانی در بهترین حالت به‌عنوان پانوشتی از تاریخ جهان پدیدار می‌شد.^۳ نخست با گشایش شیوه برخورد تاریخی دور شدن از چشم‌انداز غربی به سوی چشم‌انداز جهانی، تاریخ‌های هائیتی نیز به عنوان رویداد برجسته جنبش آزادی‌بخش بردگان سنت-دومینگو و استقلال‌های هائیتی بیشتر به کانون رویدادها نزدیک شد.

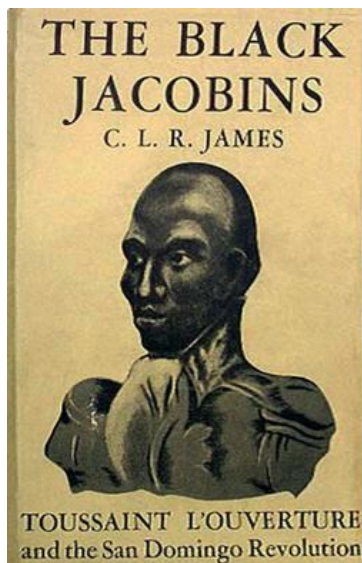
بدین سان، همچنین نخست نویسندگانی از «جنوب جهانی» بودند که این پژوهش‌ها را آغاز کردند، بی‌آنکه از طرف تاریخ‌نگاری غربی به‌ویژه مورد توجه قرار گیرند. در اینجا باید از توماس مدیو Thomas Madiou تاریخ‌های هائیتی (1847) *Historie d'Haïti* و آلکسیس بیوئران Alexis Beaubrun بازنگری‌هایی در تاریخ‌های هائیتی *Études sur L'Historie d'Haïti* نام برد. هر دو از قشرهای بالای کریول Creole هائیتی بودند و در دهه ۱۸۴۰ در فرانسه به تبعید رفتند.^۴ (پوپکین، تاریخ مختصر ۲۰۱۲، ص. ۱۶۵-۱۶۶, Popkin 2012, S. 165). مرجع ارزشمند تا به امروز کتاب ژاکوبن‌های سیاه (۱۹۳۸) *Black Jacobins* از سیریل لیونل رابرت جیمز Cyril L. R. James است، که رویدادهای جزیره کارائیب را نه تنها در یک کار

^۲ «اینکه از این پس واژه «Schwarz» به معنای سیاه [در متن آلمانی] همیشه با حرف اول بزرگ نوشته می‌شود، باید به این امر توجه داده شود که در اینجا صفت واقعی نیست، بنابراین نه چیزی «بیولوژیکی»، بلکه واقعیت و هویتی سیاسی معنا می‌دهد. همچنین واژه «سیاه» این امتیاز را دارد، که مفهومی خودانتخاب‌شده است و نه چیزی اسنادی. این نحوه نوشتاری در محیط آکادمیک و در نشریات تخصصی جاافتاده است.» S. 19, (2009) Sow: Deutschland Schwarz Weiß

^۳ Hobsbawm: The Age of Revolution (1996), S. 69.

^۴ واژه کریول (hommes de couleur) در سراسر متن اشاره به مردمانی با ریشه آفریقایی-اروپایی است. این با مفهوم «کریولوس criollos» رایج در کلنی‌های اسپانیایی، که اسپانیایی‌های در آنجا به دنیا آمده با آن شناخته می‌شوند، فرق می‌کند. (نگاه کنید به فصل سوم).

پژوهشی بنیادی بازنمایی کرد، بلکه او همچنین نخستین کسی بود که چشم‌اندازی فرا-اطلسی از رویداد هائیتی آینده ارائه کرد که نشان می‌داد، اهمیت برجسته رویدادهای انقلابی در ادبیات انگلیسی زبان در این میان دیگر پریشی نیست.



روی جلد نخستین ویراست کتاب ژاکوبین‌های سیاه - ویکیپدیا

در تاریخ‌نگاری به زبان آلمانی، اهمیت تاریخی جنبش آزادی‌بخش و استقلال‌طلبی هائیتی و ارزش جایگاه جهانی آن ابتدا در آستانه سده نوزدهم کم‌کم مورد توجه قرار گرفت.^۵ این مجموعه Reader وظیفه خود ساخته است که بر بنیاد پژوهش دورنمایی کلی از انقلاب هائیتی را به زبان آلمانی ارائه دهد و همچنین برای آنکه انگیزه‌ای دست دهد که خواستاران به‌طور گسترده به سیر پرفراز و نشیب رویدادها بپردازند.

^۵ تازمترین نمونه برای ارج‌گذاری ناپسندۀ اهمیت جنبش آزادیبخش و -استقلال‌طلبانه هائیتی رساله «فضیلت و ترور Tugend und Terror» یوهانس ویلهلم (۲۰۱۴) Johannes Wilhelm است که همچنین به دلایل دیگر می‌تواند مورد انتقاد قرار گیرد.

در ضمن تا سال ۱۷۹۴، این کار می‌تواند از پژوهش‌های کامل الیور گلکش (۲۰۱۱) Oliver Gleich بهره گیرد. این تاریخ‌شناس با مطالعه بسیار دقیق منابع، رخدادهای و بحث‌هایی را دنبال می‌کند، که به رادیکال‌ترین تصمیم‌گیری انقلاب فرانسه، یعنی به براندازی برده‌داری در همه مستعمرات فرانسوی در چهارم فوریه ۱۷۹۴ انجامید.

همچنین برای بازنمود فراتر رخدادهای تا به استقلال هائیتی در سال ۱۸۰۴، در وهله اول از ادبیات انگلیسی-زبان تازه‌تری استفاده شده است. از پایان دهه ۱۹۸۰ انقلاب هائیتی در این گستره-زبانی توجه آکادمیک بسیار گسترده‌ای را به خود جلب کرده است. پیش از هرچیز باید از توفان مشترک *The Common Wind (1986)* رساله دکترای جولوس سكات Julius Scott نام برد، که در ادامه کارهای جیمز شبکه‌های ارتباطی فرا-اطلسی را در هنگام انقلاب بررسی می‌کند. افزون بر این سقوط برده‌داری استعماری *The Overthrow of Colonial Slavery (1988)* اثر رابین بلکبورن Robin Blackburn و پیدایش هائیتی *The Making of Haiti (1990)* اثر کارولین فیک Carolyn Fick برای این پژوهش بسیار سازنده بودند. از آن زمان بازنگری‌های دقیق بی‌شمار و بیشتر یا کمتر گسترده در باره موضوع کتاب انجام شده که از آنها نیز برای این کار بهره‌گیری شده است. به‌ویژه باید از انتقامجویان جهان نو *Avengers of the New World* اثر لوران دوبوآ Laurent Dubois نام برد، که به مناسبت دویستمین سالگرد استقلال هائیتی چاپ شده است و تا به امروز گسترده‌ترین رساله را در این جستار ارائه می‌کند.

در کنار بررسی‌های علمی-تاریخی، این انقلاب به‌عنوان رویدادی با اهمیت جهانی همواره در فلسفه و ادبیات نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. در کنار هگل و هائیتی & Hegel (2000/2011) اثر سوزان باک مورس Susan Buck Morss، سنجش [نقد] خرد سیاه (2014) *Kritik der schwarzen Vernunft* اثر آشیله میمبی Achille Mbembe به‌ویژه نامبردی است. نگره‌پرداز در این رساله رابطه میان برده‌داری، سرمایه‌داری و نژادپرستی را

به روشنی توضیح می‌دهد. «بیانیه استقلال هائیتی [...] برای او نقطه عطفی در تاریخ مدرن تمدن انسانی است».^۶

داستان انقلاب هائیتی همچنین داستان رابطه متقابل فرا-اطلسی میان اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹، گفتمان‌ها و روند انقلاب فرانسه و نیز میان رخدادها در کلنی‌های فرانسوی آنسوی دریا [قاره آمریکا] است. یورگن اُسترهامل Jürgen Osterhammel در این باره می‌گوید که فراروند این انقلاب «با انقلاب فرانسه پیوند بسیار تنگاتنگی داشت و از نظر زمانی کمابیش دقیقاً موازی با آن انجام گرفت».^۷ به همین دلیل نمایش رویدادها همواره صحنه یا دقیق‌تر بگوییم دورنمای خود را میان متروپول [پاریس، فرانسه] و مستعمره تغییر می‌دهد.

این انقلاب فرانسه بود که میدان عمل را برای بردگان مستعمره باز کرد، که در آن خواست آزادی و برابری آشکار شد، شورش پاگرفت و جنبش آزادی‌بخش و استقلال توانست سازماندهی شود. بنابراین باید در آغاز بازنمود موضوع این باشد که در نگرش تاریخی-انتقادی، درک معاصر از ایده‌های انقلابی در متروپول پاریس از اعلامیه حقوق بشر و -شهروندی (از این پس: اعلامیه) *Déclaration des droits de l'homme et du citoyen* و ادعای آن در مورد آزادی، برابری و برادری *(Déclaration/Erklärung) et Liberté, Égalité, Fraternité* را ترسیم کنیم.

در ضمن، این پرسش نیز مطرح می‌شود که چه حوزه عملکردی به ایده‌های با ادعای جهانی داده شده است؛ به‌ویژه تا چه اندازه نمایندگان مجلس شورای ملی در پاریس در بحث‌های حقوق بشری، مستعمره‌های آنسوی دریا و سیستم فوق‌العاده بیدادگر و -نابرابر اقتصاد پلاتناژی را در نظر داشتند. با توجه به این پس‌زمینه یک رشته تناقض‌ها میان ادعای جهانی که ناسازگاری با مناسبت‌های مستعمراتی را هرگز به‌درستی درک نکرد و منافع سیاسی و اقتصادی در فرانسه انقلابی آشکار می‌شود. رابطه خواست-آزادی اروپایی و استعمار

^۶ Mbembe: Kritik der schwarzen Vernunft (2014), S. 38.

^۷ Osterhammel: Verwandlung der Welt (2011), S. 757.

موضوع بحث قرار خواهد گرفت و این واقعیت ساده، که مستعمره‌ها و پیش از همه سنت-دومینگو، مروارید آنتیلا [گروه جزیره‌های کارائیب] که هائیتی مستقل و خودسالار از آن برخاست، مرکز تولید بایسته و بنیادی‌ای را به نمایش می‌گذاشت که بسیار سودآور بود و متروپول را در آن زمان با کالاهای مهم مصرفی تامین می‌کرد.

تغییر چشم‌انداز از پاریس برفراز آتلانتیک به سنت-دومینگو با یک سیستم-پلاتناژ کارائیبی بر پایه شکل به‌ویژه خشنی از برده‌داری روبه‌رو می‌شود. هم‌زمان، تحت شرایط خاص مستعمراتی گروه‌های میانی اجتماعی بالش یافتند که از آمیزش بردگان آفریقایی و استعمارگران اروپایی پدید آمده و خود به ثروت هنگفتی رسیده بودند و هرچند از آموزش اروپایی برخوردار بودند ولی سهمی در اداره مستعمره نداشتند. تجملات شگفت‌آوری زندگی قشرهای بالایی را شکل می‌داد. در پایان سده هجدهم این سرزمین یکی از سودآورترین مناطق سراسر جهان بود. سلطه ددمنشانه برده‌داری، درنده‌خویی و خودکامگی سرنوشت کارگران پلاتناژها را تعیین می‌کرد. خواهیم دید، ایده‌های انقلاب فرانسه چه تاثیری در این موقعیت اجتماعی پر تب و تاب داشتند و چه گروه‌هایی تشکیل شدند. ادعای جهانی بودن حق آزادی و اصل برابری در این سناریو قدرت انفجار کاملاً ویژه‌ای به دست آورد، که به‌طور عمده با متروپول فرق داشت. آشکار خواهد شد که چگونه پذیرش ایده‌های انقلابی، هرچند اغلب پشت درهای بسته، گفتمان‌ها بر سر این ایده‌ها را بسیار بحث‌برانگیز مطرح می‌کرد، و اینکه این مستعمره فرانسه، سنت-دومینگو بود که نیروی انفجاری ایده‌ها از فرانسه ابتدا در آنجا تکامل یافت.

سپس آغاز و روند شورش به ما نشان خواهند داد، چگونه هم‌ستیزی‌های دیپلماسی میان متروپول و مستعمره، وخیم شدن اوضاع در اروپا، ورود قدرت‌های اروپایی که در ایالت‌های آمریکا نیز فعال بودند، و همین‌طور شیوه‌های چریکی که بردگان در آفریقا آموخته بودند، در

سنت-دومینگو آلیاژی کاملاً خاص خود را به وجود آوردند و این‌ها چگونه توانستند به آزادی منحصر به فرد سیاهان، قانون اساسی جمهوری و به استقلال هائیتی بینجامد.

بنابراین در انقلاب هائیتی همچنین تراژدی سرزمینی بازنگاشته می‌شود که به عنوان نخستین کشور جهان توانست جمهوری مستقلی بر پایه اصل آزادی و برابری تاسیس کند، ولی امروز نیز به عنوان وام سنگین رویدادهای تاریخ در آستانه سده نوزدهم، یکی از فقیرترین و محروم‌ترین کشورهای نیمکره غربی است.

برخورد با نژادپرستی نهادینه شده، با سلطه‌ای به طور عمده بر بنیاد درستی و درنده‌خویی فیزیکی و با تجاوزهای روزانه جنسی علیه بردگان زن، به جایی می‌رسد که آدم با کنش‌هایی انسانی‌ای روبه‌رو می‌شود که فاش می‌سازند آدمی تحت شرایط مشخص اجتماعی توانایی چه بدکاری‌های وحشیانه‌ای را می‌تواند داشته باشد. از این نظر، موضوع این کتاب‌رهایی از چنین سازوکارهای سرکوب و فشار نیز هست.

برده‌داری از هزاران سال پیش وجود دارد. در جامعه‌های مختلف، شکل‌های گوناگون بردگی مستقیم وجود داشته و حتی امروز نیز وجود دارد. این کتاب به شکلی از برده‌داری نهادینه و بر پایه حقوق رسمی بنیاد شده، می‌پردازد که در چشم‌انداز تاریخی-جهانی استثنای است. در اینجا باید یادآور شویم که امروز به درستی بیشتر از هر زمان دیگری برده زن و مرد در جهان وجود دارد: «برآوردهایی در باره تجارت-انسان امروزی و «برده‌داری مدرن» از ۱۲ میلیون تا بیش از ۲۷ میلیون و تا به ۲۵۰ میلیون انسان می‌رسد (از آنجا که دیگر هیچ تعریف حقوقی معتبری از برده‌داری وجود ندارد که بتواند همه چشم‌اندازها را تحت شرایط ارتباطات و مهاجرت زمان حاضر دربرگیرد، دامنه نوسان این شمار بسیار پهناور است).»^۸

^۸ Zeuske: Handbuch Geschichte der Sklaverei (2013), S. 2.

۲. ایدهٔ برابری جهانی

«اجازه بدهید نمونهٔ ایالات متحده را دنبال کنیم؛ اینها در نیمکرهٔ نو الگوی شگرفی ارائه داده‌اند؛ بگذارید الگویی به کل جهان عرضه کنیم، بیایید مدلی با ارزش و اعتبار برابر اعلام کنیم.»^۹ با این سخنان متیو دو مون‌مورنسی Mathieu de Montmorency در یکم اوت ۱۷۸۹ سخنرانی‌اش را در پیشگاه مجلس شورای ملی فرانسه به پایان رساند. با اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروندی که اندکی پس از آن انتشار یافت، تا به امروز ادعایی جهانی در پیوند است که ایده‌های آینده‌نگر آن به سرعت تا فراسوی مرزهای فرانسه گسترش یافت و با آمدوشد کشتی‌های فرا-اطلسی به مستعمره‌های آنسوی دریا رسید.

ولی حوزهٔ عملکرد آن در میان معاصران بحث‌انگیز بود و به‌هیچ‌روی همهٔ قشرهای مردمان را دربر نمی‌گرفت. ادعای جهانی در چارچوب مناسبات فرانسوی و اروپایی توسعه یافته بود و برای هم‌روزگاران انقلاب فرانسه معنای وابسته به زمان خاص خود را داشت. میدان کاربرد فراگیرتری به‌هیچ‌وجه مورد نظر نبود. اینکه ایده‌های آزادی، برابری و برادری بتوانند امکان درگیری در مستعمره‌ها را که سود سرشاری می‌دادند و سرچشمه و منبع درآمد مهمی بودند، به‌وجود بیاورند، فراسوی دنیای تصور بیشتر اعضای مجلس شورای ملی بود. اما اینکه بردگان سیاه هم بتوانند در چارچوب مفهوم انسان جای بگیرند، در آگاهی حتا هم‌روزگاران روشندل رادیکال انقلاب فرانسه جایی نداشت.

برعکس، نیروی انفجاری ایده‌ها دنیای فراسوی اطلس را بیشتر شگفت زده کرد. ولی اکنون پیش از آنکه پیامدهای آن در مستعمره کارائیب مورد بحث قرار گیرد، شایسته است

^۹ Duc de Montmorency, Mathieus: سخنرانی در پیشگاه مجلس شورای ملی در یکم اوت ۱۷۸۹، نقل قول از Hunt (1996), S. 74.

برای درک مطلب به برآوردی تاریخی-انتقادی از ایده‌های انقلابی پیردازیم و اهمیت آن را برای هم‌روزگاران روشن گردانیم.

بنابراین اعلامیه حقوق بشر در تصویر از خود [خودپنداری] شورای ملی پاریس چه معنی داشت؟ بُرد ادعای جهانی حقوق بشر در رابطه با واقعیت اجتماعی و بحثِ قانون اساسی در فرانسه انقلابی تا چه اندازه بود؟ این تفاهم چه منابع و توصیه‌هایی در اندیشه روشنگری داشت؟ کدام الگوی انسانی مبنای کار بود؟ و چه پیامدهایی برای مستعمره‌ها و پسرمان برده‌داری داشت؟

اصول ۱۷۸۹: آزادی، برابری، حق مالکیت Liberté, Égalité, Propriété

در یازدهم ژوئن ۱۷۸۹، سه روز پیش از حمله به زندان باستیل مارکی دو لافایت Marquis de La Fayette، پشتیبان الغای برده‌داری^{۱۱}، کهنه‌سرباز انقلاب آمریکا و نماینده جناح لیبرالِ نجیب‌زادگان، سخنرانی‌ای در پیشگاه شورای ملی ایراد کرد که در آنجا برای نخستین بار نسخه‌ای از اعلامیه جهانی حقوق بشر را در دستورکار جلسه قرار داد. او در سخنرانی‌اش خواستار اعلامیه‌ای جهان‌شمول شد که می‌باید حقوق فرد را تامین کند. تنها با به رسمیت شناختن «راستی‌های بنیادی»، پیشرفت یک ملت خواهان آزادی می‌تواند تضمین شود.^{۱۱}

«اگرچه نمایندگان برایش کف زدند، ولی رهنمود او را دنبال نکردند.»^{۱۲} نخست پس از رخدادهای چهاردهم ژوئیه (حمله به باستیل) بار دیگر بحث و گفتگو آغاز شد. در یکم اوت دوک مون‌مورانسی Montmorency، یار هم‌فکر لافایت، به او پاسخ داد و اعلامیه حقوق بشر

^{۱۰} لافایت در دهه ۱۷۸۰ از یک پروژه-پلانتاژ مخفی در گویانا Guyana پشتیبانی می‌کرد. در اینجا می‌باید بردگان کم‌کم رها شوند. به آنها دستمزد و پیشنهاد برای آموزش دادند، تنبیه بدنی کاهش یافت. پس از زندانی کردن لافایت در سال ۱۷۹۲ بردگان آزاد شده دوباره به بردگی فروخته شدند. گگاس: انقلاب هائیتی (۲۰۰۸): برگ ۱۵۸ همانجا (2008): S. 158f. Geggus: Haitian Revolutionary Studies. ^{۱۱} مارکی دو لافایت Marquis de La Fayette: سخنرانی در مجلس شورای ملی فرانسه در یازدهم ژوئن ۱۷۸۹، نقل قول طبق Hunt (1996), S. 72. Documentory History

^{۱۲} Hunt: Documentory History (1996), S. 73

را به جریان انداخت. او با سخنان زیر آغاز کرد: «برای ساختن یک ساختمان، لازم است که پایه‌ها را بگذاریم؛ انسان تصمیمی نمی‌گیرد، بی‌آنکه از پیش اصول را تعیین کرده باشد.»^{۱۳} در چهارم اوت مجلس شورای ملی تصمیم گرفت اعلامیه‌ای برای یک حقوق بنیادی تدوین کند که دگرگونی‌های گسترده اجتماعی باید بر اساس آن انجام گیرد.^{۱۴} با توجه به شور و شوقی که برای کار پیش‌رو داشتند، در واقع هیچ یک از دست‌اندرکاران اهمیت آن تصمیم‌ها را نمی‌دیدند. در بیست و ششم اوت ۱۷۸۹ مجلس شورای ملی فرانسه بند هفدهم اعلامیه حقوق بشر و شهروندی را تصویب کرد.



انقلاب فرانسه، حمله به قلعه باستیل، چهاردهم ژوئیه ۱۷۸۹

این تصمیم‌ها زیر فشار ناآرامی‌های پایدار اجتماعی گرفته شد. درونمایه اعلامیه دربرگیرنده گفته‌هایی است که می‌باید مستقیماً از نظر سیاسی کارساز باشند، ولی درعین حال

^{۱۳} Marquis de Lafayette, zit. Nach Hunt: Documentary History (1996), S. 73

^{۱۴} Willms: Tugend und Terror (2014), S. 188.

ادعای جهانی بودن را نمایندگی کنند. اکنون می‌بایست نشان داد که اصل برابری تا چه میزان قابل اجرا بود. در ادامه روند کار، بندهای ناروشن اعلامیه پویایی‌ای از خود نشان داد که نمایندگان مجلس شورای ملی پیش‌بینی آن را نکرده بودند و اینک می‌بایست به آن پردازند. ولی نخست برویم بر سر خود اعلامیه: در این اعلامیه سخن از کدام درونمایه بنیادی بود؟ حقوق بشر پرستی از رفاه عمومی است. دولت‌های گذشته - در دیپاچه چنین آمده است - چه بسا حقوق بشر را زیر پا می‌گذاشتند، از این رو برای دولت‌های آینده لازم است این حقوق را تعریف کنند، تا اینکه دولتمردان در جهت بهزیستی همگان از آن پیروی کنند. کدام حقوق در «کتاب آموزش *Katechismus*» نظم نو» (سوبول Soboul) تعریف شدند؟^{۱۵} شاه در این رابطه چه اهمیتی داشت؟

آنچه اعلامیه آشکارا برای همه مردمان به رسمیت شناخت، «آزادی، حق مالکیت، امنیت و ایستادگی در برابر فشار و سرکوب» است. بنابراین حق آزادی بیان و به جای آوردن آیین‌های دینی برای هرکسی تضمین شد، تا آنجا که این‌ها «نظم عمومی تصویب شده به وسیله قانون را مختل نکند». علاوه بر این باید بتوان هرکسی را بدون ملاحظه به موقعیت اجتماعی، جایگاه و دارایی‌اش تشبیه و مجازات کرد. در بند پایانی، مالکیت به عنوان «حق گزند ناپذیر و ورجاوند» شناخته شد. در اینجا ناگفته می‌ماند، که اصل برابری چگونه باید در برابر مردمانی تحقق یابد، که به عنوان برده هم‌زمان دارایی و مالکیت را تشکیل می‌دهند. همه دیگر حقوق اعلام شده از طرف مجلس شورای ملی به شهروندان محدود می‌شد: شهروندان باید «به روش یکسانی برای رسیدن به همه پایگاه‌ها، جایگاه‌ها و مقام‌های عمومی اجازه داشته» باشند و خود تصمیم بگیرند چه نوع مالیاتی را باید پردازند.^{۱۶}

¹⁵ Soboul: Die Große Französische Revolution (1973), S. 149.

¹⁶ اعلامیه حقوق بشر و شهروندی (۱۷۸۹)، ترجمه و نقل قول از کریس/گیر، آلبرت (ناشر و مترجم): انقلاب فرانسه. ۱۹۸۹، ص. ۹۵-۹۸.

فرمول‌بندی کلی و به‌ویژه جداسازی میان انسان و شهروند، برخی پرسش‌ها را باز می‌گذارد: چه کسی به‌عنوان شهروند کشور فرانسه شناخته می‌شود و بنابراین حق شرکت بی‌واسطه سیاسی را دارد؟ چه وقت ایستادگی در برابر سرکوب برحق است؟ افزون بر این اعلامیه نشان می‌دهد که نویسندگان آن نسبت به پرمسمان اجتماعی-مردمی حساس نبودند.^{۱۷} اختلاف طبقاتی برجیده نشد، ولی آن را «فقط در منافع عمومی توجیه کردند».^{۱۸}

پیش‌تر در ماه ژوئیه کشیش سیس Abbé Sieyès نوشته‌ای ارائه کرد که میان شهروندان فعال و غیر فعال فرق می‌گذاشت: او در پیش‌نویسی فرق میان حق طبیعی و سیاسی را تعیین کرد.^{۱۹} درحالی‌که حقوق طبیعی (برای نمونه حقوق بشر) برای همه اعتبار دارد، حقوق سیاسی باید تنها برای کسانی معتبر باشد که به‌وسیله موقعیت (اقتصادی) خویش جامعه را به پیش می‌برند و پابرجا نگه‌می‌دارند. این‌ها باید به‌عنوان شهروند فعال شناخته شوند. برای سیس Sieyès حقوق طبیعی برای هر انسانی که در کشور زندگی می‌کرد اعتبار داشت. شایان یادآوری است که در اینجا از سرزمین‌های بیرون از سرزمین مادری، که بخشی از حوزه تسلط فرانسه بود، سخنی به میان نمی‌آید.

در بیست‌ونهم اکتبر ۱۷۸۹ مجلس شورای ملی قانونی گذراند که توضیح می‌داد: از این پس تنها شهروندان فعال باید حق رای داشته باشند. بدین‌سان سخن از مردانی بود که دست‌کم ۲۱ سال داشتند، مالیاتی می‌پرداختند که با دستمزد سه روزشان برابر بود و حداقل یک سال در یک مکان ثبت نام بودند. شهروندان فعال «انتخاب‌کنندگان»-ی را که می‌بایست بتوانند مالیاتی برابر با ۲۰ روز کار بپردازند، انتخاب می‌کردند. تنها «انتخاب‌کنندگان» از حق رای برای انتخاب نمایندگان مجلس برخوردار بودند.

¹⁷ Jaurès: *Socialist History* (2015), S. 13.

¹⁸ *Déclaration* (1789), S. 96.

¹⁹ مرجع به کار برده شده در اینجا به طرحی بازنگری شده از اوت ۱۷۸۹ می‌پردازد: هونت: تاریخ اسناد (۱۹۹۶)، برگ ۸۳. *Hunt: Documentary History* (1996), S. 83.

با این ساختار، جایگاه سوم به‌عنوان قدرت سیاسی و اقتصادی رها شده و پایه‌های خود را استوار ساخته بود. و این همچنین بدان معنا بود که هنوز هم بخش بزرگی از مردمان از شرکت مستقیم سیاسی محروم بود. اصل برابری به وسیله پیوند با مالکیت تعریف و کرانمند (محدود) شده بود. شاه هنوز نمرده بود. اینک این پرسش می‌ماند که شاه در این ساختار چه معنایی داشت؟

اعلامیه از روح القوانین منتسکیو Montesquieu و اصل تقسیم قدرت [تفکیک سه قوه] او هنایش یافته است. در اصل شانزدهم به روشنی آمده است: «در جامعه‌ای که در آن [...] تقسیم قدرت تضمین نشده باشد، قانون اساسی وجود ندارد.»^{۲۰} ولی همچنین در رابطه با پرسمان قدرت سیاسی، رویدادهایی بودند که شورای ملی را ناگزیر کردند تصمیم‌های پرشتابی بگیرد. در اصل مجلس شورا تا پایان گرفتار جادوی سلطنت که هیچ تجربه دیگری به اعضای خود نیاموخته بود، ماند و آن را کماکان تجسم ایده‌ال نظم و اقتدار [اتوریت] تلقی می‌کرد. ولی در عمل چنین بود که شورا پیش از همه در پایتخت به طور فزاینده‌ای قدرت اجرایی را در دست گرفت، «که کشور را از بی‌قانونی و هرج و مرج حفظ کند.»^{۲۱}

تا فرار شاه، مجلس ملی مؤسسان سلطنت مشروطه را رها نکرد. در خود آگاهی بسیاری از اعضا در مورد سلطه و اقتدار سلطنت تردیدی وجود نداشت. از نظر تاریخی سلطنت در فرانسه استوارتر از آن بود که هر نوع بحران قانون اساسی به‌تنهایی بتواند آن را از قدرت بیندازد. با این‌همه، حمله به باستیل، الغای امتیازهای فئودالی و به‌ویژه اعلام حقوق بشر و شهروندی نشانگر آن بود که لوئی شانزدهم Louis XVI. بیش از پیش قدرت واقعی خود را از دست می‌داد.

^{۲۰} اعلامیه (۱۷۸۹)، برگ ۹۸. Déclaration (1789), S. 98.

^{۲۱} ویلمز: نیکی و ترور (۲۰۱۴)، ص. ۱۹۰-۱۹۱. Willms: Tugend und Terror (2014), S. 190.

با اعلامیه حقوق بشر و شهروندی نویسندگان آن نوشته‌ای را به جهان ارائه کردند که طبق آن نظم اجتماعی دیگر از طریق زایش، سنت و مذهب نباید توجیه شود.^{۲۲} فرمان خرد و حقوق طبیعی انسان از هم‌اکنون می‌باید پایه و اساس جامعه باشد. اعلامیه در اینجا به‌عنوان سند برپایی نظم نو عمل کرد. و ادعای شکل نوی از حاکمیت سیاسی را فرموله کرد. تاثیر آن در این راه تنها به حق مثبت و قانون اساسی فرانسه محدود نماند. به‌ویژه این سندی بود که بر زبان سیاسی تاثیر گذاشت.



«انسانها برابر‌اند، این زایش نیست، بلکه تنها فضیلت است که تفاوت پدید می‌آورد» ویکیدیا

کل جهان غرب در پی آمد بیست و ششم اوت ۱۷۸۹ دوران شکوفای ادبیاتی را تجربه می‌کرد که همگی از زبان حقوق بشر بهره می‌گرفتند. برخلاف ایالت‌های فدرال آمریکای سال ۱۷۷۶، فرانسه «سلطنتی داشت مانند بیشتر کشورهای دیگر اروپایی و زبان جهانی را

^{۲۲} بدین‌سان پاپ اعلامیه *Déclaration* را سندی بی‌خدا نامید. سوبول Soboul: انقلاب بزرگ فرانسه (۱۹۷۳)، برگ ۱۷۲.

هرگز رها نکرد).^{۲۳} بنابراین، اعلامیه همچین به‌عنوان متنی سیاسی عمل می‌کرد که نشانگر اعتقاد اساسی نوپدید بود. اگر کسی به حقوق بشر استناد می‌کرد، به این معنا بود که نظم مطلق‌گرا و فئودالی نابرابری را رد می‌کرد و برای پیشرفت و آزادیِ آدمی گام برمی‌داشت. حقوق بشر استدلالی عقیدتی [ایدئولوژیک] بود که از آن با خرسندی در بحث‌ها و گفتگوها بهره می‌گرفتند. بدین‌سان رهبر آینده ژیروندین‌ها Girondins، نماینده ژاک پیر بریسو Jacques Pierre Brissot، در رابطه با پیشروی نیروهای ائتلاف ضدانقلابی پروسی-اتریشی در ژوئیه ۱۷۹۲ به پاریس در مجلس قانونگذاری گفت: «اعلان جنگ استبدادگران علیه انقلاب، اعلامیه حقوق بشر و حاکمیت ملی است.»^{۲۴} این واقعه همچنین روز فرمان «سرزمین مادری در خطر است» بود که بدین‌وسیله بر یگانگی مردم *peuple* تاکید می‌کرد و آنان را برای مبارزه در راه ملت *Nation* فرامی‌خواند. حقوق بشر و ملت در اینجا یکی شمرده می‌شد. ولی همان‌طور که هانا آرنِت Hannah Arendt اشاره کرد، همه بیانی‌ها و اعلامیه‌های تاریخ «اگر به‌طور مستقیم در حقوق مثبت کشور مشخصی ادغام نشوند»، به‌طور غم‌انگیزی بی‌تاثیر خواهند بود.^{۲۵} میان حقوق شهروندی و حقوق بشر فرق گذاشته شد. ولی در مورد اقلیت‌ها در متروپول که از زندگی سیاسی و رسمی [عمومی] در رژیم گذشته *Ancien Régime* برون بسته بودند چگونه بود؟

در سال ۱۷۸۹ دو تغییر اساسی در «حق مثبت» انجام شد. چند هفته پس از صدور اعلامیه شکنجه ممنوع شد (نخست در دهم سپتامبر ۱۷۸۹ در پاریس)؛ در هشتم/نهم اکتبر شورای ملی در تصمیمی گسترده ممنوع شدن آن را تایید کرد. این موضوع پیش از هر چیز دادرسی بی‌شبهه و آشکاری را در نظر داشت. در هر روند دادخواهی باید ناظر بی‌طرفی که از طرف و از درون شورای شهر انتخاب می‌شود، در دادگاه شرکت کند.

²³ Hunt: *Inventing Human Rights* (2008), S. 135.

²⁴ نقل قول از سوبول Soboul: *انقلاب بزرگ فرانسه (۱۷۹۳)*، برگ. ۲۱۷.

²⁵ Arendt: *Über die Revolution* (2013), S. 193. آرنِت در باره انقلاب

در بیست و چهارم دسامبر ۱۷۸۹ برای همهٔ پروتستان‌هایی که در فرانسه زندگی می‌کردند حقوق فعال و غیرفعال یکسانی به رسمیت شناخته شد. در قانون اساسی ۱۷۹۱ برای یهودیان نیز حق برابری تضمین شد. برای فرستادگان امپراتوری عثمانی که در فرانسه بودند موقعیت ویژه‌ای در نظر گرفته شد. از یک سو حقوق خاصی به‌عنوان مسلمان به آنها اعطا شد که بتوانند آیین‌های دینی خود را آزادانه به جای آورند و از سوی دیگر آنها را به چشم فرستادگان سلطان نگاه می‌کردند. بدین‌سان مسلمانان به نماد جهان‌گرایی به‌ظاهر رادیکالی بدل شدند.^{۲۶} در نتیجه زنان تنها گروهی بودند که در کل روند انقلاب فرانسه - و همچنین در جریان انقلاب هائیتی - به هیچ‌گونه حقوق شهروندی دست نیافتند.

پس از آنکه همچنین در قانون اساسی سال ۱۷۹۱ حقوق زنان نادیده گرفته شد، پیکارگر حقوق زنان و پشتیبان براندازی برده‌داری، اَلْمَپ دگوز Olympe de Gouges، متن اعلامیهٔ حقوق زنان و شهروندان *Déclaration des droits de la femme et de la citoyenne* خود را که در این میان به‌عنوان شوخی طنزآمیز رده بندی شده بود، انتشار داد. این متن در ساختار خود با اعلامیهٔ تدوین شده در دو سال پیش برابری می‌کند. متن‌ها همچنین از نظر درونمایه باهم برابراند. ولی دگوز همواره این حقوق را آشکارا به حقوق زنان گسترش می‌داد. برای او روشن بود که حقوق شهروندان به‌طور انحصاری به جنس مردانه مربوط می‌شد.^{۲۷}

زنان نه تنها در رویدادهای جداگانهٔ انقلاب سهم به‌سزایی داشتند - برای نمونه مانند راهپیمایی زنان بازار به ورسای Versailles، بلکه خود را در باشگاه‌هایی سازماندهی کردند، که در آنجا می‌آموختند، بحث می‌کردند و در زندگی سیاسی پایتخت شرکت می‌جستند.^{۲۸} مردان کم و بیش به این‌گونه کوشش‌ها با بی‌اعتمادی می‌نگریستند. آنها سیاست را قلمرو مردان می‌دانستند. در اکتبر ۱۷۹۳ کلیسای دومینکن [کنوانسیون ژاکوبن] همهٔ باشگاه‌های

²⁶ Collier: Citizen Chawich: Arabs, Islam and Rights in the French Revolution (2014), S. 49.

²⁷ Israel: Revolutionary Ideas (2014), S. 125; Hunt: Inventing Human Rights (2008), S. 171.

²⁸ Stübig: *Französische Revolution aus weiblicher Sicht* (1990), S. 36; Linton: *Woman as Spectators and Participants in the French Revolution* (2013).

زنان را ممنوع اعلام کرد. در سوم نوامبر الُمپ دگوژ دستگیر شد، به‌عنوان دشمن انقلاب محاکمه و سرانجام با گیوتین اعدام شد.

اعدام او برای پروژهٔ تحمیلی مردانگی برتر در هنگام انقلاب نمونه است. با «مرد آزاد» *homme libre* می‌باید تیپ ایده‌آل یک مرد نو پدید آید: «مردی ناهم‌جنس‌گرا، که «عشق سالم» انجام می‌داد و بدین‌وسیله برای رشد جمعیت کوشش می‌کرد» و بدنش را با تمرین، سخت و آهنین می‌ساخت.^{۲۹} تاریخ‌شناس و لُفگانگ شماله Wolfgang Schmale اشاره می‌کند که به طرز چشمگیری فراوان استعارهٔ بدن در بارهٔ فرانسه به‌کار برده می‌شد. فرانسه به عنوان اندامی رو به زوال نشان داده می‌شد که به‌وسیلهٔ نظم نوی باید درمان شود. به نحوِ جالبی هر دو فاکتور تا به امروز نیز اعتبار دارد. فرانسه هنوز هم به دیارتمان‌های [بخش‌های کشوری] سال ۱۷۹۰ تقسیم شده است و هنوز هم در اروپا از برابری مرد و زن بسیار فاصله دارند.

هر اندازه وعدهٔ برابری انقلاب فرانسه و حقوق بشر و شهروندی ممکن است جهانی هم به‌نظر برسد، به همان اندازه در بررسی دقیق‌تر کرانمند (محدود) می‌نماید. سیستم سیاسی تازه‌ای بنیاد نهاده شد که دیگر اجازه نداشت بر پایهٔ امتیازهای ماندگار و همیشگی استوار باشد. ولی جداسانی‌های اجتماعی به نفع به‌اصطلاح سودمندی همگانی باقی ماند. روی‌هم‌رفته گروه نسبتاً کوچکی بود که ادعا می‌کرد مسئلهٔ ملت را نمایندگی می‌کند. برابری در اینجا یک مفهوم سیاسی بود که کمتر ربطی به فرمان برابری جهانی مردمان داشت. بلکه این فرمان بیشتر از دیدگاه اقتصادی از برابری امکانات برای همه پیروی می‌کرد که آدام سُمیت Adam Smith را باید به‌عنوان پدرخواندهٔ ایدئولوژیک آن دریافت.

^{۲۹} Schmale: Geschichte der Männlichkeit (2003), S. 189.

آزادیِ اروپایی و سرکوب استعماری

می‌توان فرض کرد که مردانِ شورای ملیِ آدام سمیت را می‌شناختند. آنها با تکیه بر اندیشه‌های فیلسوفِ اخلاقِ شکاتلندی، نخستین کسی که تقسیم کار هم‌تافته [پیچیده] را در اقتصاد موضوعِ بحث قرار داد و در اثر گستردهٔ خود واکاوی کرد، به ضرورت تقسیم کار سیاسی پی بردند. درحالی که مهانسالاران [آریستوکرات‌ها]، بازرگانان و وکیلانِ مجلسِ شورای ملیِ کشور (Nation) می‌بایست حاکمیتِ خود را پس بدهند، دهقانان، که روزگاری رعیتِ وابسته بودند، به کارگرانِ آزاد مزدبگیر تبدیل شدند که به نفع خود به رفاه ملت (Nation) بیفزایند.^{۳۰}

با توجه به این توسعه این پرسش مطرح شد، چرا به ذهن هیچ‌یک از مردان در مجلس شورای ملی نرسید که بردگانِ مستعمره‌های هند-غربی را نیز به کارگرانِ آزاد مزدبگیر تبدیل کند. هیچ‌کس پرمسانِ برده‌داری را در دستور کار قرار نداد. اکنون خواهیم دید که ادامهٔ نظام استعماری و کارِ بردگان را می‌توان در رابطه‌ای تنگاتنگ با پیدایش ایده‌های آزادی و برابری درک کرد.

در آغازِ کشورگشاییِ اروپایی «گرسنگیِ سیری‌ناپذیری به طلا» وجود داشت،^{۳۱} که همواره به نفوذِ ژرف‌تر در آمریکا و انتقال ثروت از آنجا به متروپول را برمی‌انگیخت. ماجراجویانی بودند که برای گرفتن زمین دست به کار شدند و نخستین برج و باروها و همچنین پلانتاژها [کلان-کشتزارها] را بنیاد نهادند. بدین‌سان تجارت فرا-اطلسی را آغاز کردند: «به‌عنوان دریانور، این مردمان بستگی به موقعیت، بازرگان، راهزن، تاجرِ برده، کاشف و کشورگشا بودند.»^{۳۲} جهانِ نو مکانی از آزادیِ پتانسیل بود بی‌کرانمندی‌های پایگانی [محدودیت‌های سلسله مراتبی] اجتماعی، سیاسی و حرفه‌ای که در اروپا وجود

³⁰ Wharmore: Adam Smith's Role in the French Revolution (2002), S. 79.

³¹ Smith: Wohlstand der Nation (2013) [1789], S. 471.

(آدام سمیت در اثر-اصلی خود به‌طور گسترده به اقتصاد در مستعمره‌های اروپایی می‌پردازد).

³² Reinhard: Die Unterwerfung der Welt (2016), S. 19.

داشت. ظاهراً در اینجا جوامعی از هیچ پدید آمدند که تحت کنترل مستقیم حاکمان اروپایی نبودند.

در قرن هفدهم و هجدهم جامعه‌های برده‌داری شکل چیره زندگی اجتماعی در غرب اقیانوس اطلس بودند. در اینجا سخن از جامعه‌هایی است که برده‌داری در آنها در مرکز تولید است. نظام برده‌داری در اینجا «اجبار به کار و اجبار به انضباطی است که نه به وسیله قانون و نه به دست حاکمیت حد و مرزی برای آن تعیین نشده است. این اجبار بر انسان‌هایی اعمال می‌شود که به عنوان مالکیت نگریسته می‌شوند، یعنی می‌توان آنها را فروخت، پیشکش کرد و به ارث بُرد».^{۳۳} در قدرت اختیار و تصاحب بر نیروی کار انسان‌های به سطح مالکیت خوار گشته و بی‌ارج شده دنیای آتلانتیک ساخته شد: «درست آن کشورهای آتلانتیک شرقی که توسعه اقتصادی، امنیت حقوقی و آزادی شهروندی در آنها به گسترده‌ترین نحوی پیشرفته بود، در آتلانتیک غربی بیدادگرانه‌ترین سیستم‌های اجباری را بنیاد نهادند.»^{۳۴} توده بردگان زن و مرد در آمریکا آفریقایی‌تبار بودند. تجارت برده فرااطلسی به شرطی برای سیستم کار اقتصاد سودآور استعماری تبدیل شد.

زمین در کارائیب فراوان بود، ولی به تندی کمبود نیروی کار آشکار شد. در آغاز سعی کردند مردمان بومی را در کانه‌های نقره و در پلاتناژهای نیشکر به کار وادارند. ولی این مردمان در تماس با اروپاییان در اثر بیماری‌های وارداتی می‌مردند و یا چون که به کار اجباری تن نمی‌دادند، کشته می‌شدند. به این دلیل تصمیم گرفتند نیروی کار وارد کنند.^{۳۵}

از نیمه نخست قرن پانزدهم تاجران برده پرتغالی در کرانه‌های آفریقا به خرید و فروش

^{۳۳} Osterhammel: Sklaverei und die Zivilisation des Westens (2003), S. 26.

^{۳۴} همانجا ص. ۳۹.

^{۳۵} در آغاز به هیچ وجه از پیش تعیین نشده بود که پیش از هر چیز زنان و مردان آفریقایی را به‌زور به آمریکا بیاورند. تا قرن هفدهم تلاشهایی انجام شد، اروپاییان را در قاره و در جزیره‌ها به کار وادارند. ولی دست از این کار کشیدند. آفریقا در آن زمان بزرگترین بازار داخلی بردگان را در سراسر جهان عرضه می‌کرد و افزون بر این به علت تیرگی رنگ پوست مشروعیت نژادپرستی برای این درد و رنجی که بر سر مردمان آوردند، بدست آمده بود. مقایسه کنید Zeusk, Michael: Handbuch Geschichte der Sklaverei (2013), S. 451-469.

انسان آغاز کردند. نخستین سند در باره بردگان سیاه‌پوست در سنت-دومینگو از بیست و نهم مارس ۱۵۰۳ در دست است. نخستین دیپورتِ بزرگ را می‌توان از سال ۱۵۲۶ نشان داد. دو سال بعد تجارتخانه ولسر Welsler از شهر آوگسبورگ Augsburg [آلمان] امتیاز آوردن ۴۰۰۰ برده را به آمریکای اسپانیایی به‌دست آورد. تا قرن نوزدهم می‌بایست کمابیش ۱۲/۵ میلیون انسانِ دیگر این فوج انسانی را دنبال می‌کردند؛ تقریباً دو میلیون تن در این سفر جان باختند.^{۳۶} افزایش چشمگیر حمل و نقلِ بردگان را می‌توان در سده‌های هفدهم و هجدهم یافت. در این دوران پیش از هرچیز تقاضا برای شکر در بازار اروپا افزایش یافت. از دهه ۱۷۵۰ شکر به‌عنوان کالای مصرفِ همگانی توسعه یافت.^{۳۷} علاوه بر بردگان این مهمترین کالای صادراتی آغازِ زمانِ نو بود. «نخستین معدنِ طلای کاپیتالیسم» در این دوران به بُرنده‌ترین کاتالیزاتوری برای توسعهٔ مستعمره‌های هندِ غربی تبدیل شد.^{۳۸} پلاتاژهای شکر در جزیره‌های کارائیب («مرکزهای صنعتی استعماری») بودند که شیوهٔ اقتصادیِ نوری را پدید آوردند که عناصرِ مختلفِ ساختارهای از پیش موجود را با یکدیگر پیوند می‌داد.

کمابیش صدوپنجاه سال پیش از آنکه در اروپا «ماشینِ نخ‌ریسی» و بخار دگرگونی بنیادی در تولید پدید آورد، در غربِ اقیانوسِ اطلس انقلابِ صنعتیِ سراسر منحصر به فردی رخ داد. درحالی‌که در انگلستان از نیمهٔ دوم قرنِ هجدهم فرآورده‌های کار به‌طور عمده به‌عنوان کالا برای توزیع آزاد شد و بدین‌وسیله «مالکیتِ خصوصیِ سرمایه‌داری که بر انفجارِ کار بیگانه، ولی به‌طور رسمی آزاد استوار است، به‌عنوان شکلِ تعیین‌کنندهٔ (باز-)تولیدِ همزیستیِ اجتماعی و اقتصادی سازماندهی شد، پلاتاژهای شکر بخشی از استثمارِ استعماری بود که «چهرهٔ زشتِ سرمایه‌داری» را تشکیل داد و صنعتی‌سازیِ اروپا را ابتدا ممکن

^{۳۶} منبع پنهان اطلاعات در باره تجارت-بردهٔ فرا-اطلسی را می‌توان در: www.slavevoyages.org (آخرین بازدید: ۲۰۱۶/۱۰/۵) یافت.

^{۳۷} Mintz: Sweetness and Power (1986), S. 147 f.

^{۳۸} Appleby: Die unbarmherzige Revolution (2011), S. 137 ff. u. 289 ff.

ساخت.^{۳۹} افزون بر این اصول توسعه یافته در فراروند استعمار بودند که نخست سرمایه‌داری را پدید آوردند: در رابطه با کشورگشایی اروپایی از پایان سده‌های میانی و آغاز زمان نو حسابداری دوگانه، یعنی سامانه اعتباری [بانکداری] و بیمه را در ساختارهای سرمایه‌داری خود تشکیل دادند. در پلاتاژهای شکر که برپا کردن آنها به سرمایه بسیار نیاز داشت، فراروند تولید برای نخستین بار بر تقسیم‌کار پیچیده و هماهنگ بر پایه کشت و ماشین استوار بود. در سال ۱۶۳۰ برای نخستین بار مجموعه پلاتاژها در باربادوس *Barbados* کاملاً شکل یافته بود. پنجاه سال دیرتر کمابیش سراسر جزیره زیر کشت پلاتاژهای شکر بود.^{۴۰} در روند سده هجدهم سنت-دومینگو به بزرگترین تولیدکننده شکر جهان توسعه یافت. این جامعه‌های بردگان «پیامد پروژه‌پردازی هدفمند، پیامد یک آزمایش ترکیبی بودند که در آن آمریکا فاکتور تولید زمین، اروپا سرمایه‌آغازین و قدرت سازماندهی و آفرینا نیروی کار را فراهم آوردند».^{۴۱} منافع بازرگانان اروپایی در گام نخست شامل این بود که ارزش افزوده به‌دست آورند. آنها در جزیره‌های کارائیب زمین حاصل‌خیز و شرایط آب و هوایی ایده‌آلی برای کشت شکر یافتند. بردگان در این مکان که یک سفر دریایی پرخطر کمابیش شش هفته‌ای از اروپا فاصله داشت، به‌عنوان کارگران زن و مرد و همچنین خدمتکاران، بزرگترین سرچشمه بارآوری را تشکیل می‌دادند». آنها به‌مثابه ابزار تولیدی بودند که تنها یک بار می‌بایست مبلغی برای آن پردازید و آنگاه می‌توانستید آزادانه آن را در اختیار داشته باشید. برای برقرار نگهداشتن سازمان کار، سیستم سنگدلانه کار اجباری تاسیس شد. در «آمریکا انسان‌های برده‌شده همه نوع کاری را انجام می‌دادند و از هیچ شکل قابل‌تصور از خشونت،

^{۳۹} مارکس: کاپیتال (۱۹۷۱)، ص. ۷۹۰. «کشف سرزمین‌های طلا و نقره در آمریکا، نابودکردن، برده کردن و زنده به گور کردن مردمان بومی [sic!] در معدن‌ها، تسخیر آغازکننده و غارت‌های شرقی، تبدیل آفریقا به پهنه‌ای برای شکار تجاری سیاهپوستان [sic!] سپیده دم دوران تولید سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. این فراروندهای قشنگ لحظه‌های اصلی انباشت آغازین هستند. [...] خشونت، یاری‌دهنده زایش هر جامعه کهنه است که با جامعه نو آبتن می‌شود. خود آن [جامعه] یک پتانسیل اقتصادی است. همانجا، ص. ۷۷۹.

^{۴۰} McCusker/Menard: *The Sugar Industry in the Seventeenth Century* (2004), S. 301.

^{۴۱} Osterhammel: *Sklaverei und Zivilisation* (2002), S. 29.

آسیب‌های روانی و خوار شماری در امان نبودند».^{۴۲} آنها برای تولید و (پیش از هر چیز بردگان زن برای) بازتولید زندگی اجتماعی پاسخگو بودند. مالکان‌شان به کار آنها وابسته بودند و از پیامدهای هرگونه شورش فراگیری می‌هراسیدند. نشانه اصلی وجود آنها نه با هنجارهای حقوقی (با اینکه اینها وجود داشت)، «بلکه با خشونت انبوه و روزانه اعمال شده بر جسم انسانی» مشخص می‌شد. بردگان از دیدگاه مالکان‌شان کالایی بودند که می‌باید نیازهای گوناگون آنها را برآورده کنند. در مرحله نخست این نیازها شامل این می‌شد که از کار بردگان تا جایی که ممکن است سود ببرند. این سود سپس به‌عنوان سرمایه برای گسترش سیستم پلاتناژی به کار برده می‌شد و همچنین به تامین مالی روند صنعتی کردن اروپا کمک می‌کرد. سوزان باک‌مورس *Susan Buck-Morss* تا جایی پیش می‌رود که ادعا می‌کند، «نخستین کارخانه‌ها در منچستر Manchester باید به‌عنوان توسعه سیستم استعماری درک شود که سپس به گسترش در سرزمین مادر آغاز کرد».^{۴۳} کارل مارکس این فراروند را انباشت اولیه نامید.

پادگویانه به‌نظر می‌رسد که این سیستم اجباری ستم و سرکوب در واقع روی دیگر خواسته‌های آزادی در اروپا بود. اختیار آزاده بر مالکیت، بخش مهمی را در تصویر از خود [خودپنداری] هم‌روزگار اروپایی نمایان می‌ساخت. در واقع مالکیت بر نیروی کار بود که به بسیاری از بازرگانان امکان تشکیل سرمایه‌ای را داد که روزی می‌بایست صنعتی شدن در اروپا را پدید آورد. و همین‌طور هم برای پایه‌گذاران استقلال آمریکا ممکن بود تناقضی در آن نبینند که برای آزادی‌ای بجنگند که به معنای برابری همه انسان‌ها نبود. فیلسوف و تاریخ‌شناس آشیل مبیمی *Achille Mbembe* چشم‌انداز آموزنده‌ای برای این موضوع ارائه کرد. او در سال ۲۰۱۳ با سنجش [نقد] خرد سیاه *Critique de la Raison Nègre* رساله جامعی پیش رو نهاد که رابطه تاریخی راسیسم و کاپیتالیسم [نژادپرستی و سرمایه‌داری] را بررسی می‌کند.

⁴² Zuske: *Versklavte und Sklavereien in Spanisch-Amerika* (2004), S. 10.

⁴³ Buck Morss: *Hegel & Haiti*. (2011), S. 137.

نویسنده سه مرحله «بیوگرافی این رابطه گنج کننده» را تعریف می‌کند. مرحله یکم مرحله «محروم ساختن سازمان یافته» مردمان آفریقایی-تبار است. مرحله دوم با «شورش‌های بی‌شمار بردگان و انقلاب هائیتی» آغاز می‌شود. در اینجا سیاهان برای نخستین بار خواستار «جایگاه تمام-عیار شهروندان جهان انسانی» می‌شوند.^{۴۴}

به گفته میمبی انقلاب هائیتی بنابراین زمان گذار میان دو دوره نخست را مشخص می‌کند. برای آنکه درک کنیم مردمان آفریقایی تبار در روند دادخواهی از حقوق خویش با چه موانعی روبه‌رو بودند، بسیار آموزنده است که چگونه آنها از طرف اروپاییان پذیرفته شدند و این نوع بینش چه پس‌زمینه تاریخی روشن‌فکری داشته است. در اینجا پیش از هر چیز بحث در باره رابطه اروپاییان با خود و نظر آنها در برابر فرهنگ‌های «بیگانه» است.^{۴۵}

فیلسوف میمبی اندیشه اروپامحوری را تشخیص می‌دهد. او برای مرحله نخست این رابطه «مرحله گروهی اندیشه غربی» را تعیین می‌کند. نیمکره غربی «در نیاز آزمندانگش به اسطوره‌هایی که می‌توانست پایه‌های قدرت‌اش را استوار سازد، خود را مرکز جهان می‌پنداشت، زادگاه خرد زندگی جهانی و حقیقت انسانی».^{۴۶} به‌عنوان مرکز فرضی خرد، اروپاییان خود را پیشتازان پیشرفت می‌دانستند. تنها با پیشرفت اقتصادی و سیاسی در متروپول می‌توان اینها را (در آینده‌ای نامعین) به بردگان و مستعمره‌ها نیز انتقال داد. منتسکیو تقریباً چنین استدلال می‌کند، وقتی که از یک سو برده‌داری را به‌عنوان برابری طبیعی انسان‌ها ناخوشایند می‌داند، ولی از سوی دیگر در همان جمله می‌نویسد که آن [برده‌داری] «در سرزمین‌های مشخصی به علتی طبیعی بازمی‌گردد».^{۴۷} در تحلیل نهایی اندیشدگانی نیز یافت

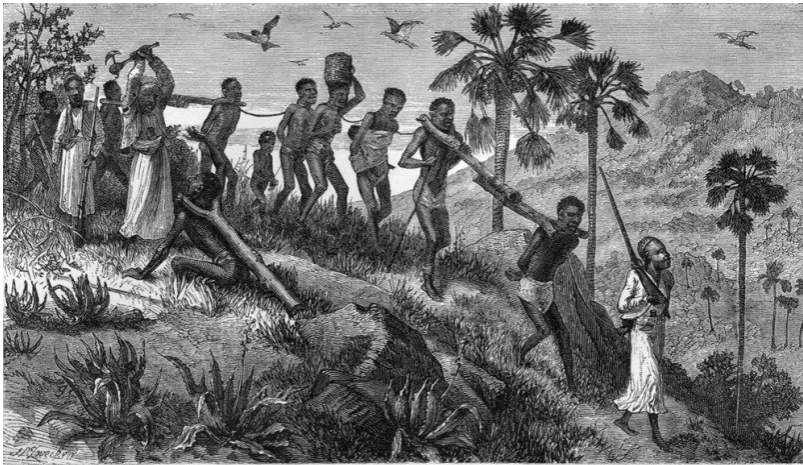
⁴⁴ Mbembe: Kritik der schwarzen Vernunft (2014), S. 14.

⁴⁵ در اینجا ممکن است یکی کردن اروپاییان به عنوان بازیگر تاریخی کمی کوتاه به نظر برسد. ولی می‌تواند ادعا شود که شکل اروپایی کاپیتالیزم، که سرتاسر گوی زمین را پوشانده است، چیزهای مشترکی را نشان می‌دهد، که این مضمون را قانونی جلوه می‌دهند. سرمایه جهانی است. (ویوک چیببر (Vivek Chibber

⁴⁶ Mbembe: Kritik der schwarzen Vernunft (2014), S. 29.

⁴⁷ Miller: The French Atlantic Triangle. (2008), S. 64.

می‌شوند که حتا بردگی را به عنوان «عمل روشنگری» درک میکنند. بردگان که از «وحشیگریِ آفریقا» کنده شده‌اند در مستعمره‌ها با ایده‌های روشنگری آشنا شده و بدین‌سان مسیحی و متمدن می‌شوند. آن دیگری – [که] به‌طور فزاینده در تصویرِ یک آفریقایی تجسم یافته – به‌عنوان موجودی که قادر به کنشِ مستقل نیست درک می‌شود که در بنیاد ناتوان است، «خود را سرانجام از شبیح [گشتالت] حیوانی آزاد سازد».^{۴۸}



SLAVERS REVENGING THEIR LOSSES.

تجارت برده در شرق آفریقا - ویکیپدیا

میمببی به‌طور خلاصه می‌نویسد: «در این مرحله انسانِ سیاه‌پوست Negar به‌عنوان نمونهٔ یک گشتالتِ پیشا-آدمی نشان داده می‌شود، که ناتوان است، خود را از حیوان‌بودگی‌اش رها سازد، خویشتن را پدید آورد و خود را به سطحِ خدایِ خود [خدایِ مسیحی، Ph. H. بفرزاد.»^{۴۹} نه تنها شورش‌های بی‌شمارِ بردگان در سدهٔ هفدهم و به‌ویژه هجدهم نشان داد که بردگان هرآینه با خواستِ خود برای آزادی تلاش می‌کردند، با این همه نخست انقلابِ هائیتی

⁴⁸ Mbembe: Kritik der schwarzen Vernunft (2014), S. 30.

⁴⁹ Mbembe: Kritik der schwarzen Vernunft (2014), S. 41.

می‌بایست اروپاییان را وادار کند که به پادگویی‌های [تناقض] اندیشه خویش پردازند و دریابند که بردگانِ سنت-دومینگو اعلامیهٔ حقوق بشر را جدی گرفته‌اند.

۳. رقص بر روی آتشفشان – دنیای استعماری سنت-دومینگو

در پایان دهه ۱۷۸۰ ایالت شمالی مستعمره سنت-دومینگو «مرکز کارائیب سیاه» بود.^{۵۰} در پهنه‌ای بیش از ۲۷ هزار کیلومتر مربع نزدیک به ۳۰ هزار استعمارگر اروپایی، بیشتر فرانسوی‌تبار، کمابیش همین اندازه کلان-مزرعه‌داران کریولی kreolische Pflanzer و نیم میلیون برده زندگی می‌کردند. سنت-دومینگو نه تنها از نظر جغرافیایی کانون اقتصاد پلاتاژها را تشکیل می‌داد، بلکه با بیش از ۸۰۰۰ پلاتاژ سودآورترین مستعمره زمان خود بود. کلان-کشتزارهای فرانسوی نمونه کامل اقتصاد و جامعه بسیار سودآوری را نمایان می‌ساختند که بر پایه برده‌داری استوار بود. بدین سان مستعمره نه تنها میل و طمع قدرتهای دیگر استعماری را به خود جلب می‌کرد، بلکه کلان-مزرعه‌داران فرانسوی بیش از این نمی‌خواستند بخشی از امپراتوری استعماری فرانسه باشند. به‌ویژه پس از استقلال پیروزمندانه ۱۳ ایالت شمال آمریکا، در پاریس تلاش‌های جدایی‌طلبانه با نگرانی دنبال می‌شد. اربابان استعمار اروپایی نیز وقتی از اعلامیه شنیدند، بسیار دلواپس شدند و از پیامدهای آشوبگرانه آن به هراس افتادند.

برخلاف دیگر اقتصادهای بزرگ پلاتاژی آن زمان – برای نمونه جامائیکا – جامعه سنت-دومینگو به‌عنوان سیستمی ساده بر مبنای دو طبقه نمایان نمی‌شود. درحالی‌که در جامعه‌های دیگر کارائیب آن زمان کُند دوگانه‌ای را می‌توان فرض کرد که بر پایه آن همه اروپاییان آزاد بودند و حق و قانون تعیین می‌کردند و همه دیگران، یعنی سیاهان و بردگان کریولی، کاملاً بی‌چیز و بی‌هیچ حقی، در اینجا جامعه‌ای را می‌یابیم، «که از چهار طبقه، بخشی از نظر اقتصادی، بخشی دیگر بر پایه رنگ پوست تعریف شده بود، تشکیل می‌شد».^{۵۱}

⁵⁰ Zeuske: Schwarze Karibik (2004), S. 158.

⁵¹ Osterhammel: Welten des Kolonialismus (2006), S. 31.

بزرگترین بخش جمعیت مستعمره‌ها را بردگان تشکیل می‌دادند. کمابیش ۵۰۰ هزار انسان در سال ۱۷۹۱ از نظر حقوقی در مالکیتِ شخص دیگری بودند. ویژگیِ مستعمرهٔ فرانسوی این بود که مردانِ رنگین‌پوستِ *hommes de couleur* آزاد وجود داشتند که به‌طور رسمی دارای حقوقِ یکسان با استعمارگرانِ اروپایی بودند. ولی در واقع کریول‌های آزاد به‌طور فزاینده از زندگی رسمی و سیاسی برون‌بسته بودند. برخی از این گروه تا اندازه‌ای به ثروت چشمگیری دست یافته بودند که رشکِ به‌اصطلاح *petits blancs* («سفیدانِ کوچک») را، که از سوی دیگر به نفوذ و تاثیرگذاریِ سیاسیِ بیشتری امیدوار بودند، برمی‌انگیخت. سفیدانِ کوچک به کوچ‌نشینانِ کمتر ثروتمندی گفته می‌شد که به‌ویژه به‌عنوانِ دزدانِ دریایی و دریانوردانِ سابق تلاش می‌کردند، در مستعمره به‌عنوانِ کلان‌مزرعه‌دار (دارندهٔ پلاتناژ) یا در شهرها به‌عنوانِ تاجر به ثروت دست یابند. («سفیدانِ بزرگ») *grands blancs* گاهی پیش از سال ۱۷۰۰ به‌عنوانِ کوچ‌نشین به مستعمره آمده بودند و به‌عنوانِ کلان‌مزرعه‌دار به ثروتِ چشمگیری دست یافته بودند.

در این فصل باید این خطوطِ اختلاف ترسیم گردد و شکاف‌ها بیان شود و نخستین گام برای پاسخ به این پرسش برداشته شود که انسان با کدام مناسبت‌های اجتماعی، سلطه‌گرا و اقتصادی در مستعمره‌های فرانسوی روبه‌رو بود و اعلامیه *Déclaration* چه تاثیر مستقیمی در جزیرهٔ کارائیب داشت.

از آیتی *Ayti* به سنت-دومینگو *Saint Domingue*: راه به سوی سودآورترین مستعمرهٔ فرانسه

داستان استعمارِ آیتی، سرزمینِ تپه‌سار، به‌سانی که مردمانِ بومی آن را می‌نامیدند، در بیست‌وپنجمِ دسامبرِ ۱۴۹۲ آغاز شد. در شمالِ جزیره ناوگانِ کریستوف کلمب به گل نشسته بود. او از طرفِ بومیان پذیرفته شد و بنا به درخواست او برج و بارویی در همانجا بنا کردند که البته اندکی بعد باز به‌دست آنان ویران شد. کلمب دو چیز را با خود به دنیای نو آورد که

بعدها برای اقتصادِ استعماری بایسته و بنیادی شد: شکر و برده. کلمب جزیره را طبق قراردادی که داشت، به نام اسپانیا ثبت کرد و آن را هیسپانیولا *Hispaniola* نامید. چون نتوانست در جزیره طلا پیدا کند، هنگام بازگشت چند تن از بومیان را زندانی و در لیسبون Lissabon در هنگام مارشِ پیروزی به پیشگاه شاه معرفی کرد.

نخستین پلاتاژهای شکر در سنت-دومینگو، کوچگاه اصلی آن زمان جزیره، در آغاز سده شانزدهم به زیر کشت رفت. اسپانیایی‌ها ابتدا بومیانی را که آراواک نامیده می‌شدند به کار بردگی واداشتند. تا میانه سده تقریباً از ۲۵۰ هزار بومی آنجا، تنها ۵۰۰ تن زنده مانده بودند. بقیه یا به قتل رسیدند، زیرا از کار کردن در پلاتاژها سرباز می‌زدند، یا در اثر بیماری‌های با خود-آورده اروپاییان مُردند و یا دست به خودکشی زدند. پس از آن اسپانیایی‌ها پلاتاژها را رها کردند و از آنجا که در جزیره فلزات گرانبها وجود نداشت، علاقه خود را به آنجا از دست دادند و سپس به‌طور عمده روی کانه‌های نقره در قاره آمریکا تمرکز کردند.

در آغاز، هیسپانیولا در مرکز جهان نو نبود. اسپانیایی‌ها از این مکان به‌عنوان پل اصلی [پایگاه] برای دستیابی به مستعمره‌های دورتر در غرب استفاده می‌کردند. در روند سده هفدهم نخستین دزدان دریایی فرانسوی در بخش شمال غربی جزیره و در جزیره تورتوگا *Tortuga* که نزدیک آن بود، ساکن شدند. این آغازی بود که با گذشت زمان به پیدایش مروارید آنتی فرانسوی *perle de Antillen* انجامید.

روند رویدادها که تحت آن بخش غربی جزیره هیسپانیولا فرانسوی شد، بنیاد تصویر از خود [خودپنداری] کلان-مزرعه‌داران آینده نهاده شد. در قرن هفدهم، غرب جزیره برای دزدان دریایی فرانسوی جایی برای عقب نشینی بود. هم‌زمان، سلطنت فرانسه کوشید به‌وسیله کارزارهای تجاری، شهرک‌هایی تاسیس کند. با این همه نتوانستند اقتصاد کارآمدی پدید آورند. بلکه این کوچ‌نشینان فرانسوی بودند که بدون تأیید سلطنت و در همکاری با دزدان

دریایی به تصرفِ پیروزمندانهٔ زمین دست زدند. بنابراین بخشِ غربیِ جزیره به‌طور فزاینده‌ای به مستعمرهٔ غیر مجازِ فرانسوی تبدیل شد.

این وضعیت سرانجام در صلحِ ریس‌ویک Rijswijk ۱۶۹۷ تثبیت شد. در اینجا اسپانیا بخشِ غربیِ جزیره را به فرانسه واگذار کرد.^{۵۲} فرانسه این سرزمین را که کمابیش مرزهای امروزیِ هائیتی را دربر می‌گیرد، سنت-دومینگو Saint-Domingue نامید [برابرِ فرانسویِ اصطلاح اسپانیاییِ *Santo Domingo*]. برای کوچ‌نشینانی که از پیش در بخشِ غربیِ جزیره زندگی می‌کردند بسیار مهم بود که تاکید کنند آزادانه فرمانگزارِ سلطنتِ فرانسه شده بودند. آنها از امتیازهای مالیاتی برخوردار بودند، و سنت-دومینگو موضوعِ جداگانهٔ حقوقِ بین‌الملل زیرِ نفوذ و حمایتِ فرانسه محسوب می‌شد. هنگامی که در سال ۱۷۰۰ با فیلیپ پنجم Philipp V. تاج و تخت اسپانیا به‌دست بوربون‌ها افتاد، «راهزنیِ دریاییِ فرانسوی سرانجام بنیاد هستیِ خود را از دست داد».^{۵۳} مستعمره در سدهٔ آینده بر اقتصادِ پلاتنازی تمرکز کرد و به یکی از سودآورترین مستعمره‌های زمانِ خود توسعه یافت. در عین حال سنت-دومینگو عملاً به سه مستعمرهٔ مختلف تبدیل شد که نسبتاً مستقل از یکدیگر گسترش یافتند. ایالتِ شمال، غرب و جنوب با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی از هم جدا بودند. سرزمینِ به‌سختی قابل دسترسی حاشیه فقط به‌کندی آمادهٔ بهره‌برداری شد. تا دههٔ ۱۷۸۰ هیچ‌گونه راه ارتباطی زمینی میان این سه ایالت وجود نداشت.

^{۵۲} دو بوئیس Dubois: Avengers (2004), S. 17. در بیست‌و هفتم فوریهٔ ۱۸۴۴ بخش بزرگتر شرقی جزیره به‌عنوان جمهوری دومینیک از هائیتی جدا شد و اعلام استقلال کرد. تا هنگام صلح بازل (بیست و دوم ژوئن ۱۷۹۵) سنت-دومینگو مستعمرهٔ اسپانیا بود. در این روز پادشاهی اسپانیا سرزمینهای اشغالی خود را به جمهوریِ فرانسه واگذار کرد.

^{۵۳} Gliech: Saint Domingo und die französische Revolution (2011), S. 47.

بردگان و سیستم پلانتاژی [کلان-کشتزاری]

سنت-دومینگو جامعه برده‌داری مطلق بود. زندگی در مستعمره به‌طور عمده به‌وسیله کار بردگان زن و مرد می‌چرخید. نزدیک به ۹۰ درصد از مردمانی که در مستعمره زندگی می‌کردند در مالکیت شخص دیگری بودند. «برده‌داری در اینجا به‌عنوان اجبار به کار و اجبار به انضباطی که نه حق و نه سنت آن را محدود می‌کرد، بر انسان‌هایی آشکار می‌گردد که همچون مالکیت [شخصی] به حساب می‌آیند، یعنی می‌توانند فروخته، پیشکش و یا به ارث برده شوند.»^{۵۴} برده‌داری در درجه اول شکلی از سلطه بی‌واسطه بر انسان است که بر پایه خشونت بنا شده است. در مستعمره‌های فرانسوی، آیین نامه سیاهان (۱۶۸۵) *Code Noir* رفتار با بردگان را تنظیم می‌کرد. فیلسوف سالامولینز Sala Molins از این آیین‌نامه به‌عنوان متن حقوقی هولناک عصر مدرن نام می‌برد. علاوه بر این اروپاییان نیز قانون‌ها را فقط به نفع خود تفسیر می‌کردند، به‌سانی که برده‌داری سنت-دومینگو وضعیتی یکسره محروم از هرگونه حقوق انسانی برای بردگان پدید آورده بود.

کمابیش ۱۰ درصد آفریقاییان ربوده شده که به آمریکا آورده می‌شدند به سنت-دومینگو می‌آمدند. تجارت برده ترانس‌آتلانتیک [فرا-اطلسی] به‌ویژه در سده هجدهم، رونق چشم‌گیری یافت: چیزی بیشتر از یک میلیون انسان در آن زمان زیر پرچم فرانسه به آمریکا آورده شدند. نزدیک به ۱۰ درصد از آنها در راه جان خود را از دست دادند. تجارت برده فرانسوی در این دهه‌ها پیوسته افزایش می‌یافت. در هنگام درگیری‌های بین‌المللی تجارت فرا-اطلسی انسان کمابیش به‌طور کامل از کار افتاد، با پایان یافتن درگیری‌ها بار دیگر سخت افزایش یافت. در صورت وقوع جنگ در کارائیب همه کشتی‌های باری به متروپول پاریس آورده می‌شد.^{۵۵}

بازرگانان اروپایی از سده پانزدهم به تجارت برده آفریقایی روی آوردند، در این سده،

⁵⁴ Osterhammel: *Sklaverei und Zivilisation* (2006), S. 26.

⁵⁵ Popkin: *Sailors and Revolution* (2012), S. 472.

سالانه ۷۵۰ تا ۱۵۰۰ انسان، تقریباً ده هزار زن و مرد آفریقایی به بردگی اسیر شدند. تقاضای بازرگانان اروپایی به کالای انسانی نیروی رانش بُرنده‌ای برای جنگ‌ها در آفریقا شد. در فضای داخلی آفریقا تجارت برده که تقریباً به گستردگی فرا-اطلسی آن بود توسعه یافت. تا پیش از استعمار آفریقا اروپاییان اغلب «شریک جوان» تر دلالت برده در ساحل‌های قاره بودند.^{۵۶}

بردگانی که بازرگانان فرانسوی به چنگ آورده بودند به آن سوی اقیانوس اطلس آورده می‌شدند و اگر زنده مانده بودند، در مستعمره میان پلاتناژها تقسیم می‌شدند. جمعیت بردگان جزیره به علت شرایط زندگی خود به‌سختی تولید مثل می‌کرد. کم و بیش دوسوم از بردگانی که در ۱۷۹۱ در سنت-دومینگو زندگی می‌کردند در آفریقا به دنیا آمده بودند.

تنها با نگاهی به میزان مرگ و میر بردگان می‌توان نتیجه گرفت که آنها تحت چه شرایط نامردمی باید زندگی می‌کردند. برآوردهای محتاطانه فرض بر این می‌گذارد، «که میزان مرگ و میر در میان بردگان سیاه در سنت-دومینگو سالانه میان ۵ تا ۶ درصد بوده است». بنابراین میزان مرگ و میر «به اندازه‌ای بود که ما در اروپا فقط در دوران جنگ‌های خانمان‌برانداز و بیماری‌های خطرناک همه‌گیر با آن روبه‌رو بودیم»^{۵۷} دلیل میزان بالای مرگ و میر را باید در محروم بودن کامل بردگان از حقوق انسانی و کاهش آنان به حد ابزار تولید صرف و جایگزین‌پذیر دانست. عامل‌های بسیاری را می‌توان برای این میزان بالای مرگ و میر یافت:

در زمینه حقوقی، آیین‌نامه سیاهان از سال ۱۶۸۵، رفتار با بردگان در مستعمره‌ها را تنظیم می‌کرد. فرمان ۵۹ ماده‌ای لوئی چهاردهم، Ludwig XIV که می‌باید بردگان را از تجاوز اربابان‌شان حفظ کند، تعیین می‌کرد که چه کسی در اصل اجازه داشت برده داشته باشد، و

⁵⁶ Reinhardt: Die Unterwerfung der Welt (2016), S. 453-471; Zeuske: Handbuch Sklaverei (2013), S. 451-469.

⁵⁷ Gliech: Saint Domingo und die französische Revolution (2011), S. 110.

وضع حقوقی آزادشدگان را شکل می‌داد.^{۵۸} ولی در عمل می‌بایست آشکار می‌شد که متن قانون به هیچ‌رو بردگان را از تجاوز اربابان‌شان ایمن نمی‌کرد. گروه اخیر در برابر دخالت‌های متروپول با این استدلال که حقوق‌دانانی که در متروپول زندگی می‌کنند با وضعیت مستعمره، که قانونمندی خود را دارد، آشنا نیستند، قاطعانه از خود دفاع می‌کرد. این مسئله در مورد کلان-مزرعه‌دار لوژن Lejeune، که دو برده زن را تا حد مرگ شکنجه کرده بود، روشن می‌شود. این موضوع به دادگاه کشیده شد و او در آنجا نخست گناهکار شناخته شد، ولی با اعتراض کلان-مزرعه‌داران دوباره آزاد شد. در سیستم نابرابر جامعه برده‌داری، مالکان می‌توانستند بدون مکافات و خودسرانه با زیردستان خود رفتار کنند. شکل افراطی قدرت استبدادی اعمال می‌شد. آیین‌نامه سیاهان تنها در صورتی برای اربابان استعمار ارزش داشت که منافع فوری بیاورد. این برای بردگان به معنای هیچ‌گونه ایمنی نبود.^{۵۹}

نمونه‌ای در این مورد نشان می‌دهد که بردگان زن تا چه میزان بی‌پناه و آسیب‌پذیر بودند. آنها در پلانتاژها، هم برای تولید و هم برای کارهای تولید مثل پاسخگو بودند. به‌ویژه از زمانی که بهای برده در سده هجدهم پیوسته افزایش می‌یافت، اربابان‌شان سعی می‌کردند آنها را وادار کنند که فرزندان بیشتری بیاورند. بسیاری در این کار از طریق انداختن جنین خرابکاری می‌کردند، که باز سنگدلانه و تحقیرآمیز تنبیه می‌شدند. علاوه بر این، زنان در خطر تجاوزهای جنسی اربابان، دلالت و نگهداری خود بودند. از این روند گاهی هم رابطه‌های نابرابر پدید می‌آمد که در آنها برخی از زنان موفق می‌شدند امتیازهایی برای خود و فرزندان‌شان به‌دست آورند. در روند سده هجدهم، کلان-مزرعه‌داران زن کربولی توانستند از این راه به ثروت‌های هنگفتی دست یابند. شاید شناخته‌ترین نمونه این زنان همسر اول ناپلئون

^{۵۸} این فرمان در اصل آشکار می‌کرد، که تنها کاتولیک‌ها اجازه داشتند برده داشته باشند. ولی از آنجا که اقتصاد مستعمراتی هم به یهودیان و هم به پروتستان‌ها وابسته بود، این ماده‌ها با تصویب قانونی ۱۶۸۸ بی‌اعتبار شناخته شدند.

^{۵۹} Brown: A Vapor of Dread. Observations on Racial Terror and Vengeance in the Age of Revolution (2011).

باشد: ژوزفین دو بوهارنه Joséphine de Beauharnais که در مارتینیک Martinique به دنیا آمده بود، یک کریول بود. او در پیامدِ شورشی از بردگان در مارتینیک بخش‌هایی از دارایی‌اش را از دست داد. بعدها، او بر فرمان ناپلئون که برده‌داری را در مستعمره‌های فرانسه دوباره برپا سازند، تاثیر گذاشت.^{۶۰}



ناپلئون تاج سلطنتی فرانسه را بر سر ژوزفین دو بوهارنه می‌گذارد، در کلیسای نوتردام، پاریس، دوم دسامبر ۱۸۰۴

اگر آفریقاییان زندانی سفر آتلانتیک را زنده پشت سر گذاشته بودند و پزشک استعماری آنها را معاینه کرده بود، در بازارهای برده فروشی مستعمره برای فروش عرضه می‌شدند. در ضمن، بازرگانان و خریداران می‌پاییدند که بردگان بسیار از زادگاه یکسانی در یک پلاتاژ کار نکنند. با این کار می‌خواستند از یک‌سو سرچشمه و خاستگاه آدم‌ربایی و برده‌گیری را [در ذهن بردگان] ریشه‌کن کنند و از سوی دیگر از توطئه بردگان جلوگیری کنند. در آغاز کار مالکان جدید چندین جای پیکر بردگان را با آهن گداخته داغ می‌زدند.^{۶۱}

زندگی بردگان در پلاتاژها با سلسله مراتب پیچیده‌ای مشخص شده بود. نوریسندگان را به

⁶⁰ Bell: *Louverture* (2007): S. 221; Peabody, Sue: *Négresse, Mulâtresse, Citoyenne: Gender and Emancipation in the French Caribbean* (2005).

⁶¹ Dubios: *Avengers* (2004), S. 39.

«دستیار آموزشی» می‌سپردند. دستیار از یک سو وظیفه داشت «آنها را با کارها و آیین‌های پلاتناژ آشنا سازد» و از سوی دیگر پاسخگوی نگهداری از آنها بود. انتخاب شدن به‌عنوان «دستیار آموزشی» از طرف ارباب پلاتناژ، برتری‌هایی برای بردگان به همراه داشت. «برخی از آنها از «نورسیدگان» به‌عنوان خدمتکار شخصی بهره می‌گرفتند»، ابزاری را که در دسترس گذاشته شده بود تصاحب می‌کردند یا انجمن هواداران برپا می‌کردند. چنین بردگان برگزیده و برتری یافته اغلب برای نگهداری کار مزرعه و تنبیه‌های خشن پاسخگو بودند. از طریق برتری دادن به بردگان برگزیده، اربابان سیستمی با وابستگی چندسطحی در مجموعه پلاتناژها به‌وجود آوردند: «بردگان، هم‌زمان زیر فرمان آفریقاییان و اروپاییان بودند، در هر دو حالت، این موضوع می‌توانست ویژگی‌های خودکامگی و پدرسالاری به‌خود بگیرد.»^{۶۲}

بی‌گمان به دلیل شرایط غیرانسانی نظام برده‌داری، اربابان استعمار هرگز نمی‌توانستند تصور کنند که «مالکیت» آنها با هستی بخت برگشته و سیه‌روزی همچون برده پلاتناژ خوشنود باشد. حتا اگر سنت-دومینگو در تفاوت با جامائیکا («سنت») خیزش‌های بردگان را نداشت، اربابان استعمار در ترس همیشگی از بردگان خود به سر می‌بردند.^{۶۳} روشی که به برخی از بردگان برتری‌هایی بیخشند، ابزار-سلطه‌ای آزمون شده بود. خشونت به‌طور معمول ابزار گزینه برای برپا نگهداشتن قدرت باقی ماند. هرچند آیین‌نامه سیاهان شکنجه و کشتار بردگان را ممنوع می‌کرد، ولی اینها در دستور کار روز بود و به‌سختی کسی برای آن مجازات می‌شد. ولی در عین حال دستگاه اداری استعمار می‌کوشید، برای جلوگیری از گسترش شورش بردگان، درشتی و ستمگری از طرف کلان-مزرعه‌داران را محدود کند.

گاهی بردگان با خرابکاری در پالایشگاه‌های شکر مقاومت می‌کردند، یا به‌عنوان راه حل نهایی خودکشی می‌کردند. بسیاری از آنها فرار می‌کردند، به‌اصطلاح مارون‌ها *Maroons*. نمی‌توان حدس زد، چند تن از بردگان سابق فراری در کوه‌های آیتی *Ayiti* زندگی می‌کردند

⁶² Glich: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 109f.

⁶³ Geggus: Saint-Domingue on the Eve of the Haitian Revolution (2008), S. 4.

و چه تاثیری در خیزش بردگان داشتند. ولی می‌توان فرض کرد که آنها برای ارتباط میان بردگان بسیار کارساز بودند. این را نه تنها نمونه‌هایی در جامائیکا نشان می‌دهد،^{۶۴} بلکه از هیسپانیولا نیز گزارش‌هایی حکایت از آن دارد که چگونه مارون‌ها در نظام اقلیمی استعمارگران نفوذ می‌کردند و میان بخش فرانسوی و اسپانیایی در حرکت بودند و در این راه اطلاعات خود را رد و بدل می‌کردند. با این همه، به‌طور کلی می‌توان فرض کرد که گسست مارون‌ها از نظام استعماری باعث شد که نفوذشان ناچیز باشد.^{۶۵} می‌توان حدس زد که در آغاز بردگان شورشی از الگوی مارون‌ها پیروی کردند، بدین طریق که به کوه‌ها گریختند و در آنجا کمون‌های خودیستا برپا کردند. در روند فراتر انقلاب مرزهای میان این گروه‌ها رفته-رفته ناپدید شد. می‌توان گفت که با پیشروی انقلاب، مارون‌ها هم در نبردها شرکت کردند و از نظر تدارکاتی شورشیان را پشتیبانی کردند.

کلان-مزرعه‌داران هرگز موفق نشدند بردگان را به‌طور کامل سرکوب کنند. برای آنکه سلطه بر بردگان را تضمین کنند، به نظر آنها ضروری آمد که بردگان را از راه‌های ارتباطی دور نگهدارند. الیور گلیش Oliver Gliech عقیده دارد که فقط بردگان کمی در اسکله بندرها کار می‌کردند، زیرا بیم آن می‌رفت که در غیر این صورت آنها بتوانند فرار کنند.^{۶۶} این می‌تواند یک دلیل باشد، دلیل دیگر این است که در آنجا بردگان می‌توانستند از مستعمره‌های دیگر اطلاعات به‌دست آورند، و نگرانی بسیاری وجود داشت که شورش کنند. پس از سال

^{۶۴} جولیس سکاوت Julius Scott: در اینجا افکار کلان-مزرعه‌داران جامائیکایی جان ویتکر John Whitaker را بازگو می‌کند: «ویتکر با شگفتی و هشدار منعکس میکند که باید روش ناشناخته‌ای برای انتقال اطلاعات میان سیاهان وجود داشته باشد.» Scott: *The Common Wind* (1986), S. 19.

^{۶۵} Yingling: *The Maroons of Santo Domingo in the Age of Revolution* (2015), S. 29; Geggus: *Saint Domingue on the Eve of Revolution* (2008), S. 5.

^{۶۶} گلیش Gliech: *سنت-دومیدگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)*، ص. ۱۱۲. «ناخدایان ساحلی و ماهیگیران از پیش بردگان را به کار می‌گرفتند، ولی مسئولان دولتی میکوشیدند، شمار آنان را پایین نگهدارند، زیرا کشتیها وسیله نقلیه مناسبی برای فرار بودند.»

۱۷۸۹ هم یکی از کارهای اربابان استعمار این بود که در بندرها ارتباط میان فرانسه و مستعمره را تا جایی که امکان داشت محدود کنند.

کریول‌ها: ثروت و نژادپرستی

مستعمره‌های فرانسه تنها جامعه‌های بردگی در کارائیب بودند که شمار بالایی از کلان-مزرعه‌داران کریولی در آنها وجود داشت؛ یعنی پلاتاژ-دارانی که از تبار آفریقایی-اروپایی بودند. این موضوع نشانگر شکوفایی فوق‌العاده مستعمره و عمل‌گرایی مشخص فرانسویان است در آنچه که به زندگی روزانه در مستعمره مربوط می‌شود.

در روند سده هجدهم سهم جمعیت کریولی سنت-دومینگو پیوسته افزایش می‌یافت. در سال ۱۷۸۹ تقریباً به اندازه ساکنان اروپایی کریول‌ها در مستعمره ساکن بودند. سازمان اداری که سرشت-نشان اروپایی داشت در اعمال حاکمیت خود به هیچ‌رو سازش پذیر نبود. این سازمان اداری در طول زمان قانون‌هایی وضع کرد که می‌توان نژادپرستانه نامید و می‌بایست گروه نامبرده [کریول‌ها] را از مشارکت سیاسی بازدارد.^{۶۷} موضع آنها «یاوگی و قدرت پیشداوری‌های نژادپرستانه را در مستعمره نشان می‌دهد».^{۶۸} کلان-مزرعه‌داران کریولی معمولاً فرزندان بردگان زن با پدران اروپایی بودند. بیشتر وقت‌ها فرزندان در خانواده پدر می‌ماندند یا برای تحصیل به فرانسه فرستاده می‌شدند. آیین‌نامه سیاهان از سال ۱۶۸۵ به اربابان اجازه می‌داد، کسانی را که در مستعمره به دنیا آمده بودند، آزاد کنند. این فرمان در عین حال تصریح می‌کرد که آزادشدگان باید همچنين به‌عنوان *affranchis* - آزاد شده - نامیده شوند. در زندگی روزانه مستعمره اینها اغلب به شیوه تحقیرآمیز «مردمان رنگین *gens de couleur*» نامیده می‌شدند، چیزی که تا اندازه‌ای «اوباش رنگین» معنی می‌داد.^{۶۹} آیین‌نامه سیاهان برابری آزادشدگان را به‌طور رسمی در نظر داشت. آنها اجازه داشتند زمین و برده داشته

⁶⁷ Garrigus: Saint-Domingue's Free People of Color and the Tools of Revolution (2008).

⁶⁸ Dubois: *Avengers* (2004), S. 60.

⁶⁹ سنت-دومینگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)، ص. ۱۹۱. Gleich: مقایسه کنید گلیش

باشند، در شهرها در همسایگی دیوار به دیوار سفیدان زندگی کنند، اجازه داشتند تحصیل کنند و بدین‌سان با ایده‌های اعلامیه نیز آشنا شدند.

پویایی شگرف اقتصادی و هنوز هم در بخش‌های بسیار بزرگی از سرزمین بهره‌برداری نشده جزیره برای کلان‌مزرعه‌داران کریولی ممکن ساخت که به یکی از گروه‌های مهم در میان مردمان مستعمره ارتقا یابند. بسیاری از آنها در پایان سال‌های ۱۷۸۰ از نظر اقتصادی با کلان‌مزرعه‌داران سفید هم‌تراز بودند. هم‌زمان، استعمارگران سفید دستیاران مشتاقی در آنها یافتند که حاکمیت خود را بر بردگان پابرجا سازند. می‌باید آنها را کمی امیدوار کنند و نشان دهند که پس از آزاد شدن می‌توان بی‌چون و چرا به ثروت قابل ملاحظه‌ای دست یافت. اروپاییان با آوردن قانونی مناسب، مراقب بودند که وابستگان گروه نامبرده نتوانند به کاست حاکمان ارتقا یابند.

بارها پیش می‌آمد که اربابان پیشین بردگان آزادشده «خراج آزادی» می‌گرفتند که به آزادشدگان گوشزد کنند که روزی برده بوده‌اند و آزادی خود را باید سپاسگزار چه کسی باشند. در پیامد جنگ هفت ساله و شورش در دهه ۱۷۶۰ یک رشته آیین‌نامه تصویب شد که اکنون مرزهای پیوسته آشکارتر نژادپرستی را تعیین می‌کرد. «فرمانی سلطنتی از سال ۱۷۶۴ مردمان آفریقایی تبار را از پرداختن به کارهای پزشکی، جراحی یا داروسازی ممنوع کرد».^{۷۰} در سال آینده این فرمان برای شغل‌های حقوقی [دادگستری] نیز گسترش یافت. بدین‌سان چنین شد که کلان‌مزرعه‌داران کریولی از راه ممانعت شغلی از کارهای اداری برون بسته شدند. «دولت فرانسه برآورد می‌کرد که جدایی فرسخت میان سفیدان و غیرسفیدان، جمعیت آزاد مستعمره را از آن بازخواهد داشت که همدارانه در برابر اقتدار متروپول ایستادگی کنند.»^{۷۱} با این فرمان، متروپول درگیری را در مستعمره نیرو بخشید و اروپاییان را در این امر تشویق کرد که قانون‌های باز هم سخت‌تری را در برابر کلان‌مزرعه‌داران کریولی وضع کنند.

⁷⁰ Dubois: Avengers خواهی (2004), S. 62.

⁷¹ Popkin: Concise History مختصر (2012), S. 24.

به اینها می‌باید به‌ویژه در برابر مردم نشان داده شود که اربابان واقعی مستعمره چه کسانی بودند. در سال ۱۷۷۹ فرمانی صادر شد که کریول‌ها را از «تقلید لباس، آرایش مو، سبک یا ژست سفیدان» ممنوع می‌کرد.^{۷۲} هدف اربابان سفید چه بود، وقتی آنها با قوانینی که انسان را به یاد جدایی نژادی قانونی تجویز شده و سازمان‌یافته «آپارتاید» سده بیستم می‌اندازند و جمعیت رنگین‌پوست آزاد را به‌طور فزاینده از زندگی رسمی و سیاسی در مستعمره محروم می‌کنند، در تلگرامی از وزارت دریایی فرانسه در بیست و هفتم مه ۱۷۷۱ نمایان می‌شود: «اگر انسان این جداسازی را پس از آزادی حفظ کند، در این صورت این سرکوب ذهنی برده مطمئن‌ترین ضمانتی است که رنگ پوست‌اش او را به بردگی محکوم می‌کند و دیگر چشم‌اندازی ندارد که روزی با اربابان خود به پایه یکسانی دست یابد.»^{۷۳}

طرح «نژادی»، «هم‌زمان شکلی از ادعا و تحکیم قدرت» است^{۷۴} که از سیستم حاکمیت و بدین طریق از سیستم اقتصادی سنت-دومینگو که بر پایه سرمایه‌انسانی و کار بردگان استوار است، حمایت می‌کند.

جمعیت سفید از کلان-مزرعه‌داران کریولی به‌طور فزاینده همچون ابزاری برای پشتیبانی از حاکمیت خود استفاده می‌کرد. در ضمن آنها به‌ویژه این عملکرد را نیز داشتند که بردگان فراری را دوباره دستگیر کنند. آنها بخش عمده سوارکارانی را تشکیل می‌دادند که این کار را انجام می‌دادند. کریول‌ها اغلب برای تثبیت سیستمی که نیاکان و خویشاوندان خود را به بردگی گرفته بود در تضاد زندگی می‌کردند. گاهی هنوز آن زمان را به یاد می‌آوردند که در آن خود یا پدر و مادرشان برده بودند. آنها اکنون به ثروت قابل ملاحظه‌ای رسیده بودند که نمی‌خواستند آن را از دست بدهند. این موضوع را بیوگرافی ژولین رایموند Julien Raimond

⁷² Dubois: *Avengers* (2004), S. 62.

^{۷۳} نقل قول از گلش Gliesh: *سنت-دومینگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)*، ص. ۱۹۶.

^{۷۴} مبمبه Mbembe: *سنجش خرد سیاه Kritik der schwarzen Vernunft (۲۰۱۴)*، ص. ۷۱.

که برای دفاع از حقوق کلان-مزرعه‌داران کریولی به مجلس شورای ملی آمده بود، آشکار می‌سازد.

حاکمیت اروپایی

در پایان سده هجدهم سنت-دومینگو سرزمین امکان‌های بی‌کران فرانسه شمرده می‌شد. بسیاری از فرانسویان امیدوار بودند، در اینجا از محرومیت‌های دردناک «جامعه طبقاتی سده‌های میانی» رها شده و بتوانند در تولید سودآور «کالا‌های مستعمراتی» سهیم شوند. این کالا بیشتر قهوه بود که تولید آن کمتر به سرمایه نیاز داشت. در زندگی روزانه مستعمراتی، این قشرهای پایینی و میانی که در کارائیب به دنبال خوشبختی خود بودند، سفیدان کوچک نامیده می‌شدند.

آنها در برابر دستگاه اداری مستعمراتی و متروپول وظیفه‌های مشخصی داشتند. می‌بایست بردگان را برای بیگاری آماده کنند و خود در میلشیا خدمت کنند، چیزی که بی‌گمان می‌توانست امتیازهایی نیز برای آنها بیاورد. در دهه ۱۷۶۰ پیش از ناآرامی‌های انقلاب فرانسه درگیری‌ها گسترش یافت. پس از جنگ هفت‌ساله، مستعمره‌ها می‌بایست با مالیات‌های افزوده به بهبود اوضاع مالی دولت فرانسه کمک کنند. در پیمانی میان دولت مستعمره و کلان-مزرعه‌داران، بیگاری و میلشیا که امنیت استعمارگران را تامین می‌کرد و مسئول گردآوری خراج بود، برچیده شد. در برابر می‌بایست چهار میلیون فرانک به متروپول پرداخت شود. وقتی این فرمان اندکی بعد پس گرفته شد، شورش‌هایی که بیشتر «سفیدان کوچک» و مردان رنگین‌پوست برپاکندگانشان بودند، آغاز شد. خدمات میلشیا بیش از هرچیز بر دوش این گروه‌ها سنگینی می‌کرد. ولی اینها پنهانی از طرف سفیدان بزرگ پشتیبانی می‌شدند، که برای «استقلال مالیاتی به دست آمده نگران بودند»^{۷۵} هرچند این شورش سرانجام در سال ۱۷۶۹ سرکوب شد، با این همه بی‌اعتمادی استعمارگران به متروپول بسیار زیاد بود.

^{۷۵} گلپیش Glietch: سنت-دومینگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)، ص. ۵۳.

این به معنای آن نیست که اروپاییان گروه هم‌سود یکدستی را تشکیل می‌دادند. سفیدانِ بزرگ، کهنه-کوچ‌نشینانِ دارنده پلاتناژها بودند که بیشترشان دیرزمانی بود که دیگر در مستعمره زندگی نمی‌کردند. آنها پلاتناژهای خود را - که بیشتر در ایالت شمالی واقع بود - به مباشران می‌سپردند و نمی‌خواستند در وضعیت رژیم-نخبگانی که از راه دور هدایت می‌شد، تغییری ایجاد کنند. برعکس، سفیدانِ کوچک اغلب از راه وام با سرزمینِ مادری در ارتباط بودند. به‌ویژه پس از استقلالِ موفقیت‌آمیزِ سیزده مستعمرهٔ بریتانیایی در آمریکای شمالی، خواسته‌هایی در این گروه برای ادارهٔ مختار سرنوشت خود مطرح شد.

همچنین بازرگانان و کلان-مزرعه‌داران، سلطنت فرانسه را مانعی برای شکوفاییِ مستعمره می‌دیدند.^{۷۶} یکی از بزرگترین انتقادات متوجه انحصار بود *Exclusif*. این آیین‌نامهٔ حمایت‌گرایانه، تجارت با بازرگانانِ فرانسوی و فروش انحصاری «کالاهای مستعمراتی» به سرزمینِ مادری را تنها به استعمارگران اجازه می‌داد. بنابراین کلان-مزرعه‌داران می‌دیدند که امکانِ شرکت در بازار آزاد از ایشان ربوده شده است. انتقاد می‌کردند که ناگزیراند کالاهای خود را با قیمت‌های بالا بخرند، ولی همزمان فرآورده‌های خود را تنها با شرایط بد بفروشند. ولی آنها در عمل انحصار را از راه قاچاق با دیگر مستعمره‌های آمریکایی دور می‌زدند.

پس از استقلالِ مستعمره‌های سابقِ بریتانیاییِ آمریکای شمالی، کامیابی‌ها و پشتیبانی‌های نظامیِ جدایی‌طلبان به‌وسیلهٔ سلطنتِ فرانسه، طمع و آزمندی را در میان کلان-مزرعه‌دارانِ فرانسوی نیز بیدار کرد. آنها خواهانِ بازدیدی‌هایی [رفرم] در ادارهٔ مستعمره‌ها شدند که به‌ویژه می‌باید تجارت آزادِ بیشتری را ممکن سازد. در این پروژهٔ بازدیدیِ دیگر زور و اجباری در کار نبود. به‌جای آن، سلطنت یک فرماندارِ جدید غیرنظامی فرستاد. از سال ۱۷۸۵ فرانسوا باری دو ماربوو François Barbé de Marbois فرماندار بود. او وظیفهٔ خود دانست که در مستعمره با فساد مبارزه کند؛ برای بهسازیِ همزمانِ زیربنا از بردگانِ استعمارگران استفاده

^{۷۶} کلان-مزرعه‌داران مالکان پلاتناژها بودند. این مفهوم همچنین کسانی را دربرمی‌گیرد که بر پایهٔ قرارداد با مالکان زمین ملک آنان را اداره می‌کنند.

کرد.^{۷۷} هر دو کار به ناخرسندی استعمارگران دامن زد.

با فراخوان طبقات اصلی [روحانیان، نجیب‌زادگان و دهقانان آزاد و دیگران] در سال ۱۷۸۹ در فرانسه کلان‌مزرعه‌داران دوباره امکانی دیدند که بر بازدستی [نوسازی] دستگاه اداری مستعمراتی تاکید ورزند. همچنین مستعمره باید دفتر شکایات *cabiers de doléances* تدوین کند: «شکایت‌نامه‌هایی که نمایندگان سنت-دومینگو تدوین کرده بودند، آشکارا ادغام مالکان رنگین‌پوست را در زندگی سیاسی مستعمره ممنوع می‌کرد.»^{۷۸} همان‌طور که سفیدان در برون‌بست کریول‌های آزاد هم‌رای بودند، همان‌طور هم اختلاف‌ها میان کلان-مزرعه‌داران اروپایی عمیق بود. اشراف غایب *absentiste* این فرصت را می‌دیدند که به‌عنوان گروه تعیین‌کننده سیاست آینده مستعمره آماده شوند.^{۷۹} آنها درخواست کردند که سنت-دومینگو [...] باید در گروه‌های اصلی *États généraux* تنها از سوی بزرگ‌مالکان اشراف‌زاده نمایندگی شود». ولی سلطنت از این پیشدستی جلوگیری کرد: «سلطنت و وزارت دریایی حق داشتن نمایندگان محلی برای مستعمره‌ها را به رسمیت نشناختند».^{۸۰} از این سو آنها ناخواسته از اشراف غایب که اکنون خود را بیش از پیش حافظ منافع مستعمره‌ها معرفی می‌کردند حمایت کردند. اشراف غایب دستورهای شاه را نشنیده گرفتند و نخست برای برپایی نشست‌هایی که می‌باید مردان انتخاب‌کننده خود را به [جمع] گروه‌های اصلی بفرستد، مخفیانه با یکدیگر دیدار کردند.

به بهانه پنهانکاری «کمیته شمال» تشکیل شد، که در محفل خصوصی در کپ-فرانسه Cap Français تشکیل جلسه داد.^{۸۱} به‌زودی گروه‌های حافظ منافع اشراف غایب و سفیدان بزرگ در ایالت‌های جنوبی و غربی همان کار را انجام دادند و از طرف خود همایش‌هایی

^{۷۷} گلش Gliech: سنت-دومینگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)، ص. ۲۵۰. f.

^{۷۸} Dubois: *Avengers* (2004), S. 74.

^{۷۹} به‌اصطلاح زمینداران غایب *absentiste*، سفیدان بزرگ *grands blancs* سابق بودند، که زمینهای مستعمراتی خود را از متروپول کنترل می‌کردند و از اجاره آن زندگی می‌کردند.

^{۸۰} گلش Gliech: سنت-دومینگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)، ص. ۲۲۰.

^{۸۱} *cap français* و *Le Cap* نامگذاریهایی گوناگون یک شهر در شمال سنت-دومینگو هستند.

تشکیل دادند که در ناحیهٔ خاکستری حقوقی [مرز میان قانونی- و غیرقانونی بودن] عمل می‌کردند، ولی به‌طور فزاینده وارد رقابت با دولت رسمی مستعمراتی شدند. سرشت غیررسمی این دیدارها به آنجا انجامید که دو گروه بی‌بهره ماندند: از یک سو قشر پایینی و - میانی سفیدان مستعمره و از سوی دیگر کلان-مزرعه‌داران کریولی.

پس از آنکه در اوت ۱۷۸۹ خبرهای حمله به باستیل به مستعمره رسید و ماربوا Marbois در اکتبر مجبور به ترک جزیره شد، بسیاری از سفیدان کوچک این امکان را دیدند که شکایت‌های خود را از استعمارگران ثروتمند مطرح کنند و برای برقراری سازمان اداری خود پافشاری کنند. دور از مراکز کپ-فرانسه و پورتو-پرنس Port-au-Prince که دستگاه‌های اداری نظامی و غیرنظامی در آنجا مستقر بود، آنها در سنت-مارک دیدار Saint-Marcs کردند. در همین هنگام فرماندار در «درخواستی فراموش نشدنی از جلسه خواست که به حاکمیت و قانون‌های متروپول ارج گذارند»^{۸۲} سنت-مارکی‌ها Saint-Marcs با استناد به مجلس شورای ملی پاریس خود را نمایندگان راستین منافع مستعمره اعلام کردند و خواستند که امور داخلی مستعمره را خود سامان دهند. «در بیست و هشتم ماه مه ۱۸۷۰ قانون اساسی مستعمره تصویب شد. در این قانون حق آنها بر پایهٔ تدوین تمام قوانینی که به امور داخلی مستعمره مربوط می‌شد، تأکید شد».^{۸۳} هرچند سند فوق این ماده را در برداشت که قوانین آینده به مجلس شورای ملی فرانسه پیشنهاد شود، ولی در عمل روشن بود که آنها تصمیم‌های متروپول را نادیده خواهند گرفت.

تقریباً هم‌زمان با آن، خبر تصمیم مجلس شورای ملی از هشتم مارس ۱۸۷۰ به سنت-دومینگو رسید. مجلس-مؤسسان *constituante* تصویب کرد که مستعمره می‌تواند نمایندگان خود را به پاریس بفرستد. این یک پیشنهاد مصالحه بود. از یک سو می‌باید حقوق ویژه به مستعمره اختصاص داده شود و بدین‌سان اعتبار حقوق بشر و شهروندی سراسر به

⁸² Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 268.

⁸³ Popkin: Concise History (2012), S. 29.

مستعمره گسترش پیدا نکند. از سوی دیگر اعلامیه منافع اشرافِ غایب را حفظ می‌کرد: «ولی در نهایت تصمیم‌ها در بارهٔ قراردادهای تجاری، مانند گذشته، در پاریس گرفته می‌شود.»^{۸۴} بنابراین فرماندار جزیره قانونی دانست با استفاده از نیروی مسلح علیه سنت-مارکی‌ها اقدام کند. پیش از این درگیری‌های خشونت‌آمیز میان سفیدانِ کوچک و نمایندگان احتمالی یا واقعی سفیدانِ بزرگ رخ داده بود. اشرافِ غایب از نظر نظامی در موقعیتی نبودند که در برابر ارتشِ مستعمره ایستادگی کنند. آنها از قدرت برکنار شدند. گروه کوچکی به لئوپارد Léopard، کشتی‌ای که در سواحل سنت-مارک لنگر انداخته بود، فرار کردند. بادبان‌ها را به سوی فرانسه برافراشتند و به مقصد پاریس حرکت کردند، «که شکایت خود را مطرح کنند و از ستم دولتِ مستعمراتی خودکامه دادخواهی کنند.»^{۸۵}

کریول‌های آزاد، انقلاب و اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروندی را همچون فرصتی دیدند که به اعتراض‌های خود در برابر قانونگذاری نژادپرستانهٔ استعمارگران نیرو بخشند. آنها از شرکت در نشست‌هایی که در سنت-دومینگو تشکیل می‌شد قاطعانه برون‌بسته (محروم) شدند. در نوامبر ۱۷۸۹ کلان-مزرعه‌دار سفید فرناند دو بُودیر Fernand de Baudière، که برای شرکتِ کلان-مزرعه‌دارانِ کریولی در نشست‌ها تلاش می‌کرد، بدون محاکمه در خیابان لینچ شد. کریول‌های آزاد نیز تصمیم گرفتند، برای دفاع از حقوق خود نمایندگانی به پاریس روانه کنند.

مستعمره در آشوب بود. اکنون به شورای ملیِ پاریس بستگی داشت که برای پایان دادن به درگیری‌های درون مستعمره، مسئلهٔ مستعمره را توضیح دهد. ولی پیش از پرداختن به این جستار باید هنوز به گروه دیگری بپردازیم که تازه در دورانِ معاصر در میدان دید پژوهش قرار گرفت.

⁸⁴ Dubois: Avengers (2004), S. 84.

⁸⁵ Dubois: Avengers (2004), S. 86.

دوزیستان آتلانتیک

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد اربابانِ استعمار پاس می‌داشتند، تا جایی که می‌شد هیچ برده‌ای در بندرهای مستعمره کار نکند. بارگیری کالاها و کارهای همسان از طرف ملوانانی انجام می‌گرفت که بیشتر اروپایی تبار بودند. آنها هم روی کشتی‌های جنگی پارویی-بادبانی [گالی یا گالر دو دکله Galeere] که بار انسانی از کرانه‌های آفریقا به مستعمره می‌آورد کار می‌کردند و هم روی کشتی‌هایی که مستعمره را به متروپول وصل می‌کرد.

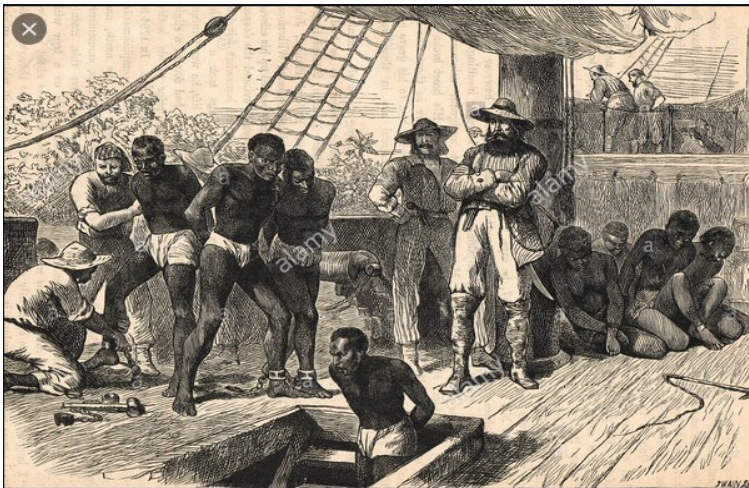
نویسندگان مارکوس ردیکر Markus Rediker و پتر لاینبو Peter Linebaugh در کتاب‌شان «مار آبی چندسر Die vielköpfige Hydra» که در سال ۲۰۰۰ چاپ شد، اتحادی میان بردگان و ملوانان علیه اقتدار جهان آتلانتیک می‌بینند.^{۸۶} همچنین جولوس شکات Julius Scott به این نتیجه رسیده است که این دو گروه توانستند به سرعت بر سر منافع مشترک به توافق برسند.^{۸۷} هر کشتی، مینیاتوری از جامعه طبقاتی قاره [در برابر جزیره م] را نشان می‌دهد. در شورش‌های بی‌شمار ملوانان چیزی مانند نمود آتلانتیکی دوران انقلاب‌ها دیده می‌شد. با این‌همه نگاهی در جزئیات نشان می‌دهد که میان بردگان و ملوانان، همبستگی «طبیعی» وجود نداشت.

جرمی پوپکین Jeremy Popkin در پژوهشی در گذشته نزدیک به این باور رسیده است که ملوانان در روند خیزش بردگان سنت-دومینگو توده شکست‌ناپذیری را تشکیل می‌دادند. برای همه گروه‌های درگیر در کشمکش، آنها هم نیرویی را تشکیل می‌دادند که دیگران برای رسیدن به هدف‌های خود مشتاقانه از آن بهره می‌گرفتند و هم خطری را که همواره امکان هر شورش در خود نهفته داشت – حتا اگر فکر می‌کردید پشتیبانی آنها بی‌خطر است. به هر رو، پوپکین در بررسی اوضاع در سنت-دومینگو به این نتیجه می‌رسد، که ملوانان، همین که خطر

⁸⁶ Lindebaugh/Rediker: Die vielköpfige Hydra. Die verborgene Wurzeln des revolutionären Atlantiks (2008), S. 66f.; Popkin: Sailors and Revolution (2012), S. 462.

⁸⁷ Scott, Julius: The Common Wind (1986), S. 64.

از طرفِ بردگان تهدید می‌کرد، به‌طور معمول طرفِ سفیدپوستان را می‌گرفتند.^{۸۸} این طرزِ رفتار شاید به این علت هم می‌توانست باشد که ملوانان در راه‌های دریایی گاهی حتا بدتر از بردگانِ زندانی [از نظر خوراک و غیره] تامین می‌شدند. بازرگانان هرآینه [برای منافع خود] به‌طور فزاینده پاس می‌داشتند که کالای انسانی آنها در وضعیتی توانمند برای کار به آمریکا برسد. بنابراین کمترین مقدار از خوراک را به ملوانان روا می‌داشتند. دربرابر، ملوانان «کالا»ی صرف نبودند، بلکه مزدبگیران «آزاد»ی بودند، که بازرگانان می‌توانستند در بندر مقصود بدون هیچ مشکلی از شر آنها خلاص شوند.



گالیر / کشتی بردگان Galeere - ویکی‌پدیا - alamy stock photos

⁸⁸ Popkin: Sailors and Revolution (2012), S. 406 u. 469.

۴. دیدگاه‌ها و جر و بحث‌ها در متروپول

از چشم‌انداز متروپول سنت-دومینگو سرزمینی بسیار دور با درگیری‌های به‌سختی قابل درک بود. در پاریس مردم بیشتر به اطلاعات دست دوم وابسته بودند. بیشتر وقت‌ها بازیگران در فرانسه نمی‌دانستند، آیا خبرها از مستعمره با واقعیت همخوانی داشت و یا فقط شایعه یا گزارش‌های آگانه نادرست بود. تنها مردم کمی می‌توانستند یا می‌خواستند از درگیری‌های مستعمره سر در بیاورند. سیاست مستعمراتی زمینه دشواری را پدید آورد، که پیش از هر چیز کارشناسان خود نامیده و تنها تنی چند از کارشناسان واقعی به آن می‌پرداختند - و این زمینه را معمولاً منافع سیاسی و اقتصادی تعیین می‌کرد.

اعلامیه ۱۷۸۹ برای مالکان پلاتاژها در متروپول و همچنین همبازان آنها مانند یک آژیر عمل کرد. کوشیدند تاثیر اعلامیه حقوق بشر و شهروندی را بر مستعمره‌ها تا جایی که ممکن بود اندک نگهدارند. بدین‌سان مالکان پلاتاژها تلاش کردند، پرسمان مستعمراتی را هرگز در دستورکار مجلس ملی برای تدوین قانون اساسی، یعنی مجلس مؤسسان، نیاورند. آنها همه تلاش خود را به کار بستند که تصمیم‌های مربوط به سیاست مستعمراتی را بیرون از کنترل پارلمانی اتخاذ کنند. چند تن از طرفداران براندازی برده‌داری باز امیدوار بودند که از طریق دگرگونی‌های سیاسی در فرانسه به ممنوع کردن برده‌داری دست یابند. ولی همه گروه‌ها در این موضوع هم‌رای بودند که نمی‌خواستند به‌عنوان کسی ظاهر شوند که اهمیت مستعمره‌ها را برای فرانسه به‌طور واقعی یا فرضی به خطر بیندازد. برای بخش‌های بزرگی از جمعیت، مالکیت‌های بزرگ بر زمین‌های آنسوی دریا پیش از هر چیز پهنه کشاورزی بارآوری را نمایان می‌ساخت که وظیفه اصلی‌اش تامین متروپول با فرآورده‌های گرمسیری بود. در اصل جر و بحث‌های ایدئولوژیک در این مورد انجام می‌شد که چه شکلی از حاکمیت باید مبنای تولید در آنسوی دریا باشد. چه مواضعی در اینجا گرفته شد، جر و بحث‌ها در این

مورد کدام نکته‌های مرکزی را دربرگرفت و اینها چه تاثیری در مستعمره دور دست داشت، موضوع این فصل است.

«سیاست رأفت»: «انجمن دوستان سیاهان» *Société des Amis des Noirs*

برخلاف کشورهای انگلیسی زبان، پیرامون پایان سده هجدهم هیچ جنبش چشمگیری برای پشتیبانی از الغای برده‌داری در فرانسه وجود نداشت که از اهمیت عمومی برخوردار باشد. همان‌طور که در پیش اشاره شد، روشنگران فرانسوی به سرنوشت بردگان و کارگران اجباری بی‌بهره از حقوق فراسوی آتلانتیک بسیار کم توجه می‌کردند.

تنها شمار کمی از روشنفکران مخالف برده‌داری بودند. برخی به دلایل اقتصادی، برخی دیگر با استدلال اخلاقی. یکی از مثال‌های بسیار نقل قول شده تاریخ دو هند *Histoire des deux Indes* از فرانسوا رینال François Raynal است. داستان هر دو هند در دایرةالمعارف به پخواننده‌ترین متن آن روزها تعلق داشت. رینال در آنجا پیش‌بینی می‌کرد که وحشت از برده‌داری می‌تواند روزی این پیامد را داشته باشد، که اسپارتاکوس نوخیزی پدیدار خواهد شد و بردگان را به سوی شورش علیه سلطه سفیدان رهبری خواهد کرد. و اگر در پی آمدن آیین نامه سیاهان چیز همسانی به نام «آیین‌نامه سفیدان Code Blanc پدید آید، این آیین‌نامه، چنانچه پیروزمندان بخواهند فقط قانون تلافی را اعمال کنند بسیار وحشتناک خواهد بود.»^{۸۹} رینال فرض می‌کرد که رفتار نامردمی با بردگان در مستعمره‌ها انتقام همسانی را در پی خواهد داشت و با بی‌رحمی درخوردی همراه خواهد بود. نویسنده [فرانسوا رینال] یکی از اندک هم‌روزگاران بود که خودرهای بردگان را در اندیشه خود به پایان رسانده بود.

⁸⁹ Raynal, Abbé: From the Philosophical and Political History of the Settlements and Trade of the Europeans in the East and West Indiens. [1770] Zitiert nach Hunt: Documentary History (1996), S. 55, S. 51-55. Raynals Buch geht auf das 1771 erschienene Buch L'an 2240 von Louis-Sébastien Mercier zurück. Der (vielleicht erste Science-Fiction) Roman spielt im Paris des Jahres 2440. Nach langem Traum erwacht der Protagonist. Auf einem Platz steht die Statue eines Schwarzen. Mit der Unterschrift: „To the Avenger of the new world.“ Vgl. Dubois: Avengers (2004), S. 57.

بیشتر وقت‌ها طرفدارانِ الغایِ برده‌داری را این ایده یکدل و همراهی می‌کرد که: «برده‌داری باید به‌دست اروپاییان برچیده شود، پیش از آنکه بردگان به‌دست خویش آنها و اربابانِ خود را سرکوب کنند.»^{۹۰} ممنوع کردن برده‌داری را تنها اروپاییان می‌توانند به انجام رسانند. تعیین‌کننده برای این دیدگاه انجمنِ دوستانِ سیاهان بود.

در سال ۱۷۸۱ عضو بنیان‌گذارِ دوستانِ سیاهان *Amis des Noirs*، مارکی دو کندورسه Marquis de Condorcet، اعلامیهٔ «بازاندیشی در بردگی سیاهان» را ناشناس منتشر کرد. این اعلامیهٔ رادیکال، خواستار الغای برده‌داری بود. کندورسه برده‌داری را دزدیِ زندگیِ بردگان نامید. این کار جنایت است. به این دلیل نویسنده درخواست کرد، «هیچ‌گونه گرامتی نباید برای برده‌داران وجود داشته باشد، همان‌طور که هیچ گرامتی برای دزدان وجود ندارد.» هم‌زمان تاکید کرد که الغای برده‌داری تاثیری در رفاه ملت نخواهد داشت.^{۹۱}

در نوزدهم فوریهٔ ۱۷۸۸ انجمنِ دوستانِ سیاهان *Société des Amis des Noirs* از روی الگوی انجمنِ طرفدارانِ الغای تجارت بردهٔ *Society for Effecting the Abolition of the Slave Trade* لندنی تأسیس شد. در سخنرانیِ گشایش انجمنِ دوستانِ سیاهان، ژاک بریسو Jacques Brissot آشکارا به ادعای ایده‌های روشنگری و اعلامیهٔ حقوق بشر آمریکایی اشاره کرد. او گفت: «اگر به‌راستی می‌خواهیم مردمان را روشن گردانیم، [...] باید دستان‌شان را از زنجیر رها سازیم.»^{۹۲} چیزی که شاید در نگاه نخست ادعایِ رادیکال بر آزادیِ همگانی به‌نظر می‌رسد، ولی با نگاهی دقیق‌تر بیانگرِ شیوهٔ فکریِ پدرسالارانه است. مِمبِی Mbembe در رابطه با چنین سیاستِ دگرسانیِ مشخص می‌کند که در اینجا به بردگانِ آفریقایی همچون بازیگرانِ برابر حقوق نگاه نمی‌کنند. این در واقع «سیاستِ رأفت» است، یعنی «سیاست

⁹⁰ Dubois: *Avengers* (2004), S. 58.

⁹¹ Condorcet: *Reflektion on Negro Slavery*. [1781] Zitiert nach Hunt: *Documentary History* (1996), S. 55-57, S. 56f.

⁹² Brissot, Jacques: *Discourse on the Necessity Establishing in Paris a Society for the Abolition the Slave Trade and Negro Slavery*. [1788] Zitiert nach Gunt: *Documentary History* [1996], S. 58-59.

سامری Samariter، که برپایهٔ احساس گناه، خشم سرکوب شده یا همدردی بنا شده است.^{۹۳} بردگان در اینجا به‌عنوان انسان مستقل دیده نمی‌شوند. ابتدا وقتی که به‌دست اروپاییان آزاد شوند، می‌توان آنها را در گام بعدی آگاه کرد.

درعین‌حال این بیان می‌تواند درخواستی سیاسی از استعمارگران باشد. بریسو Brissot می‌گفت، برده‌داری «دو انسان را در یک زمان، فاسد می‌کند، ارباب و برده».^{۹۴} بنابراین او فرض می‌کند، ارباب و برده به اندازهٔ یکسانی به‌وسیلهٔ برده‌داری تباه می‌شوند. انسان می‌تواند ایدهٔ حقوق بشر را تنها زمانی برآورده سازد، اگر همهٔ مردمانی که در آن سرزمین می‌زیند، آزاد شده باشند. او مستعمره‌ها را به‌عنوان بخشی از فرانسه می‌داند. همچنین رابطهٔ ملت و آزادی که بریسو از آن سخن گفته قابل توجه است. دیرتر کمیسره‌های غیرنظامی سوتونکس Sonthonax و پولورل Polverel نیز استدلال کردند، که جمهوری فرانسه تنها مبارز راستین حقوق بشر است.

در مجلس مؤسسان، انجمن دوستان سیاهان بیشتر یک پدیدهٔ کناری بود. هرچند نخست چنین به‌نظر می‌رسید انگار که مجلس شورای ملی به سرنوشت بردگان رسیدگی می‌کند. ولی پس از آنکه طرفدار الغای برده‌داری لا ژُرفوکو La Rochefoucauld در شب چهارم اوت ۱۷۸۹ مسئله برده‌داری را با ناکامی مطرح کرد، صدای طرفداران الغای برده‌داری رفته‌رفته آرام شد.^{۹۵}

قابل توجه است، که تأثر زَمور و میرزای *Zamore et Mirza* اُلْمپ دو گوژ Olympe de Gouges، که به برده‌داری انتقاد می‌کرد، هرچند در ۲۸ دسامبر ۱۷۸۹ در برنامهٔ یکی از تأثرهای پاریس گنجانیده شده بود، ولی نخستین نمایش آن به دنبال سوت زدن‌های اشراف غایب Absentista و پیروان آنها با شکست روبه‌رو شد. تماشاخانه اندکی دیرتر این نمایش را

^{۹۳} Mbembe: Kritik der schwarzen Vernunft (2014), S. 145 u. 102. سنجش خرد سیاه

^{۹۴} Brissot nach Hunt: Documentary History (1996), S. 59. تاریخ مستند

^{۹۵} Geggus: Haitian Revolution Studies (2002), S. 159. مطالعات انقلاب هائیتی

از برنامه خود حذف کرد.^{۹۶} برده‌داری در سرزمینِ مادر به تابو بدل شد. از دیرباز لابی کلان-مزرعه‌داران خود را در باشگاه ضدانقلابی مَسِیاک *Club Massiac* سازماندهی کرده بود و فشار آورده بود که سکان سرنوشت سیاسی و اقتصادیِ مستعمره را از متروپول به نفع خود در دست بگیرند.



تصویر رنگ روغن از سوتونکس - در پایان سده هجدهم

⁹⁶ Glich: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 308f. سنت دومینگو و انقلاب
 ایده‌های انقلابی Israel: Revolutionary Ideas (2014), S. 399. فرانسه

لابی استعماری: کلوپ مَسِیاک *Club Massiac*

در بیستم اوت ۱۷۸۹ (یعنی نزدیک به یک هفته پیش از اعلامیه *Déclaration*) انجمن مستعمره-نشینان *Société des Colons* در هتل مَسِیاک [در پاریس] تشکیل شد که پایه‌گذاران آن در درجه اول استعمارگران و بازرگانان بودند. سوداگران بزرگ استعمار «برای آنکه پیامدهای زمین‌لرزه‌ای اعلامیه را کنترل کنند، وجود این سازمان را ضروری می‌دانستند».^{۹۷} کلوپ مَسِیاک از آن زمان به‌عنوان گروه لابی استعماری عمل می‌کرد. پیش از هر چیز به آن می‌پرداخت که مسئله مستعمرات را از دستور-کار روزانه مجلس شورای ملی دور نگه‌دارد و اطمینان یابد که میدان کارکرد حقوق بشر فقط به متروپول [فرانسه] محدود بماند.

«در سال ۱۷۸۹ پانزده درصد از ۱۰۰۰ عضو مجلس شورای ملی دارای مالکیت [زمین و ...] در مستعمره‌ها بودند و بسیاری دیگر با بازرگانی مستعمراتی در پیوند بودند.»^{۹۸} در سال ۱۷۹۲ کلوپ مَسِیاک بیش از ۳۵۰ عضو داشت که در فرانسه و در مستعمره‌ها ساکن بودند. به این دلیل برای کلوپ ممکن بود که بر بحث‌های مربوط به مستعمرات در فرانسه و در مجلس شورای ملی چیرگی داشته باشد. کلوپ‌ها زندگی سیاسی را در پایتخت تعیین می‌کردند. در اینجا نمایندگان مجلس شورای ملی در جرگه اختصاصی برای گفتگو در باره مسائل مورد بحث در مجلس و تاثیرگذاری بر افکار عمومی دیدار می‌کردند.

مانند دیگر کلوپ‌های زمان انقلاب این کلوپ نیز می‌کوشید، پیش از هر چیز از طریق جزوه‌ها و روزنامه‌های خود-بنیاد افکار عمومی را به نفع خود تحت تاثیر قرار دهد. این کار با دوراندیشی انجام می‌شد - چیزی که کلوپ مَسِیاک را از بسیاری باشگاه‌های دیگر متمایز می‌ساخت. از ویژگی‌های برجسته کلوپ این بود که «کنش‌های خود را از بیگانگان پنهان [نگه‌می‌داشت] و [...] از نمایش‌های عمومی چشم‌پوشی می‌کرد».^{۹۹} گروه ویژه لابی که

⁹⁷ Covo: *Race, Slavery, and Colonies in the French Revolution* (2015), S. 297.

⁹⁸ Dubois: *Avengers* (2004), S. 21.

⁹⁹ Glied: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 243f.; vgl. Dubois: *Avengers* (2004), S. 75f.; vgl. allgemeinen zu den Clubs: Walton: *Clubs, Parties, Faction* (2015), besonders S. 366f.

پیش از هرچیز اشرافِ غایبِ ثروتمند و بازرگانانِ بندرهایِ مهم به آن تعلق داشتند، تلاش می‌کرد که اعتبارِ اعلامیه *Déclaration* به مستعمره‌ها گسترش نیابد و بازرگانان بتوانند مانند گذشته مستعمره را با کنترلِ هرچه کمترِ کارگزارانِ رسمیِ امورِ مستعمراتی زیر نفوذ خود داشته باشند و استعمار کنند.

پس از آنکه این تلاش‌ها به ثمر نرسید که «از مجلس شورای ملی [...] این حق را [سلب کنند] که تصمیم‌های بنیادیِ سیاسی-مستعمراتی اتخاذ کند»، اعضای باشگاه مسیاک به‌عنوان بزرگترین گروه در کمیتهٔ مستعمره‌ها *Comité des Colonies* که در ماه مارس تاسیس شده بود، شرکت کردند.^{۱۰۰} نخستین گزارش‌ها از ناآرامی‌های سنت-دومینگو اشرافِ غایب را نگران کرده بود. کمیتهٔ مستعمره‌ها خود را ناگزیر دید که برای ایمن نگه‌داشتن سنت-دومینگو از انفجارهای فراتر، بی‌درنگ تصمیم‌هایی اتخاذ کند.

یکی از عضوهای پایه‌گذار و سخنگوی کمیته پیر برنو Pierre Barnave بود. او روز هشتم مارس ۱۷۹۰، روز تاسیس کمیته هشدار داد: «اگر مستعمره‌ها را رها کنید، سرچشمه‌های این رفاه خشک خواهد شد.»^{۱۰۱} درحالی‌که موضوع برده‌داری قاطعانه کنار گذاشته شد، دوازده مرد کمیته مسئلهٔ مستعمراتی را به موضوعِ اساسیِ فرانسه ارتقا دادند. اگر فرانسه مستعمره‌ها را از دست بدهد، رفاه همهٔ ملت در خطر می‌افتد. کمابیش شش میلیون شغل در متروپول با یا بی‌واسطه به مستعمره‌ها وابسته بود.^{۱۰۲} موضوع با چنان اهمیتی، به گفتهٔ برنو Barnave، می‌تواند تنها به کسانی واگذار شود که به‌راستی با ماده و گوهر آن آشنا هستند. گلیش استراتژیِ لابیِ استعماری را این‌گونه خلاصه می‌کند: «مجلس مؤسسان می‌باید از ابراز هرگونه انتقاد به اوضاعِ مستعمره‌های کارائیب خودداری کند و به کمیته واگذار کند که رابطهٔ میان کارائیب و فرانسه را بر بنیاد یک قانون اساسی نو قرار دهد.»^{۱۰۳} هم‌زمان باید در مستعمره

¹⁰⁰ Gliech: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 290.

¹⁰¹ Zitat nach Gliech: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 292.

¹⁰² Geggus: *Haitian Revolution Studies* (2002), S. 160.

¹⁰³ Gliech: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 292.

انتخابات در پیش یاد شده انجام گیرد. بنابراین هدف نوعی «خودگردانی» مستعمراتی بود که در نهایت متروپول در باره آن تصمیم می‌گرفت.

ولی هنوز هنگامی که در میان اشراف غایب در این مورد کشمکش بود که اکنون چگونه باید به‌طور مشخص به نظم نو مستعمراتی شکل داد و پیش از هر چیز چه کسی باید چه اختیاراتی داشته باشد، لئوپاردین‌ها *Léopardiner* در میانه سپتامبر ۱۷۹۰ در فرانسه گرد هم آمدند.^{۱۰۴} خبرها زنگ خطر را در متروپول به صدا درآورد. «همه مدلهایی که تقسیم قدرت مستعمراتی را میان افراد برجسته و سرشناس در هر دو سوی آتلانتیک در نظر داشتند، در پیامد ناآرامی‌های پایدار به خطر افتادند.»^{۱۰۵} اشراف غایب دریافتند که جنگ داخلی میان فرانسوی‌ها در مستعمره می‌تواند به فروپاشی سنت-دومینگو بینجامد. در ۲۸ اکتبر ۱۷۹۰ مجلس مؤسسان تصمیم واگذاری قدرت به جنبش استقلال را رد کرد. به‌جای آن در پایان سال ۱۷۹۰ این مجلس تصمیم گرفت ارتش را برای آرام کردن اوضاع به مستعمره گسیل کند. بدین‌سان کلان-مزرعه‌داران کریولی امیدوار بودند که حقوق‌شان به رسمیت شناخته شود.

ژولین ریموند [کلان-مزرعه‌دار کریول] و انجمن کوچندگان آمریکایی

Julien Raimond und *die Société des Colons Américains*

در میان کلان-مزرعه‌داران سنت-دومینگو، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، کریول‌هایی بودند که در ثروت خویش چیزی از اروپاییان توانگر کم نداشتند. در این رابطه به‌ویژه ژولین ریموند بسیار برجسته بود. پدر ژولین، پیر ریموند Pierre Raymond در سال ۱۷۲۶ به سنت-دومینگو کوچ کرده بود که در پلانتاژی در آکوین Aquin پنبه و رنگ نیل کشت می‌کرد و

^{۱۰۴} لئوپاردین‌ها گروهی از کلان-مزرعه‌داران فرانسوی بودند، که – پس از آنکه از همکاری با کریول‌های آزاد سرباز زده بودند – از سنت-دومینگو به پاریس گریختند. در آنجا به کمیته مستعمراتی از ناآرامی‌های پیوسته در مستعمره گزارش کردند و دخالت متروپول را خواستار شدند.

^{۱۰۵} Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 295.

با یک برده سابق آزاد شده ۸ فرزند داشت. او در هنگام مرگ‌اش در سال ۱۷۷۲ مردی ثروتمند بود که ثروت هنگفتی برای فرزندان ارشد خود به ارث گذاشت.

فرزندان زندگی‌نامه نمونه‌ای برای کلان‌مزرعه‌داران کریولی داشتند. در باره برخی از برادر-خواهرها می‌دانیم که به فرانسه فرستاده می‌شدند که با معیارهای فرانسوی تربیت شوند. خود ژولین نخست در سنت-دومینگو ماند. او در آنجا ناگزیر بود طبق قانونی از سال ۱۷۷۳ نامش را عوض کند: y به i تبدیل شد [Raymond به Raimond]. برای مردان رنگین‌پوست آزاد استفاده از نام نیاکان اروپایی خود ممنوع بود. فقط از این طریق می‌توان «مانع غیر قابل عبوری را که افکار عمومی میان دو جامعه ایجاد کرده است» استوار نگهداشت.^{۱۰۶} الیور گلیش این کارکرد را ساختمان «مرز جداسازی نژادپرستانه» می‌نامد که در میان هم‌روزگاران «آریستوکراسی رنگ پوست» به‌شمار می‌آمد.^{۱۰۷}

با این‌همه ریموند در سال ۱۷۸۱ با آنچه که به ارث برده بود به ثروتی از کمابیش ۳۰۰ هزار لیور Livre [واحد پول آن روزگار فرانسه م] دست یافت و بدین‌سان یکی از ثروتمندترین کلان‌مزرعه‌داران مستعمره شمرده می‌شد: «در سال‌های ۱۷۸۰ کامیابی مادی ریموند به او اجازه داد خود را نماینده غیر رسمی طبقه خویش معرفی کند.»^{۱۰۸} شاید تبعیض نژادی فزاینده و تلاش برای پافشاری بر حقوق خویش در متروپول انگیزه کوچ او به فرانسه بود.

ریموند در بهار ۱۷۸۴ مستعمره را ترک کرد و در سال‌های پس از آن در نوشته‌های بسیاری وزیر دریایی را مخاطب قرار داد. در این نامه‌ها او خواستار امنیت حقوقی بیشتری برای کلان‌مزرعه‌داران کریولی شد. و دیدگاهی را بیان می‌کرد که مردان رنگین‌پوست آزاد نیز در روند انقلاب پیشنهاد کرده بودند: «او آنها را به‌عنوان ضامن سیستم استوار برده‌داری توصیف کرد. و آشکارا تاکید کرد که قوانین نژادپرستانه در برابر مردان [رنگین‌پوست] آزاد

¹⁰⁶ Zitiert nach Dubois: Avengers (2004), S. 62.

¹⁰⁷ Glied: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 193ff.

¹⁰⁸ Garrigus: Raimond (2007), S. 3f.

ارجمند تازه‌ترین تحول است.»^{۱۰۹} بنابراین ریموند به‌روشنی برای نگهداشتِ برده‌داری سخن می‌گفت؛ همچنین خود او پلاتاژی با کمابیش ۱۰۰ برده داشت. در آغاز خواهش‌های او شنیده نشد. ولی با فراخوانِ مجلس نمایندگانِ گروه‌های اصلی [روحانیان، نجیب‌زادگان و جایگاه سوم *États généraux de 1789* م] و به‌ویژه [فراخوان] اعلامیه این وضع تغییر کرد و ریموند به امید تازه‌ای دست یافت.

او به همراه وینسنت اوژه Vincent Oge و یک گروه نمایندگی از دیگر کلان‌مزرعه‌دارانِ کریولی در اکتبر ۱۷۸۹ در پیشگاهِ مجلس شورای ملی سخن گفت. «آنها پایانِ قانون‌گذاریِ نژادپرستانه و حقِ مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد، که برای مجلسِ محلی در سنت-دومینگو انتخاب کردند و همچنین نمایندگانِ خود را در مجلس شورای ملی داشته باشند، را درخواست کردند.»^{۱۱۰} مجلس شورا به‌طور رسمی اعلام کرد که هیچ شهروندی نباید از حقوق خود محروم شود. از آنجا که این گروه دریافت که برخورداری از پشتیبانیِ کلوپ‌هایی که در آن زمان در حال توسعه بودند تا چه اندازه مهم بود، اکنون به مطرح کردنِ حقوق خویش آغاز کردند.

نخست آنها به کلوپِ مَسِیاک رفتند، ولی در آنجا اشرافِ غایب نمی‌خواستند چیزی از منافعِ کلان‌مزرعه‌دارانِ کریولی بدانند. آنها در پی آمدِ اعلامیه [حقوق بشر و شهرمندی]، انجمنِ کوچندگانِ آمریکایی *Société des colons Américains* را تشکیل دادند. حقوقِ برابر «برای همهٔ ناسفیدانِ آزاد و آزادی برای همهٔ بردگانِ کریولی درخواست کردند.»^{۱۱۱} همین تمایز سربسته میان بردگانِ کریولی و کسانی که ریشه و تبار آفریقایی داشتند، نژادپرستیِ پنهانِ کلان‌مزرعه‌دارانِ کریولی را نشان می‌دهد. بدین‌سان این گروه کوشید، با تفکیک فزایندهٔ رنگ پوست، شمارِ کریول‌های آزاد را به‌طور فزاینده کاهش دهد. حتا نام انجمن نشان می‌دهد که گروه نامبرده خود را بیشتر در جایگاهِ اربابانِ استعمار می‌دید تا در جایگاهِ

¹⁰⁹ Garrigus: Raimond (2007), S. 5.

¹¹⁰ Dubois: Avengers (2004), S. 80f.

¹¹¹ Gaggus: Haitian Revolutionary Studies (2002), S. 162.

رزمندگان برای حقوق برابر. «این نام بسیار پرمعنا است، زیرا تاکید می‌کند که مردانِ رنگین‌پوست آزاد استعمارگران آمریکایی بودند؛ همان‌طور که سفیدان چنین بودند.»^{۱۱۲} افزون بر این کلان‌مزرعه‌دارانِ کریولی در بردو Bordeaux راه‌پیمایی‌هایی را سازماندهی کردند که آریستوکراسیِ رنگ پوست را رسوا ساخته و پایانِ قانون‌گذاریِ نژادپرستانه را درخواست کردند. بنابراین مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد کوشیدند، با همهٔ ابزار قانونی که در اختیار داشتند برای حقوق خود بجنگند.

ولی مانند گذشته در مستعمره‌ها فقط تنی چند از فرانسویان بومی از آنها پشتیبانی کردند، و این هم همیشه جدی نبود. گرچه مجلس شورای ملی به آنها اطمینان داد که از راه قانونی حقوق‌شان را به رسمیت خواهد شناخت، ولی در عمل تصمیم آن را به عهده اربابانِ استعمار گذاشت که کریول‌های آزاد تا چه اندازه در کارهای رسمیِ ادارهٔ مستعمراتی سهیم شوند. هم‌زمان، از سال ۱۷۸۹ «لابیِ کلان‌مزرعه‌داران در جلوگیری از سفرهای غیر-اروپاییان میان سنت-دومینگو و پاریس یا به‌هرطریق در دشوار ساختن این سفرها از هیچ تلاشی کوتاهی نکرد.»^{۱۱۳} گرچه منع‌سفرِ مورد نظر از طرف مجلس شورای ملی متوقف شده بود، ولی برای کلان‌مزرعه‌دارانِ کریولی همچنان سخت بود که خود را از بازرسی و پیگرد در فرانسه و همین‌طور در جهانِ آتلانتیک رها سازند.

موضوع وینسنت اوژه Vincent Ogé

در ژوئیهٔ ۱۷۹۰ کلان‌مزرعه‌دارِ کریولی وینسنت اوژه تصمیم گرفت به سنت-دومینگو بازگردد و داستان خود را پی‌گیرد، زیرا بی‌عملیِ مجلس شورای ملیِ پاریس او را ناامید و دلسرد کرده بود. «او برآن شد که به مستعمره بازگردد و با سلاح در دست حقوق سیاسی را برای طبقهٔ اجتماعیِ خویش درخواست کند.»^{۱۱۴} اکنون به‌طور دقیق نمی‌توان آن راهی را که او به سوی

¹¹² Dubois: *Avengers* (2004), S. 81. Hervorhebung Ph. H.

¹¹³ Gliëch: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 282.

¹¹⁴ Dubois: *Avengers* (2004), S. 87.

سنت-دومینگو برگزیده بود بازسازی کرد، یعنی آن جایی را که او ناشناخته در بیست و سوم اکتبر فرود آمد. به احتمال زیاد او فرانسه را از راه بندر لوهاور Le Havre به سمت لندن ترک کرد. از آنجا سفر خود را به نیویورک در ایالات متحده ادامه داد. اینجا باید پشتیبانان برای او جنگ‌افزار آماده کرده باشند که اوژه با آنها به سنت-دومینگو بازگشت. در اینجا می‌توان حدس زد تا چه اندازه شبکه آتلانتیک گسترده بود، شبکه‌ای که بازیگران می‌توانستند از آن بهره‌گیرند.



Vincent Oge c.1790

کشمکش‌ها میان استعمارگران اروپایی سازوکارهای امنیتی مستعمراتی را در ایالت غرب و جنوب سست کرده بود. در این زمان در شمال هنوز «مجلس فعال مستعمراتی و بسیاری پادگانهای وفادار»^{۱۱۵} وجود داشتند. رسیدن اوژه به سنت-دومینگو مدت زیادی پنهان نماند. دستگاه اداری توانست اقدامات پیشگیرانه علیه برنامه‌های او برای شورش آماده کند. نخست او در نامه‌ای درخواست حق رأی کرد، ولی قاطعانه علیه برافکندن برده‌داری موضع گرفت. در دوندون Dondon در شمال سنت-دومینگو پشتیبانی گسترده‌ای به دست آورد. او خیلی

¹¹⁵ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 283.

زود صدها مرد مسلح را زیر فرمان خود گرد آورد. با این همه شورش در نطفه خفه شد: «زمان کوتاهی پس از کامیابی‌های آغازین، شورشِ اوژه به دست نیروهای لوگپ Le Cap سرکوب شد.»^{۱۱۶} اوژه ناگزیر شد به بخش اسپانیایی جزیره بگریزد. حکومت محلی خیلی زود او را تحویل داد. و قدرت استعماری فرانسه نمونه‌ای برای هشدار به دیگران را به نمایش گذاشت: «پس از محاکمه کوتاهی در گپ فرانسه Cap Français [کاپ-هایتین Cap-Haïtien م]، اوژه در فوریه ۱۷۹۱ در لوگپ با چرخ شکنجه کشته شد و ۲۰ تن دیگر از پشتیبانان‌اش اعدام شدند.»^{۱۱۷} پیکر آنها در برابر مردم به نمایش گذاشته شد.



Rädern - اعدام با چرخ شکنجه - Wikipedia

با اینکه خیزش اوژه و طرفداران‌اش به‌شتاب درهم شکسته شده بود، ولی تاثیر شگرفی بر تغییر و تحول هم در مستعمره و هم در فرانسه داشت. «انگیزه اوژه برای دادن آزادی به سیاهان و بنابراین به‌دست آوردن پشتیبانی کافی برای سرکوب کردن سفیدان، این تلاش او را در کشمکش‌های که بر پایه معیارهای نژادپرستانه استوار بود، به سطح تازه‌ای رساند، و پاسخ

¹¹⁶ Dubois: Avengers (2004), S. 88.

¹¹⁷ Popkin: Concise History (2012), S. 32.

سنگدلانه سفیدان برای کریول‌های آزاد روشن کرد که حقوق دلخواه‌شان را به‌طور صلح‌آمیز به‌دست نخواهند آورد.^{۱۱۸} اوژه به جانباخته‌ای تبدیل شد که برای حقوق همه سیاهان کوشیده است. مستعمره موج تازه‌ای از خشونت را تجربه کرد. برای کلان‌مزرعه‌داران کریولی شورش نظامی تنها راه پایان دادن به قانون‌گذاری نژادپرستانه جمعیت سفید مستعمره بود. در ایالت جنوب، فرانسویان به مردان رنگین‌پوست تاختند. این‌ها دشمن خود را به زور اسلحه عقب راندند. افزایش فزاینده خشونت از طرف جمعیت سفید مستعمره نیز به رادیکال شدن فراتر و توسعه نگره‌های [تئوری] نژادپرستانه انجامید. پیش‌تر در سال ۱۷۹۰، شوالیه دو بووآ Chevalier de Beauvois جزوه‌ای منتشر کرد که در آن او یکی از نخستین کسانی بود که خواهان فرق‌گذاری «طبیعی» میان مردمانی که دارای «رنگ پوست» متفاوت بودند، شد. او نوشت: «طبیعت گونه‌های مختلف انسان را پدید آورده است، همان‌طور که گونه‌های مختلف جانوران را پدید آورده است.»^{۱۱۹} سپس ادامه داد، که انسان‌های دارای رنگ پوست تیره، چندان بهتر از میمون‌ها نیستند. بنابراین او یکی از هم‌مؤسسان نژادپرستی شبه علمی که نفوذ تعیین‌کننده‌ای در تاریخ سده نوزدهم و بیستم داشت، بوده و هست. هم‌زمان، این نژادپرستی همچنین به‌عنوان استراتژی قانونی برای خشونت نژادپرستانه روزافزون سفیدان در برابر کلان‌مزرعه‌داران کریولی عمل می‌کرد.

اعدام سنگدلانه اوژه و درگیری‌هایی که به سوی جنگ داخلی در مستعمره گسترش می‌یافت، در آوریل و مه ۱۷۹۱ به بحث‌های داغ در درون مجلس شورای ملی فرانسه انجامید. مانوئل کووو Manuel Covo حتا حدس می‌زند، که درگیری بر سر حقوق کریول‌های آزاد به تجزیه باشگاه‌های ژاکوبین‌ها *Club des Jacobins* انجامیده است.^{۱۲۰}

در باره پرسمان مستعمراتی، باید توجه داشت که تضاد میان اعلامیه حقوق بشر و برده‌داری پایا در مستعمره گویا در میان هم‌روزگاران اهمیت چندانی نداشت. در باره آن

¹¹⁸ Popkin: *Concise History* (2012), S. 32.

¹¹⁹ همچنین همان‌جا

¹²⁰ Covo: *Slavery, and the Colonies* (2015), S. 298.

بحث می‌شد که آیا و تا چه اندازه باید حقوق شهروندیِ فعال به کلان‌مزرعه‌دارانِ کریولی داده شود. بدین‌سان گگاس Gaggus در بارهٔ انجمنِ دوستانِ سیاهانِ مجادله‌گونه اشاره می‌کند که هرچند این انجمن برای حقوق بشرِ مالکیت و پرداختِ مالیات مبارزه می‌کرد، ولی خود را با موضوع انتقادیِ تجارتِ برده درگیر نکرد.^{۱۲۱}

اشرافِ غایبِ کلوپِ مَسِیاک چنین استدلال می‌کردند که هرگونه کوتاه آمدن در رابطه با حقوقِ سیاهان به شورشِ بردگان خواهد انجامید. در ماه مه، مورو Moreau، مالکِ پلاتناژ و عضوِ کلوپ، منشوری را در این رابطه ارائه کرده بود. طبقِ آن منشور هیچ قانونی که به وضعیتِ بردگان مربوط می‌شود، نباید بدون «تصمیم رسمی و آزادانهٔ مجلسِ مستعمراتی»^{۱۲۲} تصویب شود. در حالی که اشرافِ غایب در بحث‌های گذشته قاطعانه در برابرِ نفوذِ مجلس‌ها در مستعمره ایستادگی می‌کردند، اکنون باید اختیار تصمیم‌گیری برای قانون‌های مربوط به مستعمره به مجلس‌های فراسوی اقیانوس اطلس واگذار شود. این یک مانور زیرکانهٔ سیاسی بود. اکنون، در مجلسِ مؤسسان تصمیم‌هایی می‌توانست اتخاذ شود، بی‌آنکه هیچ نتیجه‌ای داشته باشد.

روبیسپیر Robespierre، در این میان یکی از مهمترین صداهای ژاکوبین‌ها، یکی از چند تنی بود که توجه‌ها را به تأثیر انفجاریِ پرسمانِ مستعمراتی، همچنین در رابطه با حقوق بشر جلب کرد. او در پاسخ به گفته‌های مورو گفت: «بهبتر است مستعمره‌ها را به حال خود رها کنید، نه یک اصل را.»^{۱۲۳} سرشناس‌ترین سخنگوی ژاکوبین‌ها از پرسمانِ مستعمراتی برای تاختن به وضع موجود فلج شده و راکد مانده استفاده کرد. روبیسپیر در مورد جایز شمردن برده‌داری در مستعمره‌ها هشدار داد. او نگران بود که با این کار استبداد و ستمگریِ ضدِ انقلابیِ فنودالی را در متروپول قانونی کنند. در برابر، باز توضیح‌های مربوط به برده‌داری حُسن تعبیر شد، بدین‌وسیله که واژهٔ فنی «برده» به واژهٔ «شخص وابسته» تغییر داده شد. در

¹²¹ Gaggus: Haitian Revolutionary Studies (2002), S. 164.

¹²² Dubois: Avengers (2004), S. 88.

¹²³ Zitiert nach Dubois Ö Avengers (2004), S. 88.

اینجا لوران دوبوآ به‌طور خلاصه بیان کرد: «اگر شورشی که به‌تازگی در سنت-دومینگو آغاز شده بود، وجود نمی‌داشت، انقلاب فرانسه مانند انقلاب آمریکا به روند خود ادامه می‌داد، بی‌آنکه نقض گسترده حقوق بشر را، که قلب هستی ملی^{۱۲۴} بود، از میان ببرد.»



Maximilien Robespierre (anonymes Porträt, um 1793, Musée Carnavalet)

Robespierre

بدین‌سان قانون پانزدهم ماه مه ۱۷۹۱ نیز تنها به جایگاه مردان رنگین‌پوست آزاد در مستعمره پرداخت. این قانون مقرر می‌کرد که پارلمان‌های مستعمراتی می‌توانند در آینده «حقی شرکت در تصمیم‌گیری سیاسی» را به‌دست آورند و اجازه داشته باشند «به اختیار خود در باره وضعیت آینده رنگین‌پوستان آزاد تصمیم بگیرند»^{۱۲۵}. تنها به گروه کوچکی از طرف متروپول حقوق کامل شهروندی فعال داده شد - و در واقع به آن مردان رنگین‌پوست آزاد که پدر و مادر آزاد داشتند. این تقریباً ۱۰ درصد از کلان‌مزرعه‌داران کریولی را که در سنت-

¹²⁴ Dubois: Avengers (2004), S. 89.

¹²⁵ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 301.

دومینگو زندگی می‌کردند، دربرمی‌گرفت. این بند به‌عنوان یک سازش ضمیمه شده بود. این بخشنامه برای لابی کلان‌مزرعه‌داران بی‌چون و چرا خوشایند نبود، ولی لابی تا آنجا که قادر بود بی‌درد سر کسب و کار خود را دنبال کند، می‌توانست با آن کنار بیاید. هم‌زمان، نمایندگان منافع کلان‌مزرعه‌داران کریولی خود را در راه درست به رسمیت شناختن کامل حقوق سیاسی در برابر مردان رنگین‌پوست می‌دیدند. ولی به‌زودی روشن خواهد شد که درست این فرمولبندی پوشیده در جزئی‌ها بود که به فروپاشی نظام مستعمراتی انجامید.

۵. سرآغازهای شورش بردگان

مستعمره‌ای از نظر سیاسی ناپایدار چه بسا با نزدیک شدن جنگ اروپایی می‌توانست بیشتر در معرض خطر قرار گیرد. مجلس شورای ملی نیز به این دلیل کوشید با فرستادن کمیسره‌های غیرنظامی به سنت-دومینگو کنترل را به جزیره بازگرداند و اوضاع را آرام کند. ولی در فاصله گسیل سوتونوکس Sonthanox و پولورل Polverel به‌عنوان کمیسر غیرنظامی و رسیدن‌شان به جزیره کارائیب، شورش بردگان آغاز شده بود. در وضعیتی که درگیری‌ها در میان مالکان پلاتاژها حاکمیت مستعمراتی و ساز و کارهای امنیتی آنها را درهم می‌شکست، کسانی که به‌طور مستقیم زیر نفوذ سلطه برده‌داری بودند فعالانه وارد درگیری شدند و روند رخدادها را در مستعمره قاطعانه تعیین کردند.

بردگان، که به مالکیت محض تنزل یافته بودند، بدون حق اختیار بر جسم خویش و بدون هرگونه ادعای حقوقی، در اعلامیه فرصتی برای بهبود بنیادی وضعیت خود تا به قانونی شدن آزادی و برابری خویش دیدند. آرمانهای والای حقوق بشر از یک‌سو با تجربه‌های بسیار سرکوبگرانه بردگان به‌عنوان کارگران محروم از حقوق و بزرگمنشی انسانی پلاتاژها روبه‌رو شدند، و از سوی دیگر با ایده‌ها و پندارهای ایدئولوژی‌های حاکمیت با انگیزه‌های اجتماعی و مذهبی که بردگان از سرزمین‌های نیاکان خود در آفریقا با خود آورده بودند.

جنگ سیزده ساله سختی درگرفت که طی آن بردگان در برابر رژیم پلاتاژی و اربابان‌شان به پا خاستند و سرانجام خود را از آنها آزاد کردند. ولی بردگان چگونه توانستند خود را با وجود سازوکارهای سختگیرانه سرکوب سازماندهی کنند و به‌راستی چگونه توانستند به پیروزی‌های نظامی دست یابند؟ چه تصورها و آرمان‌هایی آنها را برانگیخت و به پیش راند؟ و چگونه اربابان-استعمار سفید و مردان رنگین‌پوست آزاد به شورش واکنش نشان دادند؟

Voodoo سازمان خیزش بردگان: وودو

می‌توان فرض کرد که کمابیش دوسوم بردگانی که در سال ۱۷۹۱ در سنت-دومینگو می‌زیستند در آفریقا به دنیا آمده بودند. زندانیانی که در روند سده هجدهم به‌زور به سنت-دومینگو آورده شدند، توده یگانه‌ای را تشکیل نمی‌دادند. آنها از سرزمین‌های مختلف آفریقا می‌آمدند و تفاوت‌های بسیاری در ریشه و تبار خود داشتند. تقریباً سراسر قاره در سده هجدهم شکارگاه شکارچیان برده بود: از طریق جنگ‌ها به قلمروی تبدیل شده بود که رزمندگان و وابستگان گروه‌های دشمن را به اسیری می‌گرفتند و به‌زور به اردوگاه‌هایی می‌بردند که سپس آنها را در کرانه‌های آفریقای باختری به‌عنوان برده بفروشد.^{۱۲۶} مکان‌های مرکزی تاخت و تاز برده‌گیری و تجارت برده گستره‌های سینگال امروزی، قلمرو او یو Oyo و آبگیرهای کنگو بود. نتیجه اینکه، گروه‌های قومی دشمن در پلانتاژهای سنت-دومینگو اکنون ناگزیر به تحمل یوغ بردگی درکنار هم بودند.

بردگان تصورات خود از حاکمیت و جامعه را از آفریقا با خود می‌آوردند. از سال ۱۶۶۵ کنگو در ناآرامی به‌سر می‌برد. یکی از موضوع‌های درگیری این بود که کشور با چه نوع سلطنتی باید اداره شود. همانند اروپای هم‌روزگار، اصل سلطنت در آنجا زیر پرسش نرفت. بحث بیشتر بر سر این بود که قدرت شاه تا چه اندازه باید محدود شود. به‌هر رو مشروع بودن قدرت او با مقوله‌هایی مانند عدالت و از خود گذشتگی در پیوند ماند: «در نتیجه از یک شاه کنگویی، هراندازه هم که حاکمیت‌اش خودکامه بود، امید می‌رفت، دادگرا نه حکومت کند و ثروت و قدرت خود را فداکارانه و از روی خودگذشتگی تقسیم کند.^{۱۲۷} شکلی از سلطنت خودکامه که او را در مقام عنصر میانجی بالاتر از همه زبردستان قرار می‌داد، ولی هیچ‌گونه حاکمیت فردی استبدادی را مشروع نمی‌ساخت. بلکه این بیشتر یادآور ایده حاکمیت

¹²⁶ Buck Morss: Hegel und Haiti (2011), S. 169; vgl. Zeuske: Handbuch Geschichte der Sklaverei (2013), S. 454 ff.

¹²⁷ Toronto: African Political Ideology (1993), S. 191.

کاریزماتیک [فرهمنده] است که خود را با ویژگی‌های شخصیتی غیرعادی فرمانروا مشروعیت می‌بخشید و تا آنجا ماندگار می‌بود که شخص رهبر در کردار و آماج‌های خویش با وابستگی خود همچنین از نگاه عاطفی همخوانی داشت.^{۱۲۸} در سیر انقلاب هائیتی خواهیم دید، تا چه اندازه سیستم رابطه‌های عاطفی و نه تنها کارکردی حاکمیت کاریزماتیک در سازماندهی شورشیان اهمیت داشت.

از سرزمین‌های گوناگون آفریقا برخاسته، در جنگ‌ها درگیر شده، ولی هرآینه از شرایط حاکمیت و حقوقی تا اندازه‌ای بسامان آمده؛ این مردمان ر بوده شده از وطن‌شان در مستعمره‌ها وارد مناسبات یکسره محروم از حقوق و بزرگمنشی انسانی می‌شدند. تحت شرایط بسیار خفقان‌آوری آنها ناگزیر بودند سفر آتلانتیک را پشت سر بگذارند. در مستعمره همچون کالا نگریسته می‌شدند و مانند کالا با آنها رفتار می‌شد و نه تنها از نظر فیزیکی سرکوب می‌شدند، بلکه به قصد ترویج آیین مسیحی *missionary* سعی می‌شد آنها را به زور به آیین مسیح درآوردند و از این راه اینهمانی مذهبی و فرهنگی‌شان را نیز نابود کنند.

بردگانی که در مستعمره به دنیا می‌آمدند، در رابطه تنگاتنگ با جهان‌اندیشه اروپایی سرکوبگران‌شان بودند و زندگی‌ای فراسوی برده‌داری نمی‌شناختند. اگر آنها موفق می‌شدند زنده بمانند، اغلب تلاش می‌کردند، فقط به‌خاطر زنده ماندن به شیوه خاصی با شرایط حاکم سازگار شوند. بردگانی که در آفریقا در آزادی به دنیا آمده بودند، تمایل داشتند در برابر یوغ بردگی مقاومت بیشتری نشان دهند: «برای آنها به هیچ روی طبیعی نبود که بی‌شکوه فرماندهی اروپاییان را بپذیرند.»^{۱۲۹} همچنین، یا درست به این دلیل که استعمارگران اروپایی

^{۱۲۸} «کاریزما قدرت بزرگ انقلابی است در روزگاران وابسته به سنت. در تفاوت با همچنین قدرت انقلابی‌گر «خرد»، که یا سراسر از بیرون اثر می‌کند: بوسیله تغییر شرایط و مشکلات زندگی و بدین‌وسیله باواسطه نگرشها به اینها، یا اما: به‌وسیله خردورزی، کاریزما می‌تواند تغییر شکلی از درون باشد، که، از روی نیاز یا اشتیاق بوجود آمده، در اصل به معنای تغییر جهت شیوه تفکر مرکزی و جهت عمل، تحت نوسوبایی کامل همه نگرشها به همه شکل‌های جداگانه زندگی و به «جهان» است.» و بر Weber: اقتصاد و جامعه. [1922] (2005), S. 182. Wirtschaft und Gesellschaft.

^{۱۲۹} Gliuch: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 126 f.

خود را از کارگران آفریقایی تبار پلاتاژهای خود از نظر فرهنگی برتر می‌دانستند، موفق نشدند هژمونی [چیرگی و برتری] فرهنگی را به بردگان تحمیل کنند. «ولی کریول‌ها و آفریقاییان خیلی زود با یک زبان سخن گفتند، در جشن‌ها و آیین‌های یکسانی شرکت کردند و به یکدیگر کمک کردند تا از سرکوبی که همه آنها از آن رنج می‌بردند جان سالم به در برند.»^{۱۳۰} آن فضای روحانی که «سلطه فرهنگی خانه ارباب» در آن ختنی می‌شد، آیین به اصطلاح وودو *Voodoo* بود.^{۱۳۱} به جای آوردن آداب و رسوم مذهبی برای بسیاری از بردگان، فضایی عاطفی تشکیل می‌داد که به آنان اینهمانی و وابستگی [قومی] می‌بخشید.

تا به امروز این اسطوره برجاست که خیزش بردگان در به اصطلاح مراسم وودو در بو-کائیمو *Bois Caïman* آماده شد.^{۱۳۲} این مراسم باید به وسیله بوکمن *Boukman*، تنها درشکه‌چی و نخستین رهبر خیزش بردگان، کارگردانی شده و در چهاردهم اوت ۱۷۹۱ رخ داده باشد. بوکمن در میانه نوامبر سال ۱۷۹۱ در نبردی جان باخت.

در پژوهش بحث برانگیز است که آیا برگزاری این آیین با ائتلاف پنهانی برای شورش مشترک هرگز به این شکل رخ داده و اگر چنین است، چه نقشی در رابطه با خیزش بردگان داشته است.^{۱۳۳} نخستین اشاره در باره این مراسم را می‌توان در «تاریخ انقلاب سنت-دومینگو» اثر آنتوان دلمس *Antonie Dalmas* پزشک پلاتاژ یافت که در سال ۱۸۱۴ منتشر شد. پیش از سال ۱۸۰۴ به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از انقلابی‌ها به این مراسم استناد نمی‌کنند؛ با وجود این می‌دانیم که در این روز [چهاردهم اوت ۱۷۹۱-م] گردهمایی بزرگ انقلابی‌های آینده باید رخ داده باشد. با این‌همه می‌توان به مراسم بو-کائیمو به عنوان اسطوره‌ای برای پایه‌گذاری ملت هائیتی نگریست. وودو در اینجا به عنوان آن عنصر روحانی که بردگان را یکپارچه کرده و به ایشان اینهمانی مشترک بخشیده، پدیدار می‌شود.

¹³⁰ Blackburn: *The American Crucible* (2013), S. 199.

¹³¹ Glied: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 126.

¹³² Ein aktuelles Beispiel ist unter anderem: *Aristide: Documents* (2008). XI.

¹³³ Vgl. Glied: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 320 ff.



14. août 1791, CÉRÉMONIE DU BOIS-CAÏMAN: Une nuit d'alliance- Haiti Infos

۱۴ اوت ۱۷۹۱، سرمونونی دو بوئیز- کیمن: همبستگی نو - اطلاعاتِ هائیتی

آیین وودو بی‌شک نقش مهمی در شکل‌دادن به ایستادگی در برابر نخبگان مستعمراتی داشت. طبق آیین‌نامهٔ سیاهان گردهمایی برای بردگان ممنوع بود. ولی اجازه داشتند برای مراسم مذهبی با یکدیگر دیدار کنند. در میان بردگان از سرزمین‌های گوناگون آفریقا کشیش‌های وودوئی-زن نیز بودند، که در سنت-دومینگو نیز این کارها را به عهده گرفتند. در واقع بخش بزرگی از زنان به این کار می‌پرداختند. برای درک زمینهٔ ذهنی و سازمانی خیزش بردگان شایسته است بررسی شود، چه کارکردی وودو در زندگی بردگان داشته است.

«وودو همزمان مذهبی علنی و انجمنی پنهانی بود.»^{۱۳۴} در زندگی روزانه کارگران پلاتاژها مراسم وودو چیزی مانند پناهگاه عاطفی و فرهنگی ارائه می‌کرد. در اینجا بردگان توانستند سپهری برای خود ایجاد کنند، «که از کنترل سفیدان تقریباً یکسره در امان

¹³⁴ Buck Morss: Hegel und Haiti (2011), S. 170.

بود، بی‌آنکه به‌بایست برضد فرانسویان جهت‌گیری کند.^{۱۳۵} وودو بنابراین نه تنها مکان ایستادگی، بلکه ملغمه‌ای فرهنگی بود که در آن موضوع مشترک بردگان «تکان روانی شکست، بردگی، تبعید و هراس سفر آتلانتیک» می‌توانست واکاوی شود.^{۱۳۶} بردگانی که انسان‌بودگی‌شان روده شده بود، در اینجا تکیه‌گاه مذهبی و آشتی‌ویژه‌ای با سرنوشت خود می‌یافتند. واژه وودو از زبان باتو *Bantu language* می‌آید و «چیزی مانند «آشتی کردن» یا «پایدار نگهداشتن صلح» معنا می‌دهد.^{۱۳۷} باتو در سرزمین‌های آفریقای مرکزی و جنوبی که بردگان بسیاری از آنجا به سنت-دومینگو آمدند زبان سخن‌گفتن بود، و این خطه‌ها خاستگاه آغازین این فرهنگ شمرده می‌شوند. درد و رنج شخصی بردگان از طریق به‌جای آوردن مراسم آیین مشترک کاهش می‌یافت و در عین حال دشمنان پیشین در برابر یکدیگر اعتمادسازی می‌کردند.

هرآینه نیز می‌توان فرض کرد که آیین-وودو به نقطه آغازی برای توطئه توسعه یافت. این آیین چیزی از یک انجمن پنهانی را در بر داشت. در اینجا بردگان می‌توانستند از نگاه اربابان پلاتاژها دور بمانند، بی‌آنکه بی‌درنگ بدگمان به نظر برسند. بنابراین پیداست که به‌طور قطع در چنین مراسمی شورش آماده و فرار و مدارها گذاشته می‌شد. علاوه بر این پیوسته اشاره‌هایی وجود دارد که اربابان استعمار در غرور و خودستایی سلطه‌گرانه خویش مردمان آفریقایی تبار را دست‌کم می‌گرفتند و آنها را برای کنش‌های هدفمند و سازمان یافته کم و بیش ناتوان می‌دانستند.^{۱۳۸}

پلاتاژها اغلب در پیرامون شهرها پراکنده بودند. درشکه‌چی‌ها در مقام نیروهای رهبری و سازمان‌دهنده شورش در میان بردگان نقش بسیار برجسته‌ای داشتند. آنها در سنت-دومینگو برای اربابان، کالا و دیگر چیزها را جابه‌جا می‌کردند. بدین‌سان می‌توانستند و اجازه داشتند

¹³⁵ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 127.

¹³⁶ Buck Morss: Hegel und Haiti (2011), S. 170.

¹³⁷ Buck Morss: Hegel und Haiti (2011), S. 179.

¹³⁸ Vgl. Trouillot: Silencing the Past (1995), S. 70-101.

بی‌مراقبت پلاتناژها را ترک کنند. این کار به ایشان امکان می‌داد که در مستعمره شبکه ارتباطی ایجاد کنند. از این طریق می‌توانستند با بردگان دیگر ارتباط برقرار کنند، اطلاعات رد و بدل کنند و یا آنان را به نشست‌های پنهانی دعوت کنند. بسیاری از رهبران آینده شورش بردگان درشکه‌چی کریولی بودند، از جمله هم‌چنین توسان لوورتور Toussaint L'Ouverture، سردسته آینده استقلال طلبان هائیتی. بوکمن که گویا مراسم بو-کائمو را آغاز کرده بود نیز درشکه‌چی و در زمان شورش، برده نگهبان بود. او از کاردانی فرماندهی گروه‌های بزرگ بردگان برخوردار بود، فردی بسیار توانا بود و به دلیل وظایف شغلی خویش ویژگی‌های جغرافیایی مستعمره را به‌خوبی می‌شناخت. به هر رو، گروه به‌طور عمده از بردگان کریولی و «ممتاز» بود که خیزش بردگان را هماهنگ می‌کرد.

گِگاس Geggus دریافت که دست‌کم دو نشست باید برپا شده باشد، که خیزش سال ۱۷۹۱ در آنها برنامه‌ریزی شده بود. «روز یکشنبه، چهاردهم اوت، در کمون شمال *Plaine-du-Nord* [واقع در دشت شمال] نشستی از بردگان نگهبان، درشکه‌چی‌ها و دیگر بخش‌های «بردگان نخبه» از تقریباً ۱۰۰ پلاتناژ تشکیل شد.»^{۱۳۹} در این گردهمایی در باره پیشرفت‌های سیاسی در فرانسه بحث شد و آماده‌سازی‌های مشخصی برای شورش انجام گرفت. در این زمان در میان بردگان شایعه شده بود که شاه فرانسه فرمانی که می‌بایست سه روز آزاد در هفته را برای بردگان تضمین کند، صادر کرده است و می‌خواهد «مردمی ساختن برده‌داری» را به‌زور اعمال کند.^{۱۴۰} می‌گفتند که نیروهای ارتشی در راه مستعمره اند، تا این فرمان را در صورت نیاز حتا از راه نظامی اجرا کنند. گزارش غلطی که به‌درستی به فرمان ماه مه بازمی‌گردد که شاه در آن حقوق شهروندی را برای چند کلان-مزرعه‌دار کریولی به رسمیت شناخته بود و بسیاری آن را باور کرده بودند.^{۱۴۱} علاوه براین، این داستان نشان می‌دهد که مفاد اعلامیه در مستعمره تا چه اندازه جدی و امیدبخش تعبیر می‌شد. بیشینه‌ای از شورشیان

¹³⁹ Geggus: *Haitian Revolutionary Studies* (2002), S. 84.

¹⁴⁰ Fick: *Emancipation in Haiti* (2000), S. 15.

¹⁴¹ Siehe zu dem Gesetz vom 15. Mai 1791: Kapitel fünf. Abschnitt: Der Fall Vincent Ogé, S. 62.

«بهتر می‌دید، که چشم براه این ارتش سلطنتی بماند و خیزش برنامه‌ریزی شده را تا آن زمان به عقب بیندازد.»^{۱۴۲} اما سرانجام گروهی موفق شد که فقط یک هفته بعد تنها خیزش پیروزمند بردگان در تاریخ جهان را آغاز کرد.



Toussaint L'Ouverture - توسان لوورتور

خیزش بردگان برای اربابانِ استعمار نشانه‌ای برای رویدادهای آینده بود. آنها با هر وسیله‌ای کوشیدند از سازماندهی خیزش جلوگیری کنند. در این کار پیش از هر چیز کلان-مزرعه‌داران کریولی را در نظر داشتند. بدین‌سان بلافاصله پس از آغاز انقلاب در فرانسه از سفر مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد در آتلانتیک و همچنین به فرانسه جلوگیری شد. آنها برای اربابانِ سفیدپوست دشمنان اصلی برده‌داری به شمار می‌رفتند. گرچه سخترانی‌های ریموند در مجلس شورای ملی نشان داد که این ارزیابی نادرست بود. همان‌طور که ماجرای وینسنت اوژه نیز نشان داد، جلوگیری از انتقالِ اطلاعات و انسان میان مستعمره و متروپول شدنی نبود.

¹⁴² Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 324.

هنوز دشوارتر از ممنوع کردن سفر، جلوگیری از گسترش ایده‌ها بود. از پایان سال ۱۷۸۹ روز به روز به شمار سخنرانانی که از اعلامیه حقوق بشر و شهروندی خبر می‌دادند و ایده‌های انقلابی را پخش می‌کردند و سرتاسر مستعمره را زیر پا می‌گذاشتند، افزوده می‌شد. اربابان استعمار چنین کسانی را تعقیب می‌کردند و می‌کوشیدند مردمان را از تماس با آنها بازدارند.^{۱۴۳}

در این رابطه این پرسش جالب است که این سخنرانی‌ها با چه زبانی انجام می‌شد. چگونه می‌توانست ارتباط میان بردگان و کسانی که تنها زبان فرانسه و شاید کمی کریولی می‌دانستند، برقرار شود؟ بردگان در میان خود یا با زبان مادری یا با زبان پیچین/کریول *Pidgin/Kreol* سخن می‌گفتند. پژوهش در باره این ترجمه‌ها در آن زمان هنوز در آغاز کار بود و دیرتر در بیانیه کپ *Proclamation du Cap* از لژه فلیسیته سوتونکس Léger Félicité Sonthonax در سال ۱۷۶۹ به آن پرداخته می‌شود.

نشانه‌های واقعی وجود داشت، که بردگان برای بهبود اوضاع خود مبارزه خواهند کرد. در سال ۱۷۹۵ ژان فیلیپ گران دو کولون Jean Philippe Garran de Coulon گزارشی در باره ناآرامی‌های سنت-دومینگو آماده کرد. بر پایه این گزارش، پیشاپیش در ژانویه سال ۱۷۹۱ در ایالت جنوب، شورش از بردگان رخ داده بود. کمابیش دویست مرد مسلح برخوردشیدند و به سوی پلاتناژهای پیرامون حرکت کردند و از بردگان خواستند که به ایشان پیوندند. دیگران می‌خواستند آنها را برانگیزند که «از اربابان خود سه روز آزاد در هفته درخواست کنند که به اتفاق آرا از طرف شاه به آنها اعطا بود. اگر سفیدان نپذیرفتند، باید آنها را طناب‌پیچ کرد و گلویشان را برید.»^{۱۴۴} خود شورشیان به علت نزدیک شدن میلیشیای کلان-مزرعه‌داران، به تپه‌سارهای پیرامون عقب نشینی کردند. بردگان می‌دیدند که کلان-

¹⁴³ Vgl. Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 289.

¹⁴⁴ Gainot: The Republican Imagination and Race (2009), S. 282. برجستگی‌ها در نسخه اصلی است.

مزرعه‌داران بیش از پیش با درگیری‌های میان خود سخت گرفتار-اند و اکنون یک امکان جدی به‌دست آمده بود که برای آزادیِ خود بجنگند.

شورش بردگان: اوت ۱۷۹۱

آماده‌سازی‌های بی‌درنگِ شورشِ بردگان در اثر کنشِ زود هنگامی در خطر آشکار شدن بود. در شانزدهم اوت پلانتاژی را در لیمبی *Limbé* آتش زدند. شورش به‌شتاب سرکوب شد و بردگانِ درگیر دستگیر شدند. در بازپرسی‌ای که سپس زیر شکنجه انجام گرفت یکی از زندانیان آشکار کرد که بردگان در سراسر پیرامونِ شهر برای خیزش قرار گذاشته بودند. ولی فرانسویان این اعتراف را جدی نگرفتند: «آنها نمی‌توانستند باور کنند که بردگان سیاه بتوانند چنان کارآمدانه سازماندهی کنند.»^{۱۴۵} برای اربابانِ استعمار غیر قابل تصور به‌نظر می‌رسید که برای مردمان آفریقایی تبار این امکان فراهم آید که پنهانی همساز شوند و هماهنگ حمله کنند. چند روز دیرتر شورشِ تمرکز یافته آغاز شد.

روز دوشنبه، ۲۲ اوت ۱۷۹۱ در آ-کول *Acul*، بردگان دست به شورش زدند. فردای آن روز قرار بود جشن بزرگ پرچم در کپ فرانسه برپا شود. گِگاس بر این نظر است که این زمان نامناسبی بوده است، زیرا در این زمان همهٔ استعمارگران در شهر در آماده‌باش بودند. دیگران برعکس بر این باور-اند که این گردهمایی [جشن پرچم م] خود دلیل تاریخ انتخاب شده [برای شورش ۲۲ اوت م] بوده است. اربابانِ پلانتاژها، یعنی کسانی که اغلب می‌بایست در نیروهای شبه نظامی [میلیشیا] خدمت کنند، در پلانتاژهای خود نبودند. هیچ‌کس در آنجا نبود که بتواند بی‌درنگ با این خیزش به نبرد برخیزد. نخستین روزهای خیزش چگونه بود؟ تا چه اندازه خوب آماده شده بود؟ توافق‌ها چگونه انجام گرفت؟

¹⁴⁵ Popkin: Concise History (2012), S. 38.

گِگاس می‌گوید: «واقعیت این است که خیزشِ اوت با وجود گستردگی چشمگیری‌اش، همه چیز بود، مگر هماهنگ.»^{۱۴۶} ولی اگر به سرعتِ چشمگیری که بردگان در واقع کلّ منطقهٔ شمالِ مستعمره را از زیر کنترلِ اربابانِ استعمار درآوردند، توجه کنیم و گزارش کولون را بیاد آوریم، منطقی به نظر می‌رسد، اگر فرض کنیم که هماهنگیِ مشخصی وجود داشت و برخی از آن باخبر بودند.^{۱۴۷}

در بیست و سوم اوت تقریباً سراسر لیمبی و آ-کول [دو شهر در دشت شمال هائیتی م] زیر کنترل شورشیان بود. کمابیش دو هزار بردهٔ خود-آزاد-شده در آماده باش بودند. کارولین فیک *Carolyn Fick* با پژوهش در منابع دریافت که چگونه بردگان در طول چند روز با خیزش خود سراسر منطقهٔ شمال را به آشوب کشیدند. پیش از آنکه چشم‌اندازهای نظامی توضیح داده شود، سخنی در بارهٔ این که چگونه موضوعِ خشونت از طرف مخالفانِ خیزش به تصویر کشیده شد.

در دو روز نخست، ۳۷ تن اروپایی به‌دست شورشیان کشته شدند. خیزشِ بردگانِ سنت-دومینگو در میان هم‌روزگاران به انگیزه‌ای برای تعبیرهای نژادپرستانه تبدیل شد. سعی کردند تصویر یک «گروه وحشی» را پخش کنند که غارتگرانه به پلانتاژها تاختند، همهٔ مردانی را که در برابر آنها ایستادند لینچ کردند، به زنان بر روی پیکر مردهٔ مردان‌شان تجاوز کردند و سپس همه چیز را آتش زدند.^{۱۴۸} ولی این بازنمودها پروپاگاندا بود که برای بدنام کردن شورشیان انجام می‌گرفت.

تا جایی که می‌توان نشان داد، در میانِ کشته‌شدگانِ روزهای نخست، به‌ویژه استعمارگرانی بودند «که با رفتارشان مردمان را از خود بیزار کرده بودند».^{۱۴۹} روشن است که

¹⁴⁶ Geggus: *Haitian Revolutionary Studies* (2002), S. 87.

¹⁴⁷ گلپیش برای این موضوع به‌روشنی استدلال می‌کند که خیزش اوت «از دیرزمان آماده شده بود و توانست به شبکهٔ بسیار گستردهٔ پنهانی تکیه کند.» Glietch گلپیش: سنت-دومینگو و انقلاب فرانسه (۲۰۱۱)، ص. ۳۲۶.

¹⁴⁸ Popkin: *Concise History* (2012), S. 39.

از طرف بردگان استثنای انجام گرفت. آن‌طور که برخی از هم‌روزگاران به آن اشاره می‌کنند، هدف فقط خونریزی نبود و حتا کسانی بودند که اربابان‌شان را به جای امنی می‌بردند. ولی می‌توان فرض کرد که خشونت اعمال شد. هرچند نه تنها علیه اروپاییان بومی.



آتش در کپ، انقلاب هائیتی - ویکیپدیا

شورشیان در تاخت و تازهای خود بردگان پلانتاژها را وادار می‌کردند که به شورش پیوندند. وگرنه به آنان حمله می‌کردند و سردسته‌شان را می‌کشتند. البته بردگانی نیز بودند که به اربابان خود پیوستند و علیه شورشیان جنگیدند. بعدها حتا برخی از آنان به کوبا یا به لوئیزیانا ترک وطن کردند. کافی نخواهد بود، اگر کشمکش‌ها را تنها به‌عنوان درگیری میان استعمارگران اروپایی و بردگان آفریقایی درک کنیم. همچنین ماجرا کمتر برسر ایدئولوژی مشترک بود. وفاداری فردی به ارباب-استعماری خود و جایگاه اجتماعی در پایگان [سلسله

¹⁴⁹ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 328.

مراتب] بردگان می‌توانست نقش مهمی در انتخاب جبهه داشته باشد. دشمنی‌ها توانست همه رنگ‌های پوست را دربرگیرد. اینکه در نهایت حتا توسان لوورتور پیشگام استقلال و همچنین رهبر انقلابی آشنا با استراتژی موفق نشد، شورشیان را زیر رهبری یگانه گرد آورد، با این موضوع همخوانی دارد. تورتون Thornton فرض می‌کند که درجه سازماندهی خیزش که همواره به‌طور قطع توانایی عملکرد داشته است، بازمی‌گردد به این که بردگان [برده شدگان *enslaved person*] خود را ملت *nation* می‌دانستند. اگرچه بردگان [*slave*] از دودمان‌ها، فرهنگ‌ها و مکان‌های زبانی بسیار متفاوتی می‌آمدند، از سرنوشت مشترک رבוده شدن و برده شدن اینهمانی مشترکی پدید آمده بود که در شبکه‌ای فراتر از پلاتاژها به واقعیت پیوست. با این‌همه آنها یگان‌های جداگانه تشکیل دادند. این به‌اصطلاح ملت‌ها یا باندها *nations or gangs* با شکل‌های سازمانی خود در پلاتاژها نیز هم‌خوانی داشت. درشکه‌چی‌ها و بردگان نگهبان، چه بسا نیز کسانی بودند که خیزش را هماهنگ می‌کردند و در روند انقلاب به شهرت و قدرت دست یافتند.

چگونه این گروه‌ها سازماندهی شدند؟ چگونه آزادشدگان از نظر نظامی پیش رفتند؟ بخش بزرگ بردگانی که در سنت-دومینگو می‌زیستند در پیامد جنگ‌ها [در آفریقا-م] رבוده شده و برده شده بودند. یعنی: بسیاری از جنگجویان پیشین بودند که تجربه جنگ‌های گذشته به آنها کمک کرد که بتوانند در برابر سه قدرت استعماری آن زمان بایستند و پیروز شوند. بنابراین این پیروزی انقلابی-براندازی کامل سلطه استعماری - از نگرگاه نظامی به دو عامل بازمی‌گردد: از یک‌سو بیماری‌های گرمسیری بود که شمار بزرگی از سربازان اروپایی را نابود کرد، از سوی دیگر دانش نظامی که این مردمان از آفریقا با خود آورده بودند و این دانش نظامی در برابر راهبردهای نظامی اروپاییان، برتری خود را در نبرد جنگل [عملیات جنگی در جنگل-م] نشان داد.^{۱۵۰}

¹⁵⁰ Thornton: *African Soldiers* (2010), S. 195.

وقتی گزارش حمله‌های آغازین بردگان را می‌خوانیم، می‌بینیم که آنها سلاحی بیشتر از ابزار کارشان در دست نداشتند. داس‌ها، نیزه‌ها و چند قبضه تفنگ در پلاتناژها ابزار کار بود. تنها بردگان ممتاز با تفنگ به شکار می‌رفتند. ولی بردگان توانستند کمابیش پرشتاب مسلح شوند. طی یک هفته، فرانسویان با ارتشی با ساز و برگ عالی روبه‌رو شدند. تورتون با شگفتی اشاره می‌کند که در بیست و هفتم اوت ۸۰۰ سرباز سواره نظام با جنگ افزار خوب و تقریباً ۱۰ هزار سرباز پیاده نظام در کنار هم به‌خوبی عمل می‌کردند.^{۱۵۱} این [ترکیب] در آن زمان نشان دهنده نیروی نظامی چشمگیری بود.

اگر گزارش‌های روند تاکتیکی بردگان شورشی را با روند همسان در ارتش‌های معاصر در سرزمین‌های آنگولا و کنگوی امروزی مقایسه کنیم، این تفسیر بدیهی به نظر می‌رسد که در واقع جنگجویان سابق بودند که در هفته‌های نخست از انقلاب دفاع کردند.

برخلاف نیروهای اروپایی که تا اندازه‌ای ایستا پیش می‌رفتند، شورشیان در به‌اصطلاح باندهای *gangs* خودمختار عمل می‌کردند که در صورت نیاز می‌توانستند برای ائتلاف‌های بزرگ به یکدیگر بپیوندند. از این راه، ائتلاف‌ها موفق شدند چنان گسترده سازماندهی کنند، که به مدت سه روز توانستند دایره پهنآوری پیرامون کپ فرانسه ایجاد کنند.

این خیزش، تمرکز یافته و در روند خود به‌خوبی آماده شده بود. شورشیان از آکلان *Aclan* به سوی غرب حرکت کردند، نخست لیمپی و از آنجا ناحیه‌های باقی‌مانده پهنه شمال را آزاد کردند. سپس حلقه‌ای پیرامون کپ فرانسه تشکیل دادند، «که تا کنون به‌عنوان ستاد فرمانداری شهر از آن دوری کرده بودند».^{۱۵۲} فرانسویان از قبل در آنجا جمع شده بودند. اکنون شورشیان به هم‌پیمان نیاز داشتند.

¹⁵¹ Thornton: *African Soldiers* (2010), S. 207f.

¹⁵² Glied: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 327.

همهٔ انسان‌ها انسان‌اند *Tou moun se moun*

بردگان اربابان‌شان را از پلاتاژها بیرون رانده بودند. اکنون خود را در اردوگاه‌های صحرایی سروسامان دادند که ناسیون‌ها *nations* [ملت‌ها] در آنجا همزیستی خود را خود سازماندهی می‌کردند، مواد خوراکی تولید می‌کردند و توانایی تیمار از زخمی‌های خود را داشتند. خیزش‌کنندگان به‌دست خویش خود را آزاد کرده بودند و به پیرامون تپه‌سار سنت-دومینگو کوچ کردند. تا پذیرش حقوقی جایگاه‌شان به‌عنوان انسان آزاد هنوز نبردی درازآهنگ در پیش بود. اینک آنها دریافتند که برای پیروزی بر دشمن به همبستگی نیاز دارند. در ضمن با نیروهایی که در قلمرو آنها هنوز برده‌داری حاکم بود، نیز ائتلاف کردند.

«از سال ۱۷۸۹ در کارائیب اسپانیایی، فرانسه دیگر به‌عنوان یک قدرت دوست شمرده نمی‌شد.»^{۱۵۳} تا آغاز سال ۱۷۹۳ موضع اسپانیا نسبت به برده‌داری می‌تواند به‌عنوان نادیده‌انگاری نیک‌خواهانه [یا قبول خیرخواهانه] توصیف شود. به‌طور رسمی، اسپانیایی‌ها مداخله‌ای در امور داخلی فرانسه نکردند. دل‌بستگی‌های خود را داشتند و نمی‌خواستند با فرانسه به جنگ درآیند. ولی میان برخی از رهبران خیزش و ادارهٔ مستعمراتی اسپانیا نزدیکی فزاینده‌ای به‌وجود آمد. خود-آزادشدگان با قاچاقچیان اسپانیایی معامله می‌کردند و با اسلحه، مهمات و مواد خوراکی تامین می‌شدند. ولی علاوه بر این، چه چیز دیگری را می‌توان در بارهٔ هدف‌های بردگان پیشین آموخت؟

تقریباً هیچ مدرک کتبی مستقیمی در بارهٔ انگیزه‌ها و آماج‌های بیشتر بردگانی که در خیزش شرکت کردند، وجود ندارد. در آغاز شورش، آنها از بیرون دادن اعلامیه و خبر و بیانیه و مانیفست چشم‌پوشی می‌کردند. آنچه از گفتار و نوشتار به ما رسیده، از طریق یادآوری‌ها، نامه‌های رهبران یا گزارش‌های فرانسوی دست دوم است. ژان فران‌سوا و بیسو *Jean-François and Biassou* که در آغاز شورش رهبران نظامی پهنهٔ شمال بودند،

¹⁵³ Gliech: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 452.

می‌گفتند که بر روی یگان‌های خود که مستقل از یکدیگر سازماندهی شده بودند، به‌راستی کنترل نداشتند. ولی بیشتر می‌توان فرض کرد که بردگان در نیاز بی‌درنگ به آزادی انقلاب کردند و در باره شکلِ نظمی برای پس از برده‌داری هیچ نمی‌اندیشیدند. یکی از سرچشمه‌ها را روزنامهٔ فیلادلفیا جنرال آدورتایزر *Philadelphia General Advertiser* ارائه می‌کند. این روزنامه در سال ۱۷۹۰ به‌دست بنجامین فرنکلین بیچ Benjamin Franklin Bache (نوهٔ بنجامین فرنکلین) تاسیس شد که به جمهوری‌آمریکایی پایبند بود. بنابراین می‌توان از صراحت خاص این روزنامه برای بحث‌های سیاسی حرکت کرد.

لوران دوبوآ گزارش زیر را در بارهٔ برخورد میان یک افسر فرانسوی و گروهی از شورشیان در نخستین روزهای خیزش از این روزنامه نقل می‌کند. گروه اخیر می‌گفتند، اگر بردگان آزاد شوند، آنها تسلیم خواهند شد. ولی «سرنوشت آنها این‌گونه رقم خورده است که بهتر است با سلاح در دست بمیرند، اما بی‌هیچ پیمان آزادی خود را تسلیم نکنند».^{۱۵۴} سپس یک هیئت نمایندگی از کلان‌مزرعه‌داران کریولی و سفیدان برای همهٔ کسانی که می‌خواستند به پلاتاژها باز گردند و به رهبران خویش پشت کرده بودند، عفو عمومی پیشنهاد کرد. شورشیان این پیشنهاد را رد کردند و به فرستادگان تاختند. این واکنش نشان می‌دهد (یا باید نشان بدهد)، وفاداری و همبستگی در میان شورشیان تا چه اندازه برجسته بود. در ضمن کمی هم از خواسته‌های بردگان آگاه می‌شویم.

گزارش‌های دیگر به آن اعلامیه اشاره می‌کند که مجلس شورای ملی فرانسه در پایان اوت ۱۷۸۹، درست نزدیک به سه سال پیش انتشار داده بود. نمونه‌ای از اعلامیه *Déclaration* نزد یکی از شورشیان پیدا شده بود که در آن زمان در کپ فرانسه اعدام شد. وقتی از گروهی در بارهٔ انگیزه‌اش برای شورش پرسیده شد، گروه توضیح داد، «که آنها می‌خواهند از آزادی که حقوق بشر برای آنها تضمین کرده است، برخوردار شوند».^{۱۵۵} ماه‌ها پیش انجمن دوستان

¹⁵⁴ Zititiert nach [نقل قول از] Dubois/Garrigus (Hrsg.): *Slave Revolution* (2006), S. 96.

¹⁵⁵ همانجا.

سیاهان هزاران نمونه از این متن را به مستعمره‌ها فرستاده بود. عبارت نقل قول شده در عنوان این بخش («*tou moun se moun*») معنای یکسانی دارد با: همه انسان‌ها انسان‌اند. بر پایه گزارش‌ها این باید شعار بسیار گسترده انقلابی‌ها بوده باشد. این شعار به فلسفه اوبوتو *Ubuntu* اشاره می‌کند: انسان از طریق انسان‌های دیگر انسان است.^{۱۵۶} و بدین‌وسیله نشان می‌دهد، که از راه پیچین کردن، ایده‌ها نیز در فراروند انتقال قرار داشتند. [واژه‌ی پیچین

Pidgin یا زبان پیچین فرم-گفتاری کرانمندی (ساده شده در واژه و دستور زبان) را نشان می‌دهد که، مردمانی که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند از آن به‌عنوان زبان فرانکا *Lingua franca* برای فهمیدن یکدیگر بهره می‌گرفتند. بنابراین زبان پیچین زبان مادری نیست، بلکه سخن‌گویان آن را به‌عنوان زبان بیگانه می‌آموختند م]

این مدارک کم نشان می‌دهد که حتا بردگان ساده از اعلامیه حقوق بشر آگاه بودند و این‌ها را برای خود می‌خواستند. ولی در اینجا باید در نظر داشت که هر دو گزارش به هر رو تصویری لحظه‌ای از هدف‌های سیاسی بردگان و بی‌گمان نیز فقط گزارش‌رسانی جالبی را به نمایش می‌گذارد. زیرا در آغاز انقلاب کمتر به سوی ایده‌های انتزاعی و مدرن بلکه بیشتر به سوی منافع فوری گرایش داشتند. سند این موضوع را گزارشی ارائه می‌کند که ژان فرانسوا و پیسو گویا در دوازدهم دسامبر ۱۷۹۱ به کمیسرهای غیرنظامی فرستادند.

در این گزارش پیشنهادی از سوتونکس و پولورل را می‌پذیرند که بر پایه آن بردگان شورش‌ی که داوطلبانه به پلاتاژها بازمی‌گردند، نباید ترسی از گوشمالی و پادافره داشته باشند. افزون بر این می‌باید تشبیه بدنی کاهش یابد. این دو ژنرال (نامی که در امضا بر خود نهاده‌اند) فرانسویان را سرزنش می‌کردند که گستردگی شورش را نمی‌شناسند. چه بسا توده‌ای (*multitude*) از صدها هزار سیاهان آفریقایی مسلح، در جنگل‌ها پنهان شده باشند. این مردان دلاور می‌توانند، «نابودی کامل مالکان» را سبب شوند.^{۱۵۷} شرط بر زمین گذاشتن سلاح،

¹⁵⁶ Blackburn: *Amerika Crucible* (2013), S. 198.

¹⁵⁷ Dubois/Garrigus (Hrsg.): *Slave Revolution* (2006), S. 101.

تضمین آزادی رهبران بود. از آن زمان هیچ سندی در دست نیست که شورشیان آزادی همه بردگان سنت-دومینگو را خواسته باشند. تنها یک سند به آن اشاره می‌کند، که به احتمال زیاد سندی ساختگی است.

زمان درازی این منبع را درست و نخستین سند برای این می‌دانستند که انقلابی‌ها به اعلامیه استناد کرده و همچنین خواستار از میان بردن فراگیر برده‌داری بوده‌اند. ولی در این میان این نامه به‌عنوان یک نامه جعلی ژنرال کامبفورت Cambefort آشکار شد. او برای تلقین تاثیر فتنه‌انگیز اصول ۱۷۸۹، اجازه داد که نامه یادشده در پاریس پخش شود.^{۱۵۸} با این‌همه در اینجا باید به این متن پرداخته شود. نخست، زیرا که آن برداشت درستی ارائه کرد و در پاریس تاثیر بسیار بزرگی به جای گذاشت، و دیگر آنکه از نظر بسیاری از تاریخ‌شناسان به‌عنوان متنی صحیح و معتبر تلقی شد.

در نخستین پاراگراف متن، نویسندگان خود را به‌عنوان نمایندگان گروهی معرفی کردند که از طرف مجلس به‌عنوان هم‌نوع، یعنی به‌عنوان انسان، شناخته نشده‌اند. اکنون بردگانی که خود رسانه [آرگان] رسمی نداشتند، با عمل پاسخ دادند. آنها حقوقی را که در اعلامیه اعلام شده بود برای خود درخواست کردند. زیرا، «این مردمان کسانی هستند که شما برده خود می‌نامید و اکنون حقوقی را درخواست می‌کنند که همه انسان‌ها برای آن تلاش می‌کنند»^{۱۵۹} نویسندگان، مجلس شورای ملی را متهم کردند که به مسئله کارگران اجباری در مستعمره‌ها نپرداخته و مانند گذشته از تجارت وحشیانه برده سود می‌برد. اکنون خود برای حقوق خویش می‌جنگیدند و به‌عنوان الگو آشکارا انقلابی‌های پاریس نام برده شدند.

نویسندگان این دیدگاه را نمایندگی می‌کردند که تنها جرم آنها زندگی زیر سلطه فرانسویان بوده است. اکنون جالب است که شورشیان به حقوق طبیعی استناد می‌کردند، یعنی در

¹⁵⁸ Geggus: Toussaint Louverture and the Haitian Revolution (2007), S. 120.

¹⁵⁹ Letter to the General Assembly from Bissou, Jean Toussaint L' Ouverture. July 1792, in Aristide: Documents (2008), S. 5-8. Hervorhebung Ph.H. Bis zur nächsten Angabe sind alle Zitate dieser Quelle entnommen.

مقایسه با اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ می‌خواستند بار دیگر وضعیتی را بازسازی کنند که به وسیله سیستم نابرابری نابود شده است. بدین‌سان برای مثال می‌پرسیدند: «این چه قانونی است که می‌گوید، سرنوشت مرد سیاه این‌گونه مقرر شده است که مایملک مرد سفید باشد؟» کندورسه وقتی در سال ۱۷۷۱ برده‌داری را به ربودن آزادی طبیعی انسان توصیف کرد، فرمول‌بندی همسانی را ارائه کرده بود. نویسندگان فرانسویان را به نژادپرستی و زیاده‌خواهی متهم می‌کردند. از این طریق، ادعای جهانی آنها بر اعلامیه نمی‌تواند برآورده شود. نویسندگان از نو می‌پرسیدند: «آیا فراموش کرده‌اید که شما به‌طور رسمی آن اعلامیه را آشکار ساخته‌اید که می‌گوید، همه مردمان آزاد و برابر در حقوق خویش به دنیا آمده‌اند؟»

الگوی انقلاب در سرزمین مادر [فرانسه م] به آنان دلاوری و بی‌باکی می‌بخشید که برای حقوق خود به پا خیزند. نویسندگان می‌خواستند توجه را به تناقض اعلامیه جلب کنند، زیرا متروپول هنوز هم سیستم کار اجباری را برای ۴۸۰ هزار انسان پابرجا نگاه می‌داشت. به این دلیل برای آنها کافی نبود که تنها برای رهبران درخواست آزادی کنند، بلکه به‌عنوان نخستین شرط: «آزادی عمومی برای همه انسان‌هایی که در بردگی نگاه‌داشته می‌شوند» را درخواست می‌کنند. «یا خواسته‌های آنها پذیرفته می‌شود یا تا دم مرگ خواهند جنگید.»

از این نامه می‌توان دید، که درونمایه اعلامیه به‌عنوان خواست آزادی جهانی، به‌عنوان انگیزه اصلی شورش بردگان نشان داده می‌شود. در استدلال خود، متن به گفتمان هم‌عصر جنبش‌الغای برده‌داری تکیه می‌کند. ولی برای خود آزادشدگان (هنوز) ایده‌های فرمول‌بندی شده در متروپول موضوع بحث نبود. آنها تنها به بهبود بی‌درنگ و مشخص وضعیت خود دل بسته بودند.

خواسته‌های آنها «در اصل با درخواست برای قطعه‌ای زمین در پیوند» بود.^{۱۶۰} طبق الگوی مارون‌ها شورشیان در قلمروی که تسخیر می‌کردند، خود را شاه می‌دانستند. بیشترین

¹⁶⁰ Fick: Emancipation in Haiti (2000), S. 15.

خود-آزاد-شدگان دیگر علاقه‌ای نداشتند برای سود دیگران کار کنند. آن آزادی که بردگان در نظر داشتند، آزادی فردی بود، «که می‌توانست، هم رابطه با اربابان خود و هم رابطه با پلانتاژهایی که در آن زندگی می‌کردند را سست و نابود کند».^{۱۶۱} بسیاری از شورشیان می‌خواستند همچون دهقانان کوچک زندگی کنند و دیگر به پلانتاژها بازنگردند. فیک Fick در این موضوع نخستین نشانه‌های دشواری‌های کشاورزی جامعهٔ پسا-آزادشده در سنت-دومینگو را می‌بیند که کشور را پس از استقلال به خطر خواهد انداخت.

افزون بر این از روایت‌های جسته‌گریخته می‌دانیم که برخی از بردگان در آغاز قیام خود «شاه» برمی‌گزیدند. همچنین از هنر سخنوری شاهانه بهره می‌گرفتند. در سال ۱۷۹۳ کمیسر غیرنظامی ژاکوبنی، لژ سوتونکس ناباورانه اشاره کرد، «که حتا «احمق‌ترین آفریقایی، می‌تواند ایدهٔ سادهٔ شاه را بفهمد، برعکس حتا فرهیخته‌ترین آنها نمی‌تواند ایدهٔ جمهوری، را درک کند».^{۱۶۲} برای یک جمهوری‌خواه مانند سوتونکس به‌سختی قابل درک بود که کسانی که آزادی می‌طلبیدند، هم‌زمان چیزی را باور داشتند که به‌تازگی در فرانسه به‌عنوان دولت‌بی‌قانون خودکامه برکنار شده بود.

فرصت طلبی کلان-مزرعه‌داران کریولی

پس از آنکه در آغاز سال ۱۷۹۱ اوژه Ogé به شیوه و نحوه‌ای سنگدلانه اعدام شد، بسیاری از کلان-مزرعه‌داران کریولی در مستعمره این نیاز را دیدند که خود را سازماندهی کنند. در آغاز ماه اوت برخی از آنها در پیرامون ایالت غربی گردهم آمدند. سفیرانی برگزیدند که باید بار دیگر به مجلس شورای ملی توضیح دهند که ادارهٔ مستعمراتی از به‌رسمیت شناختن حقوق‌شان خودداری می‌کند. هنوز پیش از آنکه گروه نمایندگی بتواند تشکیل شود، فرماندار گردهمایی را غیرقانونی اعلام کرد و فرمان برچیدن آن را داد. مردان رنگین‌پوست آزاد وقوع

¹⁶¹ Knight: *The Haitian Revolution and the Notion of Human Rights* (2005), S. 403.

¹⁶² Dubois: *Avengers* (2004), S. 108.

درگیری نظامی را پیش‌بینی می‌کردند. در نبرد با سفیدان هم‌پیمان می‌جستند و آنها را در گروهی از بردگان شورش‌ی یافتند. به اینها وعده آزادی دادند به شرط آنکه از نبرد با شبه نظامیان اروپایی پشتیبانی کنند. این گروه از بردگان به سبک سربازانی که در جایگاه سرباز مزدور به شاهان و پاپ‌ها خدمت می‌کنند، به‌عنوان «سوئسی‌ها» در تاریخ شناخته شدند. در اینجا لحن شاهانه در گزینش این مفهوم جالب است.^{۱۶۳}

به‌عنوان «کنفدراسیون» کلان-مزرعه‌داران کریولی، شبه نظامیان سفیدان کوچک را که تا آن هنگام در ایالت غربی تسلط داشتند، پس راندند. اینها تا آن زمان به هیچ‌گونه سازشی با مردان رنگین‌پوست آماده نبودند. ولی زیر فشار نظامی نظرشان عوض شد و به کلان-مزرعه‌داران کریولی پیشنهاد صلح دادند.^{۱۶۴} مردان رنگین‌پوست آزاد اکنون این امکان تاریخی را دیدند که حقوق شهروندی را، که از پیش به‌وسیله آیین نامه سیاهان ۱۶۸۵ برای آنها تضمین شده بود، به‌طور کامل به‌دست آورند. اکنون آنها شهروند بودند. در اینجا خود را به‌عنوان پشتیبانان جمهوری که از پیش در ماه مارس آن سال این حقوق را به ایشان ارزانی داشته بود معرفی کردند. آنها استعمارگران فرانسوی را متهم کردند که در برابر اقتدار متروپول به شورش برخاسته و نظم مستعمراتی را به خطر انداخته‌اند.

در این رابطه وضعیت بردگان نادیده گرفته شد. در حالی که سفیدان کوچک درخواست کردند که بردگان می‌باید به پلانتاژها بازگردند و برای شورش خود حساب پس بدهند، مردان رنگین‌پوست آزاد می‌خواستند چند صد تن از ایشان را آزاد کنند. بردگان، مسلح و کارآموخته بودند. پیشنهاد شد به‌عنوان پلیس به خدمت گرفته شوند. کلان-مزرعه‌داران کریولی خود را به‌عنوان مرجع قدرتی اخلاقی می‌دیدند که ادعا می‌کرد، از حقوق بشر و شهروندی همه غیر-اروپاییان در مستعمره دفاع می‌کند. مثالی برای آن، که چگونه گروه‌ها از شیوه سخنوری

¹⁶³ Popkin: Concise History (2012), S. 45.

¹⁶⁴ Dubois: Avengers (2004), S. 119f.

جهان گرایانه بهره می گرفتند، ولی در واقع منافع گروهی خود را نمایندگی می کردند.^{۱۶۵}

اما کلان-مزرعه‌داران بازیِ دوگانه‌ای بازی می کردند. درحالی که با سیاهان «سوئسی» به پورتو پرنس تاختند، می‌خواستند در کوه‌ها با کمک شبه نظامیان (سفیدان کوچک) خیزش بردگان را سرکوب کنند. چند روز دیرتر، در ۲۸ اکتبر ۱۷۹۱، «سوئسی»ها را به بهانه آنکه می‌باید جنگ‌افزار نو دریافت کنند، آنها را در پورتو پرنس دستگیر کردند، سوار کشتی کردند و به زور بردند. ابتدا می‌بایست بردگان به به اصطلاح ساحلِ پشه (نیکاراگوئه‌ی بریتانیایی) آورده شوند، ولی ناخدا می‌خواست آنها را در بلیز Belize بفروشد. وقتی در آنجا خریداری نیافت، می‌خواست گروه را در ساحلِ جامائیکا پیاده کند. ولی بریتانیایی‌ها می‌دانستند چگونه از این کار جلوگیری کنند. بنابراین او می‌بایست دوباره به سنت-دومینگو بازگردد که در آنجا باقی ماندگان اعدام شدند.

سرنوشت «سوئسی»ها به سرعت در میان سیاهان دهان به دهان پخش شد. آنها اکنون در میان مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد دیگر هم‌پیمانی نمی‌دیدند. چگونه می‌توانستند به گروهی اعتماد کنند که برای حفظ حقوق خود، بسته به موقعیت نظامی و سیاسی، هم‌سرنوشتان خود را می‌فروخت یا آنها را لینچ می‌کرد. ولی در ایالتِ شمالی نیز بردگان ناگزیر بودند با حمله نیروهای استعماری روبه‌رو شوند.

¹⁶⁵ Knight: *Notion of Human Rights* (2005), S. 403; Geggus: *Haitian Revolutionary Studies* (2002), S. 104.



The Mosquito Coast ساحل پشه - Wikipedia

نبرد اربابانِ استعمار

استعمارگرانِ شمال از شدتِ خیزش‌ها شگفت‌زده شده بودند. دو روز نیاز داشتند تا برای ضدِ حمله آماده شوند. دو روزی که در آن بردگان، پلاتاژهای بسیاری را تسخیر و حلقهٔ پیرامونِ پایتخت را تنگ‌تر کردند. کلان‌مزرعه‌دارانِ به‌جای مانده در پلاتاژها، سنگربندی کردند و گاه نیز اینجا و آنجا بردگانی را که به آنها اعتماد داشتند، با ساز و برگ جنگی آراستند.

فرماندارِ کپ‌فرانسه گستاخی حمله به یگان‌های بزرگِ نظامی را نداشت. او وجود پشتیبانانِ شورش را در شهر احتمال می‌داد. حتا ملوانان می‌توانستند خطری برای نظمِ شهر باشند. گرچه او در بردگان نمی‌دید که خیزشِ بسیار گسترده‌ای را بتوانند آماده و سازماندهی کنند، ولی نگران بود که آنها بتوانند پشتیبانیِ دیگران را به‌دست آورند. هیچ مدرکی بر پایهٔ

پشتیبانی کلان-مزرعه‌دارانِ کریولی از شورشِ بردگان وجود نداشت و ندارد، با این‌همه اگر به جنگِ اروپاییان می‌افتادند، آنها را لینچ *Lynch* می‌کردند. (به‌جای آنکه در هنگام نیاز ناسازگاری‌ها با رنگین‌پوستان را کنار بگذارند، سفیدان بار دیگر با خشونت به آنها حمله کردند.)^{۱۶۶}

باری، جنگی سخت در کوه‌ها درگرفت. هر دو طرف از تلفاتِ بسیار گله می‌کردند.^{۱۶۷} نیروهای استعماری با درنده‌خویی بی‌سابقه‌ای رفتار کردند. می‌توان پذیرفت که بخش بزرگی از غارت‌ها و آتش‌سوزی‌های عمدی به نیروهای سفیدان بازمی‌گردد. این کردار به‌طور روزافزونی چنان توسعه یافت که برای ایجاد ترس سرهای دشمنان کشته شده را بر سر نیزه‌ها کرده و در خیابان‌ها به نمایش گذاشتند. ولی سرانجام درگیری با بن‌بست [پات] نظامی به پایان رسید.

در نبرد میدانی نیروهای استعماری از یگان‌های آزادشدگان چیره‌تر بودند. ولی شورشیان موفق شدند، در حمله‌های ناگهانی تلفاتِ بالایی به نیروهای استعماری وارد آورند. دو طرف درگیری توانایی بُرد نظامی را نداشتند. آنها می‌کوشیدند، هم‌پیمان پیدا کنند. هم‌زمان، متروپول مداخله کرد و کمی دیرتر جنگ در اروپا آغاز شد.

نخستین کمیسیون غیر نظامی متروپول

در بیست و هشتم نوامبر ۱۷۹۱ نخستین کمیسیون غیر نظامی زیر رهبری سنت-لیژر Saint-Léger به کپ Cap رسید. مجلس شورای ملی از فرستادنِ تعداد زیادی سرباز به همراه کمیسرهای غیر نظامی آگاهانه چشم پوشی کرده بود. وقتی آنها از فرانسه به راه افتادند، هنوز کسی نمی‌دانست که بردگان دست به شورش زده‌اند و بنابراین مأموریتِ کمیسرها به این

¹⁶⁶ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 330.

¹⁶⁷ Zeuske: Schwarze Karibik (2004), S. 161 انقلاب از بردگان سابق از تقریباً ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تن از بردگان سابق از انقلاب ۱۷۹۱ تا ۱۸۰۴. جان سالم به‌در بردند.

محدود می‌شد که تلاش کنند برابری رنگین‌پوستان آزاد را به‌انجام رسانند و درگیری‌هایی را که اکنون نزدیک به دوسال بود که مستعمره به آن دچار شده بود، کنار بگذارند.

هنگامی که فرستادگان به مستعمره رسیدند، بی‌درنگ تصمیم مجلس شورای ملی را برای عموم آشکار ساختند. این تصمیم عفو [عمومی] برای همه کسانی که در ناآرامی‌های مستعمره دست داشتند، تا جایی که آماده باشند «از این پس از قانون پیروی کنند»^{۱۶۸} تضمین می‌کرد. کمی دیرتر، سنت-لیژر می‌بایست نومیدانه دریابد که هیچ‌کس در مستعمره به تصمیم متروپول ارجی نمی‌گذارد: «هیچ‌کس از حاکمیت او پیروی نمی‌کند [حاکمیت قانون - نویسنده]. کسی که با این‌همه از روی احترام دروغین برای ملت به حقوق جاری استناد می‌کند، این کار را تنها با این آهنگ انجام می‌دهد که از کاربرد آن جلوگیری کند.»^{۱۶۹} بدون پشتیبانی ارتش کمیسرهای غیرنظامی ناتوان بودند. با این‌همه کوشیدند نقش میانجی خود را اجرا کرده و میان بردگان انقلابی و استعمارگران داوری کنند.

در پنجم دسامبر هیئت نمایندگی شورشیان به کپ-فرانسه رسید. آنها این پیشنهاد را دادند که بردگان تفنگ‌های خود را به زمین بگذارند و به پلانتاژها بازگردند - به شرط آنکه عفو عمومی برای همه شرکت‌کنندگان در شورش تضمین شود، رهبران وضعیت حقوقی انسان آزاد را به دست آورند و قوانینی برای پاسداری از بردگان تصویب شود. در اینجا - گلش اشاره می‌کند که - شورش بردگان می‌توانست مانند دیگر خیزش‌های بردگان در تاریخ، پایان یابد. یعنی می‌توانست با تضمین بهبود شرایط زندگی و آزادی رهبران تمام شده باشد. ولی پاسخ مجلس مستعمراتی بسیار روشن بود. مجلس پاسخ داد با مردمی «که با سلاح در دست برضد قانون برخاسته اند» گفتگو نخواهد کرد.^{۱۷۰} و خواهان تسلیم بی‌چون و چرای شورشیان شد.

وقتی که خبر به بیسو، رهبر وقت شورش رسید، می‌خواست که همه زندانیان سفیدپوست

¹⁶⁸ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 348; Dubois: Avengers (2004), S. 125.

¹⁶⁹ Zit. n. Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 371.

¹⁷⁰ Zit. n. Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 350.

را بکشند. ولی آجودانِ او توسان بردا Toussaint Bréda بود که توانست او را از این کار بازدارد، و کسی که در اینجا برای نخستین بار از نظر سیاسی پدیدار شد. این واپسین فرصتی بود که اختلاف‌ها را سر میز گفتگو حل کنند. ولی استعمارگران با مانع‌تراشی نشان دادند که مایل به کوچکترین سازشی با شورشیان نیستند. در کوشش‌های دیگر لیژر برای میانجیگری، از آغاز کارشکنی شد.

کمیسیون غیرنظامی، دلسرد از مانع‌تراشی استعمارگران به پورتو پرنس رفت که دست‌کم در آنجا میان دو طرف میانجیگری کند. ولی در اینجا نیز تلاش‌های کمیسرهای بی‌پژواک و بی‌نتیجه ماند. به جای آنکه گفتگو کنند، هم مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد و هم سفیدان به سخت‌تر شدنِ اوضاع کوشیدند. هردو گروه بردگانِ خود را مسلح کردند و سپس در جنگی با یکدیگر درگیر شدند که جنگ آنان نبود.^{۱۷۱} اگر تا سال ۱۷۹۲ تنها شمال درگیر خیزشِ گستردهٔ بردگان بود، اکنون، مردمان در بخش‌های بزرگ مستعمره با سلاح‌های خود در آماده‌باش بودند. سنت‌دومینگو درگیر جنگ داخلی بود. متروپول نمی‌توانست به این جنگ بی‌اعتنا بماند و کاری نکند. ناگزیر بود عمل کند.



Jorge (Georges) Biassou. Painting by Alexandra Barbot.

¹⁷¹ Dubois: *Avengers* (2004), S. 137.

۶. براندازیِ دستگاه برده‌داری در سنت-دومینگو

ادعای اعلامیه به اعتبار جهانی [که در همه جای جهان، در هر زمان و برای همه مردم به یک اندازه معتبر است م] نشان داد که در فرانسه انقلابی به دلیل منافع خاصی فقط به میزان محدودی قابل اجرا است. برای معاصران و اعضای مجلس شورای ملی تقریباً بدیهی بود که اصل بنیادی برابری و بهره‌مندی از حقوق بشر و شهروندی به دارایی و مالکیت وابسته است. حتا در میان هم‌عصران آگاه و روشندل، تصویری از انسان حاکم بود که در درجه اول اروپاییان سفید را انسان کامل و شهروند کامل می‌شناخت؛ زنان و مردمان دارای رنگ پوست ناسفید در این تصویر جایی نداشتند. ولی ایده‌های آزادی و آزادی جهانی در مستعمره نیروی انفجاری پدید آورد. نخست کریول‌های ثروتمند به قصد بهبود جایگاه حقوقی خویش و سپس همچنین کارگران برده شده پلانتاژها این ایده‌ها را با خشنودی پذیرفتند. به همین دلیل اربابان استعمار فرانسوی در علاقه خود به نگهداری قدرت به نمایندگان استعمار سرزمین‌های دیگر در کارائیب نزدیک‌تر از نمایندگان استعمار متروپول خود بودند که در قاره اروپا به‌طور فزاینده با سرزمین‌های مادر مستعمره‌های دیگر درگیر می‌شدند. از اوت ۱۷۹۱ وقتی که در ایالت شمال سنت-دومینگو خیزش بردگان آغاز شد، اوضاع وخیم‌تر گشت و در کوتاه‌ترین زمان به خودرهایی ده‌ها هزار برده انجامید.

متروپول اکنون قاطعانه‌تر در رخدادهای سنت-دومینگو مداخله می‌کرد. قانون‌ها مبتنی بر اعلامیه باید وضعیت حقوقی گروه‌های مردم را تعیین کنند و کمیسره‌های غیرنظامی آنها را اجرا کنند. ولی در طول هفته‌ها سفر به آن سوی دریا شرایط قدرت در سنت-دومینگو چنان تغییر می‌کرد که تصمیم‌های گرفته شده در پاریس را منسوخ می‌کرد. بنابراین کمیسره‌های فرستاده شده، اگر نمی‌خواستند از مستعمره رانده شوند، ناگزیر بودند، گاهی نیز تصمیم‌های مختارانه بگیرند، که با پاریس هماهنگ نشده بود.

قانون چهارم آوریل ۱۷۹۲

ناآرامی‌های پایدار در مستعمره بیش از پیش بحث‌های رسمی در متروپول را تعیین می‌کرد. ولی کمتر به دلایل اجتماعی-سیاسی، بلکه بیشتر به دلیل تنگناها در فراهم کردن فرآورده‌های پلاتاژها بود. در آن زمان کم‌کم فرآورده‌های گرمسیری، به اصطلاح «کالا‌های مستعمراتی» در زندگی روزانه به فراوانی در دسترس بود. مردمان پاریس همواره فرآورده‌های آنسوی دریا را باخرسندی مصرف می‌کردند. «حتا روبسپیر که هر چیز لوکس را رد می‌کرد، در ژوئیه ۱۷۹۳ شکر و قهوه [...] را بخشی از مواد خوراکی پایه اعلام کرد.»^{۱۷۲} از پایان سال ۱۷۹۱ در نتیجه ناآرامی‌ها در سنت-دومینگو قیمت مواد خوراکی و خوشمزه آنسوی دریا افزایش یافت. بهای یک پوند قهوه اکنون به جای ۲۵ سو [Sou پول سکه قدیمی فرانسه م] تا به سه ونیم لیور [Livre واحد ارز نقره فرانسه از سده نهم تا هجدهم م] رسید. در بیستم ژانویه ۱۷۹۲ به دلیل کمبود شکر درگیری‌های خشونت‌آمیزی رخ داد که بیشتر از یک هفته به درازا کشید. بازرگانان را متهم کردند که از خیزش بردگان برای افزایش قیمت‌های شکر و قهوه استفاده می‌کنند. اعتراض‌ها به‌شتاب همچنین به درخواست‌هایی که به مواد خوراکی روزانه مربوط می‌شد، گسترش یافت. برقراری دوباره کنترل قیمت دولتی [درخواست شد]، که مجلس مؤسسان آن را در چارچوب تعدیل بازارها [برداشتن یا کاستن کنترل دولتی بر بازار م] کنار گذاشته بود.^{۱۷۳} وضعیت سیاسی، اقتصادی و عمومی در مستعمره و کلان‌شهر، مجلس مؤسسان را واداشت که در سیاست مستعمراتی خود بازنگری کند و آن را از بنیاد بازدیسد.

اوضاع دگرگون‌شده سیاسی لابی کلان‌مزرعه‌داران را نیز وادار کرد که آشکارا نظر خود را بیان کنند و از این پس فقط پشت درهای بسته به سیاست مستعمراتی نپردازند. انتخابات

¹⁷² Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 377.

¹⁷³ همانجا.

مجلس ملی قانونگذاری برای لابی استعماری به معنای گامی دیگر به عقب بود.^{۱۷۴} درحالی که لابی کرسی‌هایی را در این مجلس از دست داد، «نیمی از «ستادِ کل» انجمن «دوستانِ سیاهان» یک کرسی نمایندگی به دست آورد و اکنون می‌توانست سخت و استوار از حقوق رنگین‌پوستان دفاع کند».^{۱۷۵} امکانات برای یک قانونگذاری روشن و بی‌شبهه به سود مردان رنگین‌پوست آزاد به وجود آمده بود. ولی خیزش بردگان بر بحث‌ها سایه افکند، هر دو طرف یکدیگر را متهم کردند که مسئول هرج و مرج در مستعمره هستند.

دیرزمانی در فرانسه دریافت اخبار درست از سنت-دومینگو دشوار بود. ویژگی پس از خیزش بردگان این بود که حاکمان مستعمره نخست متروپول را باخبر نکردند و ارتش نخواستند که مداخله کند، بلکه به فرمانداران انگلیسی و اسپانیایی مستعمره‌های کارائیب روی آوردند. این جریان متروپول را هشیار کرد. در فرانسه از زمان حمله به باستیل تلاش‌های ضدانقلابی وجود داشت. «پنهانکاری‌های فرمانروایان مستعمره در رابطه با شورش سیاهان و گویا ابزار جنگ خوب و سازماندهی شورشیان به این گمان دامن زده بود، که در سنت-دومینگو نیروهای همانندی [ضد انقلابی م] در کار بودند که بردگان را برای آسیب رساندن به انقلاب تحریک می‌کردند.»^{۱۷۶} در برابر، نمایندگان لابی استعماری ایستاده بودند که دوستانِ سیاهان *Amis Noirs* را از طرف خود متهم می‌کردند که بردگان را برای رسیدن به حقوق خویش برمی‌انگیزند. اینک پارادوکس در بحث‌ها این بود که هم‌پیمانان دو طرف در مستعمره بردگان خود را مسلح کردند، چیزی که به بی‌ثباتی بیشتر اوضاع در ایالت غرب و جنوب انجامید، بدین‌وسیله که بردگان تفنگ‌ها را دوباره به سمت اربابان خود گرفتند. ولی نمایندگان در پاریس از این موضوع بی‌خبر بودند.

^{۱۷۴} این بدان سبب بود که پیش از هر چیز اقلیت انقلابی‌های پرشور انتخاب می‌کرد. Address: The French Revolution and the People (2004), S. 169. ۱۷۹۱ تشکیل شد.

^{۱۷۵} Vgl. Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 381 ff. Zitat: Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 383.

^{۱۷۶} Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 383.

آنها همچنان بردگان را شایسته نمی‌دانستند که خود بتوانند شورش پُرتوانی را سازماندهی کنند. و به بردگان به‌عنوان «ابزار بی‌ارادهٔ قدرت‌های بیگانه نگاه می‌کردند.»^{۱۷۷} تنها شمار اندکی روح سیاسی و ایدئولوژیکِ شورش را شناختند. ژان فیلیپ گران دو کولون Jean Philippe Garran de Coulon یکی از تیزبین‌ترین تحلیل‌گران خیزش بود. او خیزش بردگان را فرآوردهٔ ایده‌آل انقلاب فرانسه می‌دانست. در بیست و نهم فوریهٔ ۱۷۹۲ این نماینده در پیشگاه مجلس شورای ملی گفت: «گناهکار در این ماجرا روح واگیر این انقلاب و الگوی آن است که باید همهٔ سرکوبگران را به سمت ناامیدی سوق دهد؛ گناهکار پیش از هر چیز بی‌عدالتی است که هنگامی رخ داد که رنگین‌پوستان را از برخورداری از نیکی‌های نظم تازه‌پا برون بست و محروم کرد. مخالفت آنها نخستین جرقه‌های شورش بود که سرانجام سراسر سنت-دومینگو را به آتش کشاند.»^{۱۷۸}

پس از آنکه اکنون اخبار درست از شورش بردگان پیوسته از مستعمره به پایتخت می‌رسید، نمایندگان پارلمان سرانجام شکیب خود را از دست دادند. فرمان سپتامبر ۱۷۹۱ را که بر پایهٔ آن حقوق گستردهٔ خودگردانی به مجلس مستعمراتی تضمین شده بود، پس گرفتند و ادارهٔ مستعمره را زیر فرمان متروپول نهادند. در چهارم آوریل قانون مورد نظر از امضای شاه گذشت. این قانون به‌عنوان مهمترین تصویب‌ها اعلام کرد که حقوق شهروندی فعال و غیرفعال به مردان رنگین‌پوست آزاد اعطا شود. همزمان باید کمیسره‌های غیرنظامی تعیین شوند، کسانی که با اختیار قانونی مراجعه به ارتش و میلیشای مستعمراتی می‌بایست این قانون‌ها را اجرا کنند.

بنابراین نزدیک به دو هفته پیش از آغاز جنگ‌های ائتلافی در اروپا [به استثنای نخستین جنگ ائتلافی که جنگ‌های ناپلئونی نیز نامیده می‌شوند -م] مجلس شورای ملی تصمیمی گرفت که در واقع واپسین کوششی بود که نظم کهنهٔ مستعمراتی و بدین‌وسیله همچنین

¹⁷⁷ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 384.

¹⁷⁸ Zitat: Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 384.

برده‌داری را حفظ کنند.^{۱۷۹} کمیسیون غیرنظامی زیر رهبری سونتونکس در بیستم سپتامبر ۱۷۹۲ به کپ‌فرانسه آمد. تا آن‌زمان یک رشته رویدادها در فرانسه هم رخ داده بود که می‌بایست متقابلاً بر آنچه در سنت-دومینگو رخ می‌داد، تاثیر بگذارد.

پایان سلطنت فرانسه و جنگ قدرت‌های استعماری

نخستین جنگ ائتلافی انقلاب را در فرانسه به‌طور ماندگار تغییر داد. این جنگ در جناح واپسگرایان و همچنین در نزد پشتیبانان انقلاب به راه خروجی از بن‌بست سیاست داخلی و به رادیکال شدن انجامید.^{۱۸۰} آریستوکراسی [مهانسالاری] به شکست پرستاب فرانسه امیدوار بود که شاید نظم کهنه دوباره برپا گردد. انقلابی‌های باورمند یگانه راه پاسداری از دستاوردهای انقلابی در برابر دشمنان خود را در یک پیروزی می‌دیدند. پیر ورنیه ژیروندیست *ierre Vergniaud* در روز اعلان جنگ در مجلس شورای ملی قاطعانه گفت: «آزادانه زندگی کردن یا مردن؛ قانون اساسی در کل خود، بی‌هیچ‌گونه تغییری یا مرگ.»^{۱۸۱}

در هفته‌های نخست همه چیز نشانگر شکست فرانسه بود. ولی دوک برآونشوایگ *Braunschweig* که از پیروزی آسوده‌خاطر بود، از طریق مانیفست خود روح ملی‌گرایی و جمهوری‌خواهانه مردمان پاریس را برانگیخت و کمک کرد که ائتلاف خودی سرانجام ناگزیر به عقب نشینی شد و سلطنت در نهایت شکست خورد. او برای گشودن پایتخت اعلام کرده بود، «که برای همیشه انتقامی به یاد ماندنی بگیرد و شهر پاریس را به کنش‌های تنبیهی نظامی و نابودی کامل واگذار کند.»^{۱۸۲} تنها کسانی می‌توانند به بخشایش امیدوار باشند که همیشه به سلطنت وفادار بوده اند.

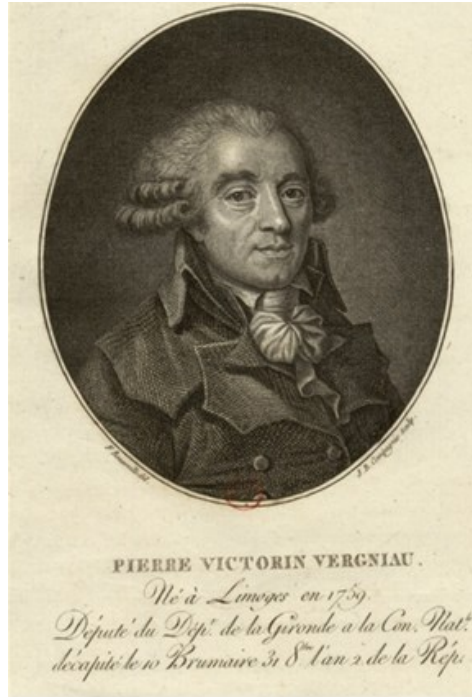
¹⁷⁹ Dubois: *Avengers* (2004), S. 130.

¹⁸⁰ Vgl. Fahrmeir: *Revolutionen und Reformen* (2010), S. 64.

¹⁸¹ Willms: *Tugend und Terror* (2014), S. 297.

¹⁸² مانیفست دوک برآونشوایگ. [۱۷۹۲] نقل قول بر پایه پاشولدا و دیگران: انقلاب فرانسه (۱۹۸۹)،

ص. ۲۱۶. Paschold et al.: *Die Französische Revolution* [1989], S. 216.



در بیست و هشتم ژوئیه این مانیفست در پاریس علنی شد. یک روز دیرتر ژاکوبین‌ها سنگر خود را رها کردند که از این پس هم از قانون اساسی مشروطه دفاع کنند. در اخبار شب نهم به دهم اوت زنگ‌های خطر پاریس به صدا درآمد. همه بخش‌های کمون پاریس سلاح برگرفتند و به سوی کاخ تولری Palais des Tuileries حرکت کردند و در آنجا شاه و خانواده‌اش را دستگیر کردند. بدین‌سان مردمان پاریس «در عمل گذار به جمهوری» را کامل کردند. تعیین‌کننده در این روندها نه تنها رادیکال شدن انقلاب بر پایه سیاست داخلی برآمده از اینها بود، بلکه ملتی که در تصویر خود از نو زنده شده بود، اکنون به ادعای جهانی خود نیز نیرو بخشید، «بدین‌وسيله که انتقادکنندگان سرشناس خارجی از حاکمیت پادشاهی

را شهروندانِ افتخاری» نامید.^{۱۸۳} برکناریِ شاه از نظر سیاست داخلی برخی آشوب‌ها و دگرگونی‌های شدید را در پی داشت.

در آغاز سپتامبر با پشتیبانی ژان-پلِ مِرا (Jean-Paul Marat) به اصطلاح کشتار-سپتامبر رُخ داد. در اینجا بیش از هزار زندانی بی‌محاكمه در سلول‌های خود کشته شدند. در پایان سپتامبر مجمع تازه‌ای انتخاب شد: این کنوانسیون نخستین گردهمایی را تشکیل می‌داد که در آن همهٔ مردانِ بالغی که دست‌کم یک سال در یک مکان زندگی می‌کردند و زندگی‌شان را خود تامین می‌کردند، می‌توانستند انتخاب کنند. برندهٔ انتخابات ژیروندین‌ها بودند. ولی ژاکوبین‌ها کارگروه امنیتِ عمومی را اداره می‌کردند.

با نبردِ والْمی (Battle of Walmy) سرنوشتِ نظامی نیز به نفعِ اکنون جمهوری فرانسه به چرخش آغاز کرد. برای نخستین بار نیروهای سلطنتی ناگزیر به عقب‌نشینی شدند. کامیابی و رخدادهای سیاست داخلی به نام‌نویسی روزافزونِ داوطلبان برای خدمت در ارتش جمهوری انجامید.^{۱۸۴} از سال ۱۷۹۴ کشور فرانسه در اروپا در خطِ حمله بود.

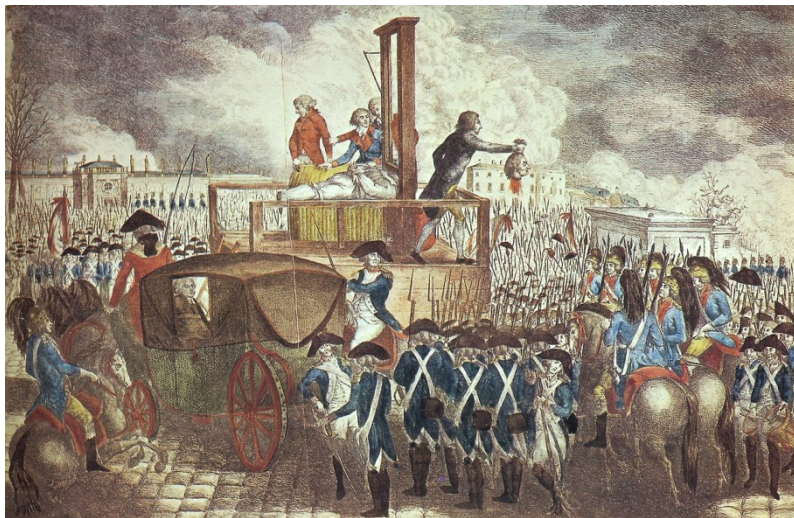
¹⁸³ Fahrmeir: *Revolutionen und Reformen* (2010), S. 65.

¹⁸⁴ Address: *The French Revolution and the People* (2004), S. 178f.



نبرد مالْمی - نقاشی از Horace Vernet سال ۱۸۲۶

در این میان، اسنادی در شهرِ ورسای Versailles ضبط شده بود که شاه را به ضدانقلابی بودن گناهکار می‌شناخت. هرچند او بر پایهٔ قانون اساسی شخص مقدسی شمرده می‌شد، اما کنوانسیون او را تحت نام شهروند "کاپه" محاکمه کرد. این ماجرا با رأی [اکثریت] ناچیزی به مجازات اعدام پایان یافت که در بیست و یکم ژانویهٔ ۱۷۹۳ اجرا شد. اعدام شاه از سوی دیگر مانند کاتالیزتوری برای رخدادها در اروپا و آنسوی دریا عمل کرد. حتا در فرانسه از بهار ۱۷۹۳ شورش‌هایی در شهر وُندی Vendée برپا شد. نتیجه این شد که ژاکوبن‌هایی که برای امنیت پاسخگو بودند بیش از پیش قدرتِ دولتی را از آن خود کردند و به اصطلاح حاکمیتِ ترورِ خویش را به کار انداختند. پیامد این کار از نظر سیاست خارجی این بود که اکنون بریتانیای کبیر و اسپانیا نیز به جمهوریِ جوانِ اعلانِ جنگ کردند، چیزی که نه تنها گسترشِ جنگ در اروپا را به دنبال داشت، بلکه در کارائیب نیز رسماً وضعیتِ جنگی میان نیروهای استعماریِ حاکم در آنجا را پدید آورد. بدین‌وسیله درگیری در سنت-دومینگو چرخش یکسره تازه‌ای گرفت.



اعدام لوئی شانزدهم (چاپ میسی از سال ۱۷۹۳)

میسون [اموریت] استعماری سوتونکس Sonthonax و پولورل Polverel

در هفدهم یا بیستم سپتامبر ۱۷۹۲ کمیسیون غیرنظامی سوتونکس و پولورل در کپ فرانسه فرود آمد. ناوگان، نیرویی از ۶۰۰۰ مرد جنگی را در خود داشت: دو گردان پیاده و هشت گردان از گارد ملی. بی‌گمان در هنگام سفر تنش‌ها آغاز شده بود. اینها نشانه آن بود که برای کمیسرها آسان نخواهد بود که مستعمره را زیر کنترل خود درآورند. ارتش به‌طور رسمی زیر فرمان کمیسرها گذاشته شده بود، ولی هم‌زمان زیر فرمان دیسپاریس D'Esparbès، افسر حرفه‌ای آریستوکرات، نیز بود. تقسیم قدرت نظامی کمیسرها را ناگزیر کرد با شتاب دست به ائتلاف‌هایی بزنند که فراسوی نیروهای آشکارا مورد تایید متروپل بود.^{۱۸۵} ولی کمیسر غیرنظامی چه کسی بود که اکنون سرنوشت مستعمره را در دست داشت و یک سال پس از آمدن‌اش برده‌داری را برانداخته اعلام کرد. سوتونکس در سال ۱۷۶۳ در اوپونکس

¹⁸⁵ Vgl. Dubois: Avengers (2004), S. 143f.

Oyonnax در شرق فرانسه به‌عنوان پسر یک بازرگان چشم به جهان گشود. او در رشته حقوق تحصیل کرد و وکیل پارلمان شد. در روند انقلاب به ژاکوبین‌ها پیوست و برای انقلاب پاریس *Révolution de Paris* روزنامه رادیکال با دیدگاه ضد سلطنتی، مقاله می‌نوشت. گلیش سوتونکس را طرفدار برافکندن برده‌داری می‌نامد. او در سال ۱۷۹۰ باید مقاله‌ای چاپ کرده باشد که در آن پایان زودرس برده‌داری را پیش‌بینی کرده بود.^{۱۸۶} با این‌همه نمی‌توان فرض کرد که سوتونکس با این قصد به مستعمره آمده بود که برده‌داری را براندازد. بلکه او را باید از هواداران مردان رنگین‌پوست آزاد دید. او بارها به‌عنوان یکی از نویسندگان دیدگاه آنان به پایگاه بلندی بر فرازیده بود و فرستادن او نیز از طرف دوستان سیاهان پشتیبانی می‌شد. و اینها همان‌طور که می‌دانیم از براندازان دستگاه برده‌داری نبودند. علاوه بر این او خود را جمهوری‌خواه می‌دانست که از طرف مجلس شورای ملی دستورکار بسیار روشنی دریافت کرده بود. او می‌بایست حقوق شهروندی کلان-مزرعه‌داران کریولی را به انجام رساند و مستعمره را آرام سازد. ولی این را نیز باید دانست که هم سوتونکس و هم پولورل تا آن زمان در آمریکا نبوده و با اوضاع عینی مستعمره کم‌تر آشنا بودند.

کمیسرها پس از آنکه به کپ‌فرانسه رسیدند، پس از چند روز در پیشگاه مجلس مستعمره حاضر شدند. سوتونکس اعلام کرد: «از این هنگام ما تنها دو طبقه از مردمان را در بخش فرانسوی سنت-دومینگو می‌شناسیم: مردمان آزاد بی‌هیچ فرقی در رنگ پوست و بردگان.»^{۱۸۷} او آشکار کرد که این پیام رسمی را در صورت نیاز حتماً به کارگیری سلاح اجرا خواهد کرد. پیش از آنکه او بتواند نبرد با خیزش بردگان را آغاز کند، می‌بایست گروه‌های باقی‌مانده در سنت-دومینگو را برای نزدیک شدن به یکدیگر به حرکت درآورد. ولی دیده شد که این کار تقریباً غیرممکن است.

¹⁸⁶ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 395f.

¹⁸⁷ Zit. Nach Dubois: Avengers (2004), S. 144.

کمیسرهای غیرنظامی در سنت-دومینگو با استعمارگرانِ ناآماده روبه‌رو نشدند. میانجیگرانِ کلوپ مَسِیاک *Club Massiac* به آنها هشدار داده بودند و از آنها خواسته بودند که با کمیسیون مسلحانه برخورد کنند. بسیاری از اربابانِ استعمارِ شمال به اپوزیسیونِ سلطنت‌طلب پیوستند. هم‌زمان، کلان‌مزرعه‌داران در مارتینیک *Martinique* و گوادلوپ *Guadeloupe* کارگزارانِ جمهوری‌خواه را از مستعمره بیرون راندند. این ائتلاف که خود را میهن دوستانِ *Patriotes* سفید می‌نامید به‌طور فزاینده به‌عنوان جبههٔ مقاومت در برابر قدرتِ متروپول شکل گرفت. از پایانِ اکتبر همواره در شمال شورش‌هایی علیه آیین‌نامه‌های چهارم آوریل (برابریِ مردانِ رنگین‌پوست با سفیدان در نشست‌های مستعمره) و کمیسرهای غیرنظامی برپا شد. سوتونکس استوارتر از همه بود. او برای آنکه خیزش‌های میهن دوستان را سرکوب کند، هرچه بیشتر از مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد سربازگیری کرد.^{۱۸۸}

در هنگام این رخدادها نخستین گزارش‌ها از دهم اوت به مستعمره رسید. با تعطیل مجلسِ مؤسسانِ قدرتِ کمیسرها نیز گسترش یافت: «آنها توانستند همهٔ مقام‌های رسمی و افسرانی را که به آنها وفادار نبودند [موقتاً] از کار برکنار کنند.»^{۱۸۹} بنابراین دستاویزی به‌دست سوتونکس و پولورل داده شد که اپوزیسیونِ ناخوشایند را به تبعید در متروپول بفرستند. «از آغاز استعمار، بیرون راندنِ اشخاصِ از نظر سیاسی ناخواسته از کارائیب ابزار آزمایش شده‌ای برای آرام کردنِ درگیری‌ها بوده است.»^{۱۹۰} بدین‌سان سوتونکس به دستگیری و اخراج مخالفانِ سیاسی به فرانسه فرمان داد. ولی این فرمان در ابتدا تاثیری از خود نشان نداد. همین هنگام، همهٔ نشست‌هایی که با اصولِ قانونِ چهارم آوریل همساز نبودند، تعطیل شدند. حکومتِ موقتی برپا شد که در آن سفیدان و مردانِ رنگین‌پوستِ آزاد به‌طور مساوی سهیم

¹⁸⁸ Popkin: *Concise History* (2012), S. 53; Gliech: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 395f.

¹⁸⁹ Dubois: *Avengers* (2004), S. 145.

¹⁹⁰ Gliech: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 409.

بودند.^{۱۹۱} در پایان اکتبر کمیسرها استان‌ها را میان خود تقسیم کردند. در حالی که سوتونکس در شمال ماند، پولورل به آرام کردن بخش غربی پرداخت. ایلو Ailhaud، کمیسر سوم از این فرصت برای فرار به فرانسه استفاده کرد.



Étienne Polverel: French revolutionary and trustee of the Estates of Navarre (1738-1795). Biography, Bibliography, Facts, Career, Wiki, Life

در دوم دسامبر ۱۷۹۲ در کپ فرانسه خیزش سختی برپا شد. ملوانان کشتی‌هایی که در بندر لنگر انداخته بودند با میهن دوستان هم‌پیمان شدند و برای غارت به شهر تاختند. تنها نیمی از ۶۰۰۰ سربازی که با کمیسرها به مستعمره آمده بودند، شایستگی خدمت را داشتند. سوتونکس فقط می‌توانست به اندکی از آنها اعتماد کند، به‌طور قطع بیشترین آنها سلطنت‌طلب بودند و از فرمان دیسپاریس Desparbés پیروی می‌کردند. تنها ملوانان کشتی آمریکا *America*، که سوتونکس با آن به سنت-دومینگو آمده بود، به او وفادار ماندند.

¹⁹¹ Dubois: *Avengers* (2004), S. 146. ولی این نشست بیشتر از آنکه قدرت واقعی داشته باشد، نمادی از نگرانی سوتونکس بود.

بدین وسیله که او به‌طور کامل در کنار کلان‌مزرعه‌داران کریولی ایستاد و به آنها اجازه داشتن یگان‌های خودی تحت اداره خودمختار آنها را داد، موفق شد حمله را خنثی کند. این ائتلاف که متروپول به رسمیت شناخته بود، به سوتونکس امکان داد که در اینجا به سرکوب خیزش بردگان بپردازد.^{۱۹۲}

پیشاپیش در اکتبر و نوامبر تاخت و تازهای کوچکی علیه کارگران اجباری شورشی رخ داده بود. در ژانویه ۱۷۹۳ در ایالت شمال ضد حمله بزرگی با برنامه ریزی قبلی زیر رهبری ژنرال لاو و Laveaux آغاز شد. نیروهای ضد حمله به کوه‌ها تاختند و به ناسیون‌های بردگان پیشین حمله کردند. بارها شورشیان موفق شدند نیروهای جمهوری خواه را به دام افکنند. با این‌همه آنها ناگزیر شدند عقب نشینی کنند، زیرا نیروهای مستعمراتی توانستند ستاد بیسو Biassou، در آن‌زمان نیرومندترین رهبر شورشیان، را تسخیر کنند. سپس بیسو به بخش اسپانیایی جزیره گریخت. تقریباً ۴۰۰ تن از کسانی که در اردوگاه باقی‌مانده بودند در جا کشته شدند. در دیگر مناطق نیز حمله پیروزمندانه بود. یگانگی با مردان رنگین پوست آزاد که با محل آشنا بودند، موفقیت آمیز بود. سوتونکس اعلام کرد که به‌زودی سربازان «سلطنتی و کارگزاران-اش» شکست خواهند خورد. در این زمان جمهوری خواهان می‌پنداشتند ائتلافی پنهانی میان شورشیان و سلطنت‌طلبان وجود دارد. در زمان فرماندار سلطنت‌طلب بلانشولاند Blanchelande نبرد با آنها به‌طور عمده متوقف شده بود. اگرچه حمله در آغاز سال ۱۷۹۳ تلفاتی برای شورشیان داشت و بسیاری از بردگان گذشته را برآن داشت که دوباره به پلاتاژها بازگردند، با این‌همه جنبش شکست نخورده بود. هرچه بیشتر نیروهای جمهوری خواه به مناطق کوهستانی نفوذ می‌کردند، بیشتر پی می‌بردند که از نظر نظامی در جایگاهی نیستند که در نهایت بر دشمن خود پیروز شوند. علاوه بر این، شورشیان شبکه ارتباطی‌ای در اختیار داشتند که در سراسر جزیره گسترده بود. بنابراین می‌توانستند

¹⁹² Popkin: Concise History (2012), S. 53; Popkin: Sailors and Revolution (2012), S. 471; Dubois: Avengers (2004), S. 146f.

حرکت نیروهای دشمن را زیر نظر داشته باشند و پیوسته به مکان‌هایی حمله کنند که در دست نیروهای رسمی نبود.^{۱۹۳}

جنگ‌های ائتلافی در مستعمره‌ها

پس از اعدام لوئی شانزدهم Ludwig XVI انگلستان و اسپانیا به فرانسه اعلان جنگ کردند. در بیست و یکم مارس ۱۷۹۳ این خبر به مستعمره رسید. بدین‌سان جنگ داخلی در سنت-دومینگو سرانجام صحنه درگیری‌های جهانی شد. در صورت وقوع یک جنگ استعماری انگلستان و فرانسه راهبردهای همسانی پیش‌بینی کرده بودند. برای امنیت کالاهای مستعمراتی باید ناوگانی از همه کشتی‌های بازرگانی تشکیل شود و با اسکورت نیروی دریایی به سرزمین مادری فرستاده شود. ولی کمیسرها غیرنظامی دستور دادند، کاروانی که جلوی کپ فرانسه است، تا قبل از ورود نیروهای تازه نفس از متروپول، اجازه ترک بندر را ندارد. ولی در فرانسه همه نیروها در جنگ بودند و نیز به علت شورش در شهر واندی Vendée درگیر بودند. تصمیم گرفته شد که هیچ کشتی دیگری به کارائیب نفرستند. و هرچند بی‌آنکه کمیسرها را از این تصمیم آگاه کنند.^{۱۹۴}

سوتونکس و پولورل نگران مداخله بریتانیا در جزیره بودند. هرطور شده می‌خواستند پیش از فرود نیروهای انگلیسی، پورتو-پرنس را از سفیدان کوچک پس بگیرند. در ماه آوریل موفق شدند با پشتیبانی یگان‌های مردان رنگین پوست آزاد شهر را محاصره کنند و سرانجام به تسلیم وادارند. کمیسرها در اولین فرصت شهر را برای دفاع آماده کردند. لژیون برابری غرب Légion d'Egalite de L'Ouest برپا شد، یگانی که از کلان-مزرعه‌داران کربولی تشکیل شده بود. قدرت فرماندهی را به پیر پینیچات Pierre Pinichat، یکی از مردان رنگین‌پوست آزاد، واگذار کردند. همچنین یکی از ستیزه‌جویان گروه نامبرده می‌بایست کارهای دولتی را در

¹⁹³ Dubois: Avengers (2004), S. 149; Yingling: Maroons of Santo Domingo (2915), S. 34-37.

¹⁹⁴ Popkin: Sailors and Revolution (2012), S. 473.

استان جنوب به گردن بگیرد. «بنابراین موازنهٔ سیاسی در منطقه به روشنی به سود رنگین‌پوستان آزاد تغییر کرد.»^{۱۹۵}

ولی گروه دومی هم وجود داشت، یعنی بردگان که پیوسته شمار بیشتری از آنها را برای این یگان نظامی به خدمت سربازی می‌گرفتند. در اینجا «کمیسرهای غیرنظامی از حقوق خویش استفاده می‌کردند که این سربازان را آزاد اعلام کنند». گلش سربازگیری از بردگان را «الغای برده‌داری از در پُشتی» می‌نامد. ولی او خود این داوری را باز می‌گذارد که آیا این کار بر پایهٔ نیازمندی‌های نظامی انجام شد یا بدین‌وسیله واقعیت‌هایی آفریده شد که بعدها یک نوع «نرم شدن برده‌داری» توانست با آنها توجیه شود.^{۱۹۶} نخست این را داشته باشیم که سربازگیری از بردگان در مستعمره‌ها برای جنگ با دشمن چیز نادری نبود. به تصمیم دوپهلوی سوتونکس و پولورل دیرتر باز خواهیم گشت. برای آنکه بتوانیم آن را ارزیابی کنیم، نخست روشن‌گرانه است که روند رخدادها را پی بگیریم.

هنوز هنگامی که نیروهای نامبرده شهر را محاصره می‌کردند، به کمیسرها خبر رسید که فرماندار تازه، فرانسوا-توما گلبو François-Thomas Galbaud، به لوکپ Le Cap [کپ فرانسه -م] وارد شده است. او به لایه‌های بالای اجتماعی، یعنی به اربابان استعمار، تعلق داشت، ولی حقوق کلان‌مزرعه‌داران کریولی را به رسمیت شناخته بود؛ و یکی از نمایندگان آنها را به دبیر خصوصی خود برگزید. اندکی پیش از سفر-اش یکی از پلاتناژهای شکر در ایالت شمال را به ارث برده بود، بنابراین به دلیل دل‌بستگی‌های شخصی شایستهٔ مقام فرماندار نبوده است.^{۱۹۷} ولی از آنجا که مداخلهٔ نظامی انگلستان در مستعمره پیش رو بود، زمان بسیار کوتاه بود و او را گسیل کردند.

^{۱۹۵} Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 416.

^{۱۹۶} همانجا.

^{۱۹۷} از زمان قانون چهارم آوریل ۱۷۹۲ افسران «با مالکیت زمین در کارائیب آشکارا از مقام فرماندهی» برون بسته بودند.

در هفتم ماه مه ۱۷۹۳ گلبو در کپ-فرانسه از کشتی پیاده شد. یکی از نخستین کارهای اداری اش این بود که تصمیم‌های پیشین سوتونکس را با این استدلال که بنیاد آنها «سراسر برضد روح برده‌داری است» لغو کند. کمیسرها به‌شتاب به پایتخت بازگشتند تا به این شهر تازه-آرام-گرفته و اکنون از نو به‌خروش آمده پردازند. زمانی که از طرف مردان رنگین‌پوست آزاد به آنها دوستانه خوشامد گفته شد، از طرف استعمارگران سفیدپوست تنها پیشباز سردی انجام گرفت. «رابطهٔ میان کمیسرها و گلبو به‌سرعت به دشمنی آشکار توسعه یافت.» از سوی دیگر کمیسرها برخی تصمیم‌های فرماندار را لغو کردند. گلبو، سوتونکس را متهم می‌کرد که او «روح‌پلیدی دارد، یعنی «شور و نابخار» است و افزون بر این دوست «سیاهان» نیز هست.^{۱۹۸} دشمنی آشکارتر از هر دو سو افزایش یافت. در خاک قاره [فرانسه - م] گلبو نخست ناگزیر بود شکست را بپذیرد. کمیسرها فرماندار را برکنار شده اعلام کردند. او پذیرفت که به نرماندی Normandie که جلوتر از لو-کپ قرار داشت، تبعید شود. بنابراین او را نزد نزدیکترین و واپسین کسان مورد اعتماد-اش در مستعمره، یعنی ملوانان آوردند.^{۱۹۹}

حقوق شهروندی برای سربازان

با بازداشت فرماندار برای بیشتر استعمارگران سفید باقی‌مانده آخرین امیدها برای بازسازی وضعیت گذشته‌شان بر باد رفت. کاروان کشتی‌های بازرگانی هنوز در بندر کپ بود که در واقع می‌بایست در بهار مستعمره را ترک می‌کرد. گروه نامبرده پس از آنکه بسیاری از آنها داری‌های خود را در سنت-دومینگو فروختند به آنجا عقب نشینی کرد.

در یازدهم ژوئن ۱۷۹۳ [کشتی] ژوپیتر *Jupiter* پس از سفر کوتاهی به ساحل بازگشت. مردان رنگین‌پوست آزاد در عرشه از فرمان‌ها سرپیچیدند و به خشکی رفتند. در همان هنگام که گشتی‌ها در آنجا تقویت می‌شدند و تصمیم گرفته شد که ملوانان باید پس از ساعت هفت

¹⁹⁸ Dubois: *Avengers* (2004), S. 156.

¹⁹⁹ Dubois: *Avengers* (2004), S. 156; Popkin: *Sailors and Revolution* (2012), S. 474.

شب در کشتی‌های خود باشند، فرماندار گلبو شورشی را آماده می‌کرد. او در بیستم ژوئن با یاری ملوانان به گپ-فرانسه پایتخت سنت-دومینگو حمله کرد. در ظرف چند ساعت شهر را گرفتند و کمیسرها را به فرار واداشتند. شورشیان در شهر هرج و مرج به راه انداختند. زندان‌ها را گشودند، غارت کردند، کشتند و آتش زدند و سوزانیدند. کمیسرها پولورل و سوتونکس نخست با فراخوانی خطاب به همهٔ «ملوانان-شهروند، توپچی‌ها و سربازان در کشتی‌های جنگی جمهوری»^{۲۰۰} واکنش نشان دادند. ژنرال‌های شما چه بسا دستورها را نادیده گرفته‌اند، ولی اگر آنها به کمیسرها پیوندند، عفو عمومی شامل حالشان خواهد شد. این کوشش که دوزیستان آتلانتیکی^{۲۰۱} را به جمهوری جلب کنند، شکست خورد. «در این وضعیت بحرانی کمیسرهای مدنی تصمیم گرفتند در ۲۱ ژوئن با بیانیه‌ای به شورشیان سیاه منطقه روی آورند.»^{۲۰۲} با این کار از جنگ در دو جبههٔ تاکنونی دوری جستند.

آنها توضیح دادند که «خواست جمهوری فرانسه و فرستادگان-اش» این است که آزادی را برای همهٔ «ستیزه‌جویان سیاه» که برای جمهوری جنگیده‌اند، تضمین کنند. از این پس، آنها «مردمان آزاد»ی هستند که می‌توانند از همهٔ حقوق یک شهروند فرانسوی برخوردار شوند.^{۲۰۳} نوید آزادی سراسر با نبرد برای جمهوری پیوند یافت.

بی‌درنگ برخی از یگان‌های بردگان پیشین از این بیانیه پیروی کردند. در ۲۲ ژوئن کمابیش دو هزار رزمندهٔ سیاه در وفاداری خود به جمهوری سوگند یاد کردند و بدین سان به آزادی دست یافتند. سپس شورشیان سفید گریختند و روز دیگر ناوگان به سوی چارلستون

²⁰⁰ Popkin: *Sailors and Revolution* (2012), S. 475

²⁰¹ Marx: *Kapital* (1971), S. 758. این مفهوم دوزیستان را در کاپیتال به‌کار می‌برد و با آن اسکاتلندی‌هایی را نشان می‌دهد که بوسیلهٔ فراروند انباشت اولیه از زمین‌شان رانده شده بودند، و اکنون ناگزیر بودند در کنار دریا از ماهیگیری زندگی کنند: «آنها دوزیستی شدند و آن‌طور که یک نویسندهٔ انگلیسی می‌گوید، نیمی در آب و نیمی در خشکی می‌زیستند و با اینهمه تنها با نیمی از این دو زندگی می‌کردند.»

²⁰² Glied: *Saint Domingue und die Französische Revolution* (2011), S. 419.

²⁰³ Dubois: *Avengers* (2004), S. 157; Fick: *The Haitian revolution and the limits of freedom* (2007), S. 397.

Charleston و یا فیلادلفیا Philadelphia به حرکت درآمد، درحالی که آنها از نو با شورش‌ها روبه‌رو بودند.

ولی فرارِ جمعیِ بردگانِ گذشته به سوی جمهوری خواهان رخ نداد. چه شد که بسیاری از شورشیان سیاه از پیشنهاد کمیسرها پیروی نکردند و همچنان در کنار اسپانیایی‌ها به نبرد ادامه دادند؟ برای آنکه بتوانیم دریابیم، چرا بردگانِ گذشته به جمهوری که در اروپا پیش‌تازِ نبرد برای حقوق بشر محسوب می‌شد، نپیوستند، باید به یاد آوریم که در میان شورشیان شایعه شده بود، که این شاه بود که حقوق بشر را اعلام کرد. جمهوریِ فرانسه به‌سادگی به‌عنوان یکی دیگر از قدرت‌های استعماریِ اروپاییِ نگریسته می‌شد که از نظر ایدئولوژی هیچ‌گونه برتری نسبت به سلطنت نداشت.^{۲۰۴}

علاوه بر این بردگانِ گذشته خود را بیشتر به شکل‌های حاکمیتِ سلطنتی سازماندهی می‌کردند. آنها در منطقه‌های شورشی که بردگانِ آزاد به آنجا عقب‌نشینی کرده بودند شاه و ملکه انتخاب می‌کردند.^{۲۰۵} باید اشاره کنیم که در اینجا سخن بر سر انجمن‌های به‌طور گسترده خود-سازمانده‌ای است که می‌توانستند زندگی هموندان خود را تامین کنند. افسران فرانسوی از «نظم آهنین»، از وضعیتِ خوبِ آمادگیِ شورشیان به‌ویژه از تیمارِ زخمیان در شکفت بودند. این کارهای سرپرستی و پرستاری در میان شورشیان را تقریباً بدون استثنا زنان به عهده داشتند. مانند در سنت-دومینگوی پیشا-انقلابی آنها مسئول کارهای بازتولیدی بودند و در اردوگاه‌های بیماران کار می‌کردند. در اینجا می‌توانستند گاهی به دانشِ گسترده خود در باره نیروی درمانی گیاهان و سبزی‌ها [ادویه‌ها] بازگردند که از آفریقا نسل به نسل به آنها رسیده بود.^{۲۰۶}

²⁰⁴ Dubois: *Avengers* (2004), S. 106f.

²⁰⁵ Thornton: *African Political Ideology* (1993), S. 208.

²⁰⁶ Girard: *Rebels with a Cause* (2009), S. 69.

انقلابی‌ها به ژرفای کوه‌های هیسپانیولا عقب نشینی کرده بودند. در آنجا سازمان خوب شبکه‌بندی شده‌ای از پایگاه‌ها را تشکیل دادند که می‌بایست برای جنگی درازآهنگ آماده باشد. بنابراین برای بردگان گذشته هیچ دلیل راهبردی و ایدئولوژیک وجود نداشت که به جمهوری بپیوندند. افزون بر این سیستم برده‌داری اسپانیایی کمتر خشن و سنگدلانه بود و تنها قدرت استعماری نیرومند جزیره به شمار می‌آمد که از نظر تدارکاتی از شورشیان پشتیبانی می‌کرد. در روند سال ۱۷۹۳ فرانسه در خطر رانده شدن کامل از جزیره بود. در ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۳ نیروهای بریتانیایی با پشتیبانی برخی از کلان‌مزرعه‌داران فرانسوی برای نخستین بار در شهر ژرمی Jérémie، بزرگترین کوچ نشینی که در غرب دور تشکیل شده بود، فرود آمدند.^{۲۰۷} از آنجا تا سال ۱۷۹۴ همه ایالت غرب را تسخیر کردند. در ایالت شمال، فقط منطقه پیرامون کپ-فرانسه به‌دست فرانسه کنترل می‌شد، در کوه‌ها، شورشیان با پشتیبانی اسپانیایی‌ها از مواضع خود دفاع می‌کردند. چرا باید بردگان به جمهوری که بی‌گمان به‌زودی شکست خواهد خورد و هیچ‌گونه آزادی رسمی به بردگان گذشته نوید نمی‌داد، بپیوندند؟

برخلاف انتظار، جامعه فرانسه با این همه موفق شد با ممنوع کردن کلی برده‌داری در قلمرو فرانسوی، پشتیبانی بردگان سابق را به دست آورد.

در ۲۴ اوت ۱۷۹۳ کمون لو-کپ Le Cap در باره بهبود احتمالی اوضاع بردگان به بحث پرداخت. در این روز چندین هزار تن که در باره وضعیت‌شان در آنجا بحث می‌شد به سمت تالار گردهمایی حرکت کردند.^{۲۰۸} تحت تاثیر توده مسلح، کمون *Commune* دادخواست‌نامه‌ای برای سوتونکس تدوین کرد که در آن با استناد به اعلامیه *Déclaration* الغای برده‌داری درخواست شده بود. هم‌زمان، بردگان پیشین قول دادند پس از تسخیر جزیره پلاتاژا را بازسازی کنند و «در برابر دستمزد مناسب برای همه کسانی که مایل اند آنها را

²⁰⁷ Gliech: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 463.

^{۲۰۸} از روی الگوی کمون پاریس (دولت انقلابی پاریس ۱۷۹۵-۱۷۸۹) ساختارهای همسانی در شهرهای دیگر فرانسه ساخته بودند.

استخدام کنند، کار کنند.²⁰⁹ کولون Coulon گزارش خود را در سال‌های ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹ منتشر کرده است. می‌توان گفت که کموناردهای [اعضای کمون] سنت-دومینگو یا ولی خود کولون که به‌عنوان رهبر کارگروه پژوهش، سوتونکس و پولورل را دیرتر بی‌گناه شناخت، کوشیدند بردگان را در تصویری که وابسته به لابی-استعماری است، قرار دهند، تا از «الغای برده‌داری از بالا» (Zeuske) دفاع کنند. حال سوتونکس چگونه به خواسته‌های شورشیان واکنش نشان داد؟ در این میان، پولورل به پورتو-پرنس Port-au-Prince سفر کرده بود که در آنجا با مردان رنگین‌پوست آزاد علیه استعمارگران وارد عمل شود.

رهایی بدون نیاز به دلسوزی [رافت]

سوتونکس به مستعمره آمده بود که حقوق مردان رنگین‌پوست را طبق قانون چهارم آوریل تحقق بخشد. ولی او بعدها در مقاله‌ای بی‌نام که در سال ۱۷۹۰ چاپ شد، پایان زود هنگام برده‌داری را اعلام کرده بود.

این پرسش یک بار در پیش مطرح شده بود، به این معنا که آیا سوتونکس طرفدار براندازی سیستم برده‌داری بود و شاید هم‌زمان سیاستمداری واقع‌بین که برای تحقق ایده‌های خود، رنج و دشواری راه را نیز می‌پذیرفت؟

همچنین دوبوآ Dubois به این نتیجه می‌رسد که هر دو کمیسر با اندیشه‌های الغای برده‌داری آشنا بودند. بدین‌سان سوتونکس در فوریه ۱۷۹۳ در نامه‌ای نوشت که بردگان جهان نو برای موضوع یکسانی مانند جمهوری فرانسه مبارزه می‌کردند. ولی بار دیگر در ماه مه توضیحاتی نوشت که در نهایت در جهت پایداری برده‌داری بود.²¹⁰ در نهایت این موضوع، که هم به ادعای پاسداری از حقوق بشر و هم به اوضاع تهدیدآمیز کنونی پاسخ داده شود، بود که در ۲۹ اوت ۱۷۹۳ سوتونکس را بر آن داشت که برده‌داری را در ایالت شمال ممنوع

²⁰⁹ Garran de Coulon. Zitiert nach; Glied: Saint Domingue und die Französische Revolution (2011), S. 425.

²¹⁰ Dubois: Avengers (2004), S: 145f.

کند و همهٔ بردگانِ مرد را بی‌کم و کاست شهروندانِ دولت فرانسه اعلام کند.^{۲۱۱} او دستور داد این بیانیه را در گپ فرانسه Cap Francais و در پیرامونِ آن همراه با ترجمهٔ اعلامیهٔ *Déclaration* نصب کنند. مانند قانون اساسی سال ۱۷۹۳ فرانسه، این تقریبا به عنوان دیباچهٔ بیانیه عمل کرد. این تصمیم در سی‌ویکم اکتبر در سراسر جزیره پخش شد. دوبوآ به رادیکال بودنِ این تصمیم که همهٔ مردانِ آن بخش از مستعمره را که تحت اشغال فرانسه بود به شهروندانِ رنگین‌پوست *citoyens du couleur*^{۲۱۲}، یا آزادگانِ نو *nouveaux libres* اعلام کنند، اشاره می‌کند.



Léger Félicité Sonthonax & the Proclamation - Wikipedia

این بیانیه برای رابطهٔ میان مستعمره و متروپول به معنای بازنگری کامل بود. پس از شانزدهم پلوویوز Pluviôse [ماه پنجم از تقویم انقلاب فرانسه از ۲۲، ۲۱، ۲۰ ژانویه تا ۲۰، ۱۹، ۱۸ فوریه -م]، برابر با چهارم فوریهٔ ۱۷۹۴، در هر دو [سرزمین -م] حق یکسانی اعتبار داشت.^{۲۱۳} ولی به‌زودی مردمانِ آزاد دریافتند که آزادی مرزهای خود را دارد: «بدین‌سان

^{۲۱۱} در ادامهٔ این بخش به بردگان زن باز خواهیم گشت.

^{۲۱۲} این نام‌گذاری آینده در بحث‌های پارلمان است، در چهارم فوریهٔ ۱۷۹۴. آرشیو پارلمان. جلد ۸۵.

بیبست و هشتم ژانویه تا سیزدهم فوریه ۱۷۹۴، ص. ۲۷۶ بب. Archives Parlementaires. Vol. 85. 28 Janvier au 13 Février 1794, S. 276 ff

^{۲۱۳} Dubois, Laurent: «African Citizens» (2003), S. 29.

آزادی و شهروندی، مانند در فرانسه، کرانمندی‌های خود را داشت و اگرچه برده‌داری در سنت-دومینگو ممنوع شد، استعمار هنوز پابرجا بود.^{۲۱۴} همانند سرزمین مادر که حقوق بشر برای کاربرد همگانی توانست محدود شود، می‌بایست حقوق مشخص و بنابراین پیش از هر چیز وظایف نوسهروندان مستعمره را نیز تعریف کنند. با توجه به جنگ با انگلستان و اسپانیا، سازمان اداری و فرماندار آینده توسان لوورتور نه تنها ناگزیر بودند برای بازسازی کوچ‌نشین‌ها و پلاتاژها بکوشند، بلکه می‌باید خواسته‌های دشوار [یک] اقتصاد جنگی را نیز برآورند. حال چگونه نظم نو در سنت-دومینگو شکل گرفت؟ این روند به شکل پیشنهاد صلحی که از طرف حقوق‌دانان نوشته شده بود، نمایان می‌شود: قراردادی اجتماعی *Contrat Social*، که - مانند بندهای اعلامیه - باید بر پایه حق طبیعی‌ای استوار باشد که آزادی فردی را تضمین می‌کند، ولی همچنین شهروندان را به رفاه عمومی پاسخگو می‌سازد. رهایی در نظر گرفته شده از طرف کمیسرهای غیرنظامی به انسان‌هایی مربوط می‌شد که به‌طور رسمی در جایگاه بردگان بودند، ولی تاکنون از دو سال پیش در خیزش ستیزه‌جویانه برضد سیستم نابرابری برده‌داری می‌جنگیدند. در واقع این مردمان پیش از این خود را آزاد کرده بودند. کمیسرها با بیانیه خود این واقعیت را در سطح حقوقی معتبر ساختند و کوشیدند، تازه-آزادشدگان را در شکل مدرن اقتصاد-پلاتاژی که از طرف جمهوری اداره می‌شد، ادغام کنند. می‌خواستند راه به سوی آزادی نو را دیکته کنند.

²¹⁴ Fick: *Citizenship* (2007), S. 399.



Allegorie des Pluviôse-Wikipedia

در بیست و هفتم اوت، پولوِر پلانٹاژها را در ایالت غرب، که مالکان آن در این میان کوچ کرده بودند، مصادره کرد. او در نظر داشت، «حقوق شهروندی را با حق مالکیت» پیوند دهد. و همچنین باید کسانی که در گذشته از «ستمگری‌های اربابان خود» به کوه‌های زیر پرچم اسپانیا گریخته بودند، بازگردند و دوباره در پلانٹاژها کار کنند. در برابر، آنها حق مالکیتی را که به شکل یک قطعه زمین کوچک بود به دست می‌آوردند. همه گروه‌های نامبرده باید حقوق یک شهروند فرانسوی را دریافت کنند. اکنون این حقوق باید به طور مشخص فرموله شده و با شرایط جنگی تطبیق شود. کارولین فیک Carolyn Fick برای اعلامیه ۲۹ اوت کم و بیش به این نتیجه می‌رسد که: «اعلامیه‌های ۲۹ اوت، نخستین اعلامیه در نوع خود در تاریخ برده‌داری در جهان نو، بیشتر دستور-کاری سخت سازمان یافته و هدفمند بود.»^{۲۱۵}

²¹⁵ Fick: Citizenship (2007), S. 401.

در هفتم فوریه ۱۷۹۴ پولورل دستور-کار گسترده‌ای اعلام کرد. متن دستور پیش از هر چیز به مقاومتی که در برابر مقررات نو اعمال می‌شد، واکنش نشان داد. وقتی به آزادگان نو اعلام کردند که آنها باید به کار در پلاتاژها ادامه دهند، این را فتنه‌ای از اربابان سابق خود انگاشتند و راست‌گردانی آن را از طریق اعلام رسمی کمیصرها درخواست کردند. نخستین نکتهٔ اختلاف این بود که آزادگان نو از کار در روزهای شنبه خودداری کردند. از سوی دیگر هفته‌ای دو روز آزاد درخواست کردند. پولورل با استدلال‌های اقتصاد-لیبرالی به این رفتار انتقاد کرد. او نوشت: «هیچ کس حق ندارد، شما [برندگان گذشته] را اگر خودتان نخواهید حتی فقط به یک روز کار کردن وادار کند. شما کاملاً آزاد هستید.»^{۲۱۶} سپس پولورل سخنورانه می‌پرسد، آنها چگونه می‌خواستند نیازهای روزانه را برآورده سازند و از زندگی لوکس لذت ببرند، چگونه برای «همسران خود پوشاک زیبا» [sic!] بخرند. در هنگام برده‌داری، چه بسا اربابان‌شان اندکی در اندیشهٔ تامین زندگی آنها بودند و قطعه زمینی در اختیارشان می‌گذاشتند که می‌توانستند روی آن کشت کنند. ولی اکنون شرایط تغییر کرده است و دیگر اجازه داده نمی‌شود، روی زمینی که به آنها تعلق ندارد کشاورزی کنند. با آنکه این فرآورده‌های زمین گرچه تنها سرچشمهٔ رفاه هستند، ولی آنها نمی‌توانند این فرآورده‌ها را آزادانه در اختیار داشته باشند، زیرا تنها مالکان اجازه دارند کالاها را بفروشند یا به کسی واگذار کنند. یک سوم سود باید به‌عنوان دستمزد به کارگران کشاورزی، به دهقانان *cultivateurs*، اختصاص داده شود.

ولی اگر اکنون کارگران زن و مرد از کارکردن در شنبه‌ها خودداری کنند، نتیجه این خواهد شد که فرآورده‌ها به اندازهٔ یک ششم کاهش می‌یابد. این موضوع «آزادی زمین‌داران» را محدود خواهد کرد: «آزادی زمین‌دار شامل این امکان می‌شود که زمین را

²¹⁶ Polverel, Étienne: Bestimmung (آیین‌نامه) des 7. Februar 1794. Zitiert nach (نقل قول از) Dubois/Garrigus: *Slave Revolution* (2006), S. 140. تا اشارهٔ بعدی همهٔ نقل قول‌ها از این منبع گرفته شده‌اند.

برای کشاورزی، هرطور که مایل باشد، به هر کسی که مایل باشد، و به هر شیوه‌ای که مایل باشد واگذار کند.» بر پایهٔ گفتهٔ پولورل اکنون نه این صاحبان زمین، بلکه کارگران می‌بایستی مسئولیت کم شدن فرآورده‌ها را به گردن بگیرند. از این رو به نظر او عادلانه است که نیمی از دستمزدها را کاهش دهند تا اینکه آزادی مالکان محدود نشود. می‌توان تصور کرد که چنین تصمیمی با ایستادگی روبه‌رو شود - و همین‌گونه هم شد.

علاوه بر این آیین‌نامهٔ پولورل مقرر می‌کرد که زنان برای کار یکسان باید یک‌سوم کمتر از مردان دستمزد دریافت کنند. زنان به این تصمیم اعتراض کردند. کمیسر غیرنظامی آنها را متهم ساخت که با این کار به مردان (خود) می‌تازند: «زنان می‌خواهند که ما نابرابری طبیعی نیروی مردان و زنان، یعنی رنج‌های عادی و معمول آنان و زمانی که در آن از بارداری، زایش و شیردادن می‌آسایند را نادیده بگیریم». طبق نظر پولورل بردگان پیشین مرد نباید اجازه بدهند که زنان‌شان از آنها سوء استفاده کنند. اگر آنها بخواهند که زنان‌شان سر عقل بیایند، باید خود از این گرایش‌های زنانه دست بردارند. این [مرد-م] فرانسوی می‌کوشید با دشواری‌های پرسمان-جنسیتی انقلابی‌ها را از هم جدا کند. آشکار است که به‌ویژه ایستادگی زنان به‌نظر می‌رسید خاری در چشمان او بوده باشد. زنان به‌طور عمده در ایستادگی در برابر آیین‌نامهٔ نو شرکت داشتند. آنها بودند که زیر سلطهٔ اربابان‌شان بیشتر از همه رنج می‌بردند، اکنون گاهی شدیدترین ایستادگی‌ها را به نمایش می‌گذاشتند.

شاید گسترده‌ترین شکل مقاومت کارگران زن و مرد باقی‌مانده در پلاتناژها، دست از کار کشیدن بود.^{۲۱۷} بسیاری گزارش‌ها و همچنین یادآوری‌های جداگانه در آیین‌نامهٔ پولورل نشان می‌دهد که او به اعتصاب‌هایی که زنان رهبری می‌کردند به‌عنوان تهدیدی برای بازسازی رژیم پلاتناژی می‌نگریست. «در حالی که گاهی دهقانان مرد، پیکار زنان با سیستم-کار را نادیده می‌گرفتند، ولی آنها [دیگر بازیگران مرد، یادداشت نویسنده] بارها این کنش‌های

تا پایان ۱۷۹۲ نیمی از بردگان به ایالت غرب و جنوب گریخته بودند.^{۲۱۷}

اعتصابی را دنبال می‌کردند یا در آن شرکت می‌کردند. این موضوع نشان می‌دهد که فراخوان پولورل در احساس برتریِ مردانهٔ آنها بسیار بی‌تاثیر بود.^{۲۱۸}

در نامه‌ای به پولورل یکی از زمین‌داران شکایت می‌کند، که - پس از آنکه او آیین‌نامه را خوانده بود - دهقانان (آن‌طور که اکنون نامیده می‌شدند) درستی آن را زیر سؤال بردند و او را به «توطئهٔ سفید» علیه آزادیِ خود متهم کردند. او توضیح داد که پیش از همه، زنان بودند که این اتهام را مطرح کردند، و از کمیسر خواهش کرد که فرستاده‌ای رسمی بفرستد. مفهوم «سفید» در اینجا بیشتر به تفاوت اجتماعی اشاره می‌کند تا به تفاوت وابسته به رنگ پوست. دقیق‌تر بگوییم، این مفهوم در اینجا برای اشاره به مناسباتِ سلطه، تجسم‌یافته از انسان‌هایی که پلاتاژها را در اختیار داشتند یا اداره می‌کردند و فراتر از آن تا چندی پیش خود برده‌دار بودند، به کار می‌رود. این نمونه اشاره می‌کند که دارندگانِ کشتزارهای بزرگ به‌طور فزاینده کنترل بردگانِ پیشینِ خود [از زن و مرد] را از دست می‌دادند و اینها نمی‌خواستند این نظم نو را بپذیرند.

بسیاری از بردگانِ پیشین، دیگر مایل نبودند در پلاتاژها برای بازارِ اروپا تولید کنند. به‌علاوه آنها در پلاتاژهای رها شده بوته‌های قهوه را از زمین درآوردند و برای خود خانه ساختند. دیگران این حق را به خود دادند که فقط پنج روز در هفته کار کنند. پولورل به آنها یادآوری کرد که تنها حقی «که شما دارید، از کار مشترکِ شما برای ارباب‌تان پدید می‌آید».^{۲۱۹} اگر کسی چیزی را غیرقانونی از آن خود می‌کرد، چه بسا به‌عنوان «دزد» تنبیه می‌شد. ایستادگی در برابر نظم نو را می‌شد حس کرد. آنها نخست پس از ژوئن ۱۷۹۳ موفق شدند، این سیستم-کار را به کرسی بنشانند. توسان لوورتور در این ماه به جمهوری پیوست و مهمترین پیکارگرِ برافکندنِ برده‌داری شد. او تنها امکانِ دفاع از پلاتاژها را در بازسازیِ آنها

²¹⁸ Kafka: Action, Reaction and Interaction: Slave Women in Resistance (1997), S. 55.

²¹⁹ Fick: Citizenship (2007), S. 404.

می‌دید. یگان‌های او موفق شدند در برخی ناحیه‌ها این سیستم-کار را عملی سازند، بدین‌سان تولید در چند پلانتاژ دوباره آغاز شد.

بازسازی تحت تاثیر جنگ با اسپانیا و بریتانیای کبیر چند سالی به درازا کشید. بدین‌سان، درحالی‌که در بخشی از سنت-دومینگو که زیر کنترل یگان‌های جمهوری بود، کوشش می‌شد تا سیستم پلانتاژی را دوباره برپا سازند و با اصول انقلاب پیوند دهد، یگان‌های بریتانیایی در ایالت غرب و جنوب پیشروی می‌کردند. در این میان، آنها توانستند از پشتیبانی کلان‌مزرعه‌داران بهره‌مند شوند. این بخش از انقلاب هائیتی روی زندگی‌نامه یک جنگاور-چریکی تمرکز می‌کند، که ویژگی‌های تناقض‌گونه و فرصت‌طلبی برخی از بازیگران را به‌طور نمونه روشن می‌سازد.

سرهنگ ژان کینا Jean Kina: یک سیاه خوب؟ *un bon nègre*?

نزدیک به پایان سال ۱۷۹۳ برج لندن *Tower of London* با شلیک توپ خبر داد که یگان‌های نیروی دریایی سلطنتی *Royal Navy*، بندر سنت-نیکولا Saint-Nicolas در بالاترین منطقه شمال غربی سنت-دومینگو را تسخیر کرده‌اند. بنابراین پایگاه-عملیاتی کاملی برای تسخیر سنت-دومینگو پدید آمده است. از ماه‌ها پیش، حمله به جزیره هیسپانیولا از مستعمره بریتانیایی جامائیکا آماده شده بود. سرانجام در ماه سپتامبر نیروهای بریتانیایی در هر دو بندر غربی سنت-دومینگو فرود آمدند. این کشورگشایی از مدت‌ها پیش و بسیار دقیق برنامه‌ریزی شده بود: در هنگام تسخیر جزیره هیچ گلوله‌ای شلیک نشد و در ژرمی Jérémie در جنوب غربی سنت-دومینگو از سرخ-اونفورم‌ها [سربازان انگلیسی *Redcoats* م] با فریادهای «زنده باد انگستان!» استقبال شد.^{۲۲۰} ولی پیش از این دولت بریتانیا در رابطه با تشریفات تسخیر جزیره، با کلان-مزرعه‌داران کریولی ساکن به توافق رسیده بود.

²²⁰ Geggus, *Slavery, War and Revolution* (1982), S. 30.

در فوریه ۱۷۹۳ گروهی از نمایندگان کلان‌مزرعه‌داران سنت-دومینگو، از لندن دیدار کردند و واگذاری سنت-دومینگو را پیشنهاد کردند. با این کار فرستادگان نه تنها به بازسازی اقتصاد پلانتاژی، بلکه همچنین به استقلال از فرانسه که مدت‌ها است آنها را از طریق محدودیت‌های انحصاری *Exclusif* از سود محروم کرده است، امیدوار بودند. برای آنکه کلان‌مزرعه‌داران کریولی را به خشم نیاورند، گروه نمایندگان آمادگی نشان داد که همان حقوق پلانتاژداران اروپایی را به آنان اختصاص دهد. ولی این یک نیرنگ بود. بی‌درنگ پس از گرفتن جزیره، بریتانیایی‌ها و کلان‌مزرعه‌داران فرانسوی این پیمان را شکستند و همان حقوق رایج در دیگر مستعمره‌های بریتانیایی را برای کریول‌ها در نظر گرفتند و با این کار رژیم آپارتاید را برپا ساختند. نتیجه این شد که افسران کریولی به جبهه جمهوری‌خواهان پیوستند، جبهه‌ای که سرانجام در عمل نیز پافشاری کرد که برابری حقوقی پلانتاژداران کریولی و اروپایی تضمین شود.

در آغاز، حمله بسی پرشتاب انجام شد. تا ماه مه ۱۷۹۴ نیروهای بریتانیایی و هم‌پیمانان آنها حومه شهرهای سنت-مارک Saint-Marc و همچنین پورتو-پرنس را زیر کنترل خود درآوردند. با این‌همه نفوذ در بخش‌های پیرامونی پایتخت برای ائتلاف کلان‌مزرعه‌داران فرانسوی و ارتش بریتانیایی کاری ناممکن بود.

تاکتیک-چریکی بردگان پیشین در اینجا هم برتری خود را در برابر راه و روش نیروهای استعماری نشان داد. افزون بر این زندگی در شهر برای مردم سخت‌تر شد. یگان‌های جمهوری‌خواه در کوه‌ها تامين آب شهر را کنترل می‌کردند و بدین‌سان توانستند انرژی باز هم بیشتری از نیروهایی که به هر رو از طریق بیماری‌های گرمسیری نزار شده بودند، بگیرند.^{۲۲۱} تا اینکه پس از اشغال طولانی در سال ۱۷۹۸ موفق شدند، بریتانیایی‌ها را از جزیره بیرون رانند، جنگی سنگر به سنگر انجام گرفت. تا آن زمان ارتش بریتانیا کمابیش ۶ هزار

²²¹ Dubois: Avengers (2004), S. 181 f.

برده از پلاتاژهای ایالت غرب و جنوب را در یگان‌های خود به خدمت گرفته بود. سرشناس‌ترین فرد در میان آنها ژان کینا بود که تا به درجهٔ سرهنگی رسید. برای مدافعان برده‌داری در پاریس و لندن، کینا نمونهٔ یک سیاه خوب *bon nègre*، تیپ از نظر تاریخی تایید شدهٔ مردی سیاه بود که از برده‌داری و نقش رهبری اروپاییان دفاع می‌کرد.

این مرد کی بود، که دشمنان جمهوری خواه خود را به هراس انداخت و لابی کلان-

مزرعه‌داران را در لندن و پاریس شادمان کرد؟

ژان کینا در سال ۱۷۹۱ تقریباً چهل ساله بود. گفته می‌شود که او در دههٔ ۱۷۵۰ در سنت-دومینگو به دنیا آمد. در آغاز دههٔ ۱۷۹۰ در یکی از پلاتاژهای پنبه در شهر تیورون Tiburon، منطقهٔ دور افتاده‌ای در جنوب غربی جزیره کار می‌کرد. در تفاوت با دیگر مناطق مستعمره در اینجا رابطهٔ هماهنگی میان بردگان و مردمان آزاد وجود داشت. پیش از این در پایان سال ۱۷۹۱ کلان-مزرعه‌داران فرانسوی و کریولی برای رویارویی با دیگر گروه‌ها، مسلح کردن بردگان خود را آغاز کرده بودند. درحالی که سفیدان بزرگ از تضمین حقوق شهروندی تعیین شده از طرف پاریس خودداری می‌کردند، کریول‌ها این را تنها فرصتی یافتند که برای رسیدن به حقوق خود مسلحانه اقدام کنند.

پس از چند هفته ژان کینا با کمابیش ۶۰ تن از پیروان خود در اینجا جلوه‌نمایی کرد. پس از آنکه او در کوه‌ها اردوگاهی با بیش از ۵۰۰ جنگجوی کلان-مزرعه‌داران کریولی را تا به مرز نابودی شکست داده بود، در نامه‌های گوناگونی به دلیل خردمندی و خونسردی و همچنین زیرکی تاکتیکی خود تشویق شد. به‌زودی پس از آن، مجلس کلان-مزرعه‌داران فرانسوی که اکنون همدست بریتانیایی‌ها شده بود، تصمیم گرفت به کینای برده آزادی ببخشد. هم‌زمان، مجلس گزارشی به لندن فرستاد که او را به‌عنوان نمونهٔ برجستهٔ برده‌ای که قهرمانانه از پلاتاژهای ارباب خود دفاع کرده، بسی ارج نهاد. کینا آزادی پیشکشی را رد کرد، زیرا می‌خواست الگوی خوبی برای بردگانی باشد که هنوز در پلاتاژها بودند. او نشان

داد که وفاداری سیاهان به سلطه سفیدان تا چه اندازه می‌توانست پاکدلانه باشد. در این هنگام ایالت جنوب تنها منطقه‌ای بود که تقریباً بی‌گزند مانده بود، از نظر اقتصادی خوب کار می‌کرد و هنوز در سال ۱۷۹۳ بیش از ده هزار برده خریداری کرد.^{۲۲۲} ارباب کینا به‌شایستگی از او تجلیل کرد: این برده خود ۶۰۰ برده دریافت کرد که می‌باید زیر فرمان او بجنگند.

پس از اعلان الغای برده‌داری به‌وسیله سوتونکس، کینا را نخست به خدمت در ارتش جمهوری خواه واداشتند. پس از ورود بریتانیایی‌ها ارباب کینا به همراه او به این قدرت استعماری پیوست. او در نامه‌هایی از دشمنان آفریقایی تبار خود خواست که خود را با «خشک اندیشی جمهوری خواهانه» آلوده نکنند و به نیروهای جدایی طلب بپیوندند. از طرف او به بردگان نوشتند: «بردگان بخت برگشته! شما نام والامنش یک مرد آزاد را که پنداری واهی بود دریافت کردید. اگر آزاد شوید، وظیفه خود را در برابر اربابان خود انجام می‌دهید.»^{۲۲۳} کینا در الغای برده‌داری ترفندی از مالکان پلانتاژها را می‌دید، در نهایت، آن آزادی به‌عنوان کارگران پلانتاژ، اگرچه دستمزد می‌گرفتند، ولی کماکان فرمانبردار اراده اربابان باقی می‌ماندند، آزادی‌ای دروغین بود. این برده اکنون از طرف ارباب‌اش آزاد شد و به خدمت ارتش بریتانیا درآمد. او به جامائیکا سفر کرد، جایی که با اعتبار مالی صدها برده خرید که باید برای او بجنگند. اینکه مبلغ بزرگی برای خرید انسان به او سپرده شده بود، نشان دهنده جایگاه و وفاداری او به‌عنوان رزمنده‌ای سرشناس برای دفاع از برده‌داری است. با این همه آوازه او چندان دیرنדה نماند، این افسر آزاد به‌طور فزاینده‌ای به حاشیه رانده شد. در تاخت و تازهایی که ارتش بریتانیا در جنوب و غرب سنت-دومینگو برای سربازگیری انجام می‌داد، کینا اجازه همکاری نداشت. او پلانتاژ کوچک در ایالت غرب سنت-دومینگو

²²² Popkin: Concise History (2012), S. 74.

²²³ Geggus: Haitian Revolutionary Studies (2002), S. 141.

خرید و از کنش‌های جنگی کناره‌گیری کرد.^{۲۲۴} اکنون خود برده‌دار شده بود، یک خدمتکار شخصی و چند برده زن داشت. یکی از آنها فرزندی از او به دنیا آورد که کینا او را بلافاصله آزاد کرد.

با فرارسیدن سال ۱۷۹۸ واپسین حملهٔ توسان لوورتور علیه اشغال بریتانیایی جزیره آغاز شد، حمله‌ای که اشغالگران را ناگزیر ساخت پورتو-پرنس را پس بدهند. چه بسا خود کینا دیگر در این کنش‌های جنگی شرکت نکرده است و بیشتر تلاش کرده است که پس از پیروزی جمهوری‌خواهان نیز زندگی خوبی داشته باشد. او در یکم اکتبر ۱۷۹۸ جزیره را ترک کرد و با پسرش به انگلستان رفت که در آنجا به‌عنوان فردی سرشناس از او استقبال شد. یک سال در لندن ماند. او انگلیسی نمی‌دانست، ولی با دستمزد کهنه‌سربازان به مبلغ پانزده پوند در ماه می‌توانست زندگی سراسر آسوده‌ای داشته باشد. با این‌همه به‌نظر می‌رسید که با محیط بیگانه خو نگرفته باشد. به هر رو او بی‌درنگ کوشید که به خدمت نیروی دریایی درآید. در ژوئن ۱۸۰۰ باز به کارائیب فرستاده شد. او قرار بود در مارتینیک که نیروهای بریتانیایی آن را پس از درگیری‌ها بین کلان‌مزرعه‌داران کریولی و فرانسوی، در سال ۱۷۹۴ تسخیر کرده بودند، با مارون‌ها بجنگد.

در مارتینیک اشغال شده به‌دست بریتانیایی‌ها (۱۸۰۲-۱۷۹۵) کینا بار دیگر خود را سراسر در معرض تبعیض نژادی می‌دید. چند هفته‌ای پس از رسیدن‌اش به آنجا با فلیسیته آدلی کیمار Félicité-Adelaïde Quimard چهارده ساله ازدواج کرد. او دختر یک فراماسیونر کریولی بود که پدر-اش برده بوده. ولی پدر و مادر نامادری‌اش، وقتی که این دختر به دنیا آمد، آزاد بودند. جایگاه حقوقی آنها روشن بود. برعکس در نزد کینا وضعیت حقوقی کمی پیچیده‌تر بود. کیپل Keppel، فرماندار جزیره، در برابر آیین نامهٔ تازه‌ای از دولت بریتانیا از راه و روش بسیار سختی پیروی می‌کرد که در واقع به قانونگذاری کهنه نیرو می‌بخشید. موضوع

²²⁴ Geggus: *Haitian Revolutionary Studies* (2002), S. 143f.

این بود که بردگان اجازه نداشتند بی هیچ تأیید شاهانه‌ای به آزادی دست یابند. این افسر در آشفتگی جنگ‌های ۱۷۹۴ بر پایه این آیین‌نامه آزاد نشده بود، او یک آزاد بی گواهی‌نامه *affranchi sans letter* بود، که از نگاه سازمان اداری بریتانیا در حوزه ناروشن حقوقی جای داشت.^{۲۲۵} در این زمان، نیروهای بریتانیایی در سنت-دومینگو و مارتینیک بار دیگر به واداشتن بردگان پیشین به بردگی آغاز کردند. این برده سابق، روزی خود هوادار برده‌داری، اکنون به رزمنده‌ای برضد برده‌داری تبدیل شد.

در شب چهارم دسامبر ۱۸۰۰، او در اونیفورم نیروی دریایی بریتانیا، فورت رویال Fort Royal [نام پیشین Fort-de-France م] را با چند تن از پیروان‌اش ترک کرد و به سوی پلانتاژهای پیرامون رفت. در برابر کلان‌مزرعه‌داران، رفتار غیرانسانی آنها را با بردگان‌شان سرزنش می‌کرد. چند تن از بردگان را آزاد کرد و از آنان خواست که به او بپیوندند. در سپیده دم، گروه او به کمابیش هشتاد مرد جنگی افزایش یافته بود. در این میان نخستین خبرها از کارزار کینا به پایتخت مارتینیک، فورت رویال، رسیده بود. اعلام خطر شد و نیروی کوچکی آماده گردید که در برابر شورشیان ایستادگی کند. فرمانده به بردگان قول داد که به شکایت و دادخواهی‌شان رسیدگی می‌شود و همه آزاد خواهند شد. شورشیان تسلیم شدند، سلاح بر زمین گذاشتند و کینا سوار بر اسب به فورت رویال بازگشت. او پس از چند هفته به انگلستان تبعید شد. فرماندار کیپل کینا را متهم کرد که متروپول جمهوری فرانسه او را فرستاده است که بردگان را به شورش برانگیزد. در اینجا می‌توان اعتراض کینا به قانون بریتانیایی و برخورد آن با کیپول‌ها را مشاهده کرد. بردگان آزاد شده بیشتر اروپایی تبار و آفریقایی تبار بودند. طبق گفته کینا بریتانیایی‌ها، به‌ویژه در مقایسه با آیین‌نامه فرانسوی سیاهان *code noir*، با آنها سنگدلانه رفتار می‌کردند. در رفتار او تغییر نگرش سیاسی آشکار می‌شود.

^{۲۲۵} آزاد شده بی هیچ مدرکی که جایگاه او را به عنوان فرد آزاد تأیید کند *affranchi sans letter*.

پشتیان سابق برده‌داری کینا، اکنون خود قانونگذاری نژادپرستانهٔ متروپول را تجربه می‌کرد و شاید خود وی نزدیک بود دوباره وادار به بردگی می‌شد.

کینا در نهم مارس ۱۸۰۱ به لندن رسید و در زندان نیوگیت *Newgate* زندانی شد. شگفت‌آور است که او در همین زمان تاوان خسارت دولت بریتانیا برای پلانتاژ خود در سنت-دومینگو را دریافت کرد. علاوه بر این، او از سرفرماندهٔ ارتش بریتانیا خواهش کرد که دوباره به خدمت گمارده شود. ولی به نظر نمی‌رسید کسی بخواهد این سیاه ناآرام را بار دیگر به خدمت بگیرد. یکی از کارمندان ارتش بریتانیا نوشت: «با ژان کینا باید چه کنیم؟ به هرکجا که بیاید، آشوب به پا می‌کند.»^{۲۲۶} با وجود خدمات‌اش برای نیروی دریایی بریتانیا کینا شهروند انگلیسی نبود و طبق قانون بیگانگان *Aliens Act* یک خارجی محسوب می‌شد. همان‌طور که به اصطلاح مدرن می‌توان گفت، بردهٔ سابق بی‌وطنی که با وجود یک سال زندان هنوز هم مردی ثروتمند بود، ولی اکنون ناگزیر بود کشور را ترک کند.

با خانوادهٔ کوچک‌اش سفری را در قارهٔ اروپا برنامه ریزی کرد. فلیسیته آدلی کیمار همسر اکنون شانزده سالهٔ کینا در بار سفر خود کتابی از دستور-زبان آلمانی داشت. ولی گروه راهیان کارائیب راه درازی نپیمود. اندکی پیش از آن، ناپلئون در فرانسه قانون بیگانگان تازه‌ای گذرانده بود که باید کینا برخلاف آن رفتار کرده باشد. افزون بر این، بر رابطه‌اش با سنت-دومینگو تاکید شد و همچنین او را به تحریک شورشی در مارتینیک متهم کردند. رزمندهٔ سابق شاه انگلیس، به همان زندانی آورده شد که هشت سال پیش لوئی شانزدهم در آنجا در انتظار اعدام‌اش نشسته بود. وقتی زمستان نزدیک شد، او را به زندان شاتو دو ژو *Château de Joux* در کوهستان ژورا *Jura* آوردند، در یک سلول انفرادی که می‌باید از تماس او با زندانیان دیگر جلوگیری کند. ناپلئون سری کاملی از بازیگران انقلاب هائیتی را به دژهای واقع در مرز سوئیس آورده بود. در کنار آندره ریگو *André Rigaud*، شاید سرشناس‌ترین

²²⁶ از Geggus: *Haitian Revolutionary Studies* (2002), S. 150. نقل قول از

زندانی توسان لوورتور بود که فقط چند متر دورتر از کینا در هفتم آوریل ۱۸۰۳ به علت بیماری سینه‌پهلو درگذشت. کینا و لوورتور نمی‌دانستند که ناپلئون سرنوشت همسانی برای آنها در نظر گرفته بود.^{۲۲۷} هنگامی که سرشناس‌ترین شخصیت انقلاب درگذشت، کینا موفق شد آن زمستان سخت را پشت سر بگذارد. در ژوئن به او پیشنهاد کردند که به‌عنوان درودگر برای دولت کار کند، شاید او قرار بود به گردان مردان رنگین‌پوست در ایتالیا بپیوندد. رد پای او را در گذرگاهی در کوه‌های آلپ در راه کوت دازور Côte d'Azur گم می‌کنیم.

قانون شانزدهم پلوویوز Pluviôse سال II^{۲۲۸}

در سوم فوریه ۱۷۹۴ نمایندگان سنت-دومینگو با شادمانی پرشوری در کنوانسیون *Convent* پاریس پذیرفته شدند. نخست انقلاب، نجیب‌زادگی و کلیسا را نابود کرد، درحالی‌که «آریستوکراسی رنگ پوست» سرکوب ناپذیر به نظر می‌رسید، ولی اکنون انسان بر آن هم چیره شده است: «برابری برپا شده است؛ سیاه، زرد [یعنی مردان رنگین‌پوست] و سفید به نام شهروندان آزاد سنت-دومینگو در میان ما جای گرفته‌اند».^{۲۲۹} در سیر رادیکال‌ترین مرحله انقلاب فرانسه ژاکوبین‌ها عجله داشتند «در برابر جهان، آزادی جهانی [همگانی]» اعلام کنند.^{۲۳۰} در فردای آن روز لوئی دوفه Louis Dufay در سخنرانی درازآهنگی در برابر نمایندگان، آنها را برای الغای برده‌داری در همه مستعمره‌های فرانسوی فراخواند.

او توضیح داد که چگونه سنت-دومینگو با توطئه گلبو به هرج و مرج کشیده شد و به این دلیل سوتونکس به بردگان سابق، یعنی به انقلابی‌های پرولتری [سانسکیلوت‌ها *Sansculotten*] مستعمره‌ها روی آورده است. این‌ها اکنون آماده‌اند، از قوانین فرانسه و حقوق بشر در برابر

²²⁷ Gutarra: Toussaint Louverture's Captivity (2015), S. 138.

²²⁸ روز شمار جمهوری‌خواهان انقلاب فرانسه از روی حمله به باستیل ساخته شد. پس از سرنگونی سلطنت در بیست و دوم فوریه ۱۷۹۲ روز شمار نورسما برقرار شد. شانزدهم Pluviôse سال II جمهوری طبق روز شمار گرگوری برابر با چهارم فوریه ۱۷۹۴ است.

²²⁹ Dubois: Avengers (2004), S. 169.

²³⁰ Confora: eine kurze Geschichte der Demokratie (2006), S. 65.

همه توطئه‌گران (در اینجا به‌ویژه انگلیسی‌ها مورد نظر بودند) دفاع کنند.^{۲۳۱} در عوض، بردگان اکنون خواستار آزادی و به رسمیت شناختن خود به‌عنوان شهروندان فرانسه بودند. پس از سخنرانی آتشین، از جمله دانتون Danton نیز از این دادخواست پشتیبانی کرد. او در مجلس گفت: «*nous proclamons la liberté universelle*» (ما آزادی جهانی را اعلام می‌کنیم) که اینک سرانجام می‌تواند به‌واقعیت تبدیل گردد.^{۲۳۲} در برابر گفته‌ها و مخالفتی وجود نداشت.^{۲۳۳} این قانون در همان روز، در چهارم فوریه ۱۷۹۴، تصویب شد: «مجلس شورای ملی توضیح داد که برده‌داری در کل قلمرو جمهوری لغو شده است؛ در نتیجه همه مردمان [یعنی مردان] بدون توجه به رنگ پوست از حقوق شهروندان فرانسوی برخوردار می‌شوند.» دانتون با صدای بلند گفت: «ما برای مستعمره‌ها آزادی می‌آوریم. از امروز انگلیسی مرده است (کف زدن باشندگان).»^{۲۳۴} آزادی در اینجا بی‌میانجی با امید به پیروزی ملت فرانسه گره خورده است. در حالی که آزادگان نو در مستعمره عملاً از جمهوری در برابر انگلیسی‌ها دفاع می‌کردند، در پاریس می‌دانستند که چگونه از آنها به‌عنوان تایید ایدئولوژیک استفاده کنند و آن را چنان فورموله کنند که انگار خود ایشان بودند که آزادی برای بردگان آوردند. با این حال «تایید پسا‌هنگام دولتی از برجیدن انقلابی برده‌داری از پایین» بسیار سودمند بود.^{۲۳۵} آخرین کوشش مجلس شورای ملی، برای برخورد مستقل با وضعیتی که از مدت‌ها پیش کنترل آن را از دست داده بودند. به‌طور رسمی اکنون بردگان آزاد بودند. «ولی برای مردمان در سنت-دومینگو پایان (برده‌داری) تنها، آغازی برای نبردی دیرنده در راه آزادی بود.»^{۲۳۶}

²³¹ Archives Parlamentaires, S. 277 f.

²³² Danton. Zitiert nach Archives Parlamentaires, S. 284.

²³³ لابی استعماری از زمان به قدرت رسیدن ژاکوین‌ها به‌طور فزاینده از صحنه عمومی رانده شد.

²³⁴ Danton. Zitiert nach Archives Parlamentaires, S. 284.

²³⁵ Zeuske: Schwarze Karibik (2004), S. 159.

²³⁶ Zitiert nach Dubois: Avengers (2004), S. 170.



سانسکیلوت‌های مسلح *Sansculottes* - ویکیپدیا

۷. توسان لوورتور Toussaint L'Overture – رهبر انقلاب و مدیر بحران

بر پایه گزارش سالانه (Annual Report) بریتانیایی توسان لوورتور مهمترین شخصیت رسمی سال ۱۸۰۲ بود.^{۲۳۷} او برجسته‌ترین بازیگر انقلاب هائیتی است که به جایگاه-رهبری چشمگیری دست یافت، نشان داد که مذاکره-کننده و استراتژیست نظامی زبردستی است که برنده و استوار برای براندازی برده‌داری و استقلال جزیره کارائیب کوشیده است. او در آغاز ناآرامی‌ها در اوت ۱۷۹۱ از شرکت فعال در نبردهای کلان-مزرعه‌داران کریولی خودداری کرد. نخست وقتی روشن شد که استعمارگران اروپایی در برابر بردگان شورش به هیچ سازشی آماده نیستند، به شورشیان پیوست.^{۲۳۸} نقش او را در روزهای نخست انقلاب نمی‌توان به‌طور قطعی توضیح داد.

تازه‌ترین سندها از ژوئن ۱۷۹۳ نشان می‌دهد که او در آغاز با یگان‌ها و هم‌پیمانان خود به اسپانیایی‌ها پیوست و به یکی از نیرومندترین رهبران خودرهاگران بالش یافت.

برآمدن توسان

فرانسوا دومینیک توسان بردا François Dominique Toussaint Bréda در سال ۱۷۹۳ نام توسان لوورتور را برای خود برگزید. در این زمان او به جایگاه یکی از مهمترین رهبران ارتش مستعمره برفرازیده بود. لوورتور: نامی خود-برگزیده با درونمایه هدفمند. این نام نو از واژه فرانسوی اُورتور *overture* - به معنای گشایش - می‌آید. انگیزه‌ای مسیحانه که به ادعای رهبری او در انقلاب اشاره می‌کند. ولی این نام همچنین نشان دهنده روح لوآی *lwa* آیین وودوی Voodoo هائیتی است که نیکوکار به‌شمار می‌رود و از طرف آتیون لگبا Attibon Legba فراخوانده می‌شود؛ او خدایی است که دروازه‌ها و چند-راه‌ها [حالتی که در آن باید برای یکی از راه‌ها تصمیم گرفت م] را در اختیار دارد، بنابراین مرزها می‌کشد و با وجود این

²³⁷ Geggus: Toussaint Louverture (2007): S. 115.

²³⁸ Popkin: Concise History (2012), S. 72.

به ارتباط معنوی تکیه می‌کند. همسانِ بد این خدا «می» کالفو *Maît` Kalfou* – استاد چند- راه‌ها است – که توانایی بسیار برای درشتخویی، نابکاری و ویرانگری دارد».^{۲۳۹} این با الگوی رفتارِ توسان برابری می‌کند. گاه خواهانِ موازنه با دشمنان‌اش بود، ولی اگر راهی برای سازش وجود نداشت، شدتِ عمل بی‌رحمانه‌ای از خود نشان می‌داد.



مجسمه لوآ-لگبا که در مقام میانجی میان لوآ و انسان خدمت می‌کند.

Loa (/ˈloʊə/, also written **lwa** /lwa:/ as in Haitian Creole) are the spirits of Haitian Vodou and Louisiana Voodoo

لوورتور در میان رهبرانِ شورش شخصیتی استثنایی بود. او به‌عنوان برده زاده شد، با وجود این تجربه‌های رایج یک برده را در مستعمره‌های هند غربی نکرد. او یکی از اندک انقلابی‌هایی بود که پیوسته خود را از رخدادها در متروپول نیز آگاه می‌کرد و می‌توانست اهمیت آنها را برای مستعمره برآورد کند. او نوشته‌های روشنگری را خوانده و بررسی کرده

²³⁹ Bell: Toussaint Loverture (2007), S. 288 f.

بود. داستانِ هر دو هندِ رینال Raynal را از دانشنامهٔ دیدرو Enzyklopädie von Diderot و وولتر Voltaire می‌شناخت که نویسنده در آن وحشیگریِ برده‌داری در هند غربی را محکوم و پیش‌بینی کرده بود، که - اگر اروپاییان به بردگان آزادی ندهند - روزی [یک] اسپارتاکوس سیاه پدیدار خواهد شد که بردگان را از یوغِ بردگی رها خواهد ساخت. انتقام آنان سنگدلانه‌تر از آن بی‌عدالتی که اروپاییان به بردگان آفریقایی تبار اعمال کرده بودند، خواهد بود.^{۲۴۰} اسطورهٔ توسان لوورتور در اینجا شالودهٔ ادبی خود را دارد که از آن این افسانه ساخته شد که او تجسمِ انتقام‌جویانِ جهانِ نو است. با همهٔ اسطوره‌سازی‌ها می‌توان گفت که برده و درشکه‌چی سابق مردی فرهیخته بود که با دوران‌دیشی سیاسی موفق شد، از آزادیِ آزادگانِ نو دفاع کند.

توسان در سال‌های ۱۷۴۰ به‌عنوان برده زاده شد. ارباب‌اش به او اجازه داد که خواندن بیاموزد؛ یادداشت‌های او نخست در سال‌های قبل از انقلاب در هائیتی ثبت شده است. توسان در کمابیش ۲۵ سالگی آزاد شد و خود پلاتناژی در سنت-دومینگو به‌دست آورد. او این مزرعهٔ کوچک را با سیزده برده اداره می‌کرد. مؤبیز [موسی م] Moïse که بعدها توسان لوورتور او را به فرزندی پذیرفت و قرار بود یکی از مهمترین ژنرال‌های انقلاب شود، در میان آنها بود. نمی‌توان گفت که ژان ژاک دِسالین Jean-Jacques Dessalines، جانشین آیندهٔ توسان هم یکی از بردگان‌اش بوده باشد. هرچند نام کوچک او در لیست موجودی پلاتناژها دیده می‌شود و پیداست که وی در آن زمان بخشی از داراییِ یک کلان-مزرعه‌دار سیاه در این ناحیه بوده است.^{۲۴۱} ولی در هنگام انقلاب به این موضوع اشاره نشده است. شاید هم به این دلیل که نمی‌خواستند کسی از گذشتهٔ توسان به‌عنوان برده‌دار یاد کند. توسان مرد توانگری شد، ولی کسب و کار-اش را دوباره رها کرد. پس از زمان کوتاهی باز در مقام درشکه‌چی و نگهبان در پلاتناژ-ارباب خود کار می‌کرد. جایی که همسر و فرزند-اش هنوز در

²⁴⁰ Trouillot: *Silencing the Past* (1995), S. 81 f.

²⁴¹ Bell: *Toussaint Louverture* (2007), S. 71.

بردگی به سر می‌بردند. کار به‌عنوان درشکه‌چی باعث تماس او با پلانتاژهای دیگر شد و این فرصت را برای او فراهم کرد که شبکه‌هایی در مستعمره ایجاد کند.

در آغاز دههٔ ۱۷۹۰ توسان به کلان‌مزرعه‌داران پیرامون وینسنت اوژه Vincent Ogé، که برای به‌رسمیت شناختن خود به‌عنوان شهروند مبارزه می‌کردند، پیوست. همچنین برای شرکت وی در جشن بوآ کیمن *Bois Caïman* سندی وجود ندارد. دانسته نیست که او در روزهای پیش و در آغاز خیزش چه می‌کرده است. در نوامبر ۱۷۹۱ برای نخستین بار نام توسان به‌عنوان رهبر بردگان شورشی پدیدار می‌شود. او در نزدیکی مارمولاد Marmelade چندین پایگاه بنیاد کرده بود. توسان هم مانند ژان فرانسوا و پیسو به اسپانیایی‌ها که شورشیان را از نظر مادی پشتیبانی می‌کردند، پیوست. درحالی‌که در فرانسه اعلامیهٔ عمومی حقوق بشر اعلام و جمهوری فراخوانده شده بود، به‌نظر نمی‌رسید فرانسه برای شورشیان در مستعمره هم پیمان درخوردی باشد. کلان‌مزرعه‌داران فرانسوی در اصل برابری حقوق بشر هنوز دلیلی برای کاربرد آن در مورد بردگان خود نمی‌دیدند.^{۲۴۲} برعکس، اسپانیایی‌ها به رهبران بردگان و همچنین به رزمندگان، آزادی و زمین پیشنهاد کردند، اگر آنها کل هیسپانیولا را برای اسپانیا بگیرند. افزون بر این فرانسه از نظر نظامی در جنگی که در اروپا آغاز شده بود درگیر بود.

^{۲۴۲} به‌نظر نمی‌رسید که ملت و حقوق بشر در این زمان در مستعمره هنوز سراسر با یکدیگر در پیوند بوده باشند.



Marmelade Commune - Haiti / Wikipedia

لوورتور در این شرایط اسپانیا را به‌عنوان هم‌پیمان شایسته برشناخت. اسپانیا توانست پشتیبانی گسترده آماده و تضمین کند. زیر پرچم اسپانیا لوورتور مهمترین رهبر ارتش در مستعمره شد. در تفاوت با دیگر رهبران خیزش او نامه‌های بسیاری از خود به‌جا گذاشته است که به ما اجازه می‌دهد نگاهی به هدف‌هایش بیندازیم و بدین‌سان به‌ویژه تصور‌اش از آزادی و برابری برای بردگان پیشین را درک کنیم.

در بیست و نهم اوت ۱۷۳۹ - روزی که همچنین سوت‌نوکس آزادی را به بردگان نوید داده بود - لوورتور از دیگر فرماندهان نظامی خواست که به او بپیوندند، زیرا تنها با کمک یکدیگر می‌توان به پیروزی رسید. او در توضیح خود نوشت: «میل دارم که آزادی و برابری در سنت-دومینگو استوار گردد. من برای تحقق آنها تلاش خواهم کرد. با ما متحد شوید - برادران - و برای هدفی یکسان همراه ما نبرد کنید.»^{۲۴۳} لوورتور هنوز با ژان فرانسوا و بیسو در کنار اسپانیایی‌ها با جمهوری فرانسه می‌جنگید.

²⁴³ Toussaint L'Ouverture am 29. August 1793. Zitiert nach Bell: Toussaint Louverture (2007), S. 18.

در آغاز ماه مه ۱۷۹۴ شرایط تغییر کرد. ایتین لاوو Étienne Laveaux، که از اکتبر ۱۷۹۲ فرماندار نظامی مستعمره بود، در نامه‌ای به لوورتور خبر داد که مجلس شورای ملی الغای برده‌داری را اعلام کرده است و تنها جمهوری امور مردمان را نمایندگی می‌کند. این خبر از پاریس، برای لوورتور دلیل قاطع برای ائتلاف با جمهوری بود و بنابراین تغییر جبهه داد. او گفت، اکنون فهمیده است که به نفع اسپانیایی‌ها بوده که سیاهان را از هم جدا و در نتیجه ضعیف کنند که از این راه بار دیگر آنها را به برده‌گی وادارند. لوورتور به این دیدگاه رسید که شاهان هرگز برای آزادی و برابری کاری نخواهند کرد و به همین دلیل خود و نیروهایش را در خدمت جمهوری گذاشت. وقتی در آغاز ژوئیه سند رسمی الغای برده‌داری رسید، لوورتور کوشمندان در کنار جمهوری در کنش‌های رزمی شرکت کرد. محاصره دریایی بریتانیایی‌ها مانع پشتیبانی از طرف پاریس شد. لوورتور آن نقطه عطف برنده و سرنوشت ساز را برای آنها آورد. لاوو Laveaux در دفتر خاطرات خود نوشت که در ژوئیه هیچ روزی بدون پیروزی سپری نشد. در بسیاری جاها موفق شدند شورشیان دشمن را سرکوب کنند. زیر رهبری لوورتور یگان‌های جمهوری خواه برای نخستین بار توانستند به سرزمین‌های پیرامون تا سنت-میکل Saint-Michele و سنت-ریویر Saint-Rivière پیشروی کنند و نیروهای ژان فرانسوا را در گراند-ریویر Grand Rivière تار و مار کنند. لوورتور و فرانسوا از بردگان پیشین بودند. آنها در نامه‌های خود در این باره که کدام یک از ابرقدرت‌های اروپایی هم‌پیمان شایسته‌ای برای تضمین آزادی و برابری هستند، بحث و جدل می‌کردند.

ژان فرانسوا جمهوری خواهان را متهم می‌کرد که الغای برده‌داری تنها یک وعده توخالی است. برای فرانسه بسیار با ارزش است که به محض شکست قدرت‌های بزرگ دیگر، اقتصاد پلاتنازی را در سودآورترین مستعمره آن زمان دوباره برقرار سازد. او به لوورتور نوشت: «آنها ناوگانی پر از سربازان سفید خواهند فرستاد، سربازانی که شما را بار دیگر به بردگی وادار

خواهند کرد.»^{۲۴۴} در برابر، لوورتور با حق طبیعی استدلال می‌کرد، حتی که دوباره به وسیله جمهوری در فرانسه برقرار شد و اکنون باید در مستعمره نیز عملی شود. او به ژان-فرانسوا یادآوری کرد که، همیشه این شاهان بوده اند که مردمان را در آفریقا و سرانجام در مستعمره‌ها برده می‌کردند. اکنون او آزادی خود را با پیکار به دست آورده است، و دیگر «رعیت و دست نشاند» [هیچ شاهی] نیست. افزون بر این لوورتور در نزدیکی از ژنرال‌های فرانسوی شکایت کرد که بیسو و ژان-فرانسوا حقوق بشر را زیر پا گذاشته‌اند. این دو شخص، زنان، کودکان و رزمندگان ناخوشایند را به اسپانیایی‌ها فروخته بودند. ولی دانسته نیست که توسان آزادشدگان را دوباره به بردگی وادار کرده باشد.^{۲۴۵}

هنوز در هنگام این درگیری‌ها، رویدادهای فراسوی اقیانوس اطلس بر سیر حوادث در جزیره قاطعانه تاثیر می‌گذاشتند. در صلح بازل (بیست و دوم ژوئیه ۱۷۹۵) اسپانیا ناگزیر شد بخش خاوری هیسپانیولا را به فرانسه واگذار کند. بدون چشم‌اندازی برای پشتیبانی فراتر، دیگر رهبران شورش نیز به جمهوری فرانسه پیوستند. در همان هنگام که مستعمره زیر محاصره دریایی بریتانیا بود، لوورتور می‌کوشید جنبش آزادی‌بخش را زیر رهبری خود هم‌پیمان سازد و با همراهی لآوو Laveaux اقتصاد پلانٹاژی ایالت شمال را بازسازی کند.

یک سال پیش روپسیر و کمیته رفاه او سرنگون شده بود، در نوامبر ۱۷۹۵ نهاد اجرایی فرانسه *Directoire exécutif* کارهای دولتی را به عهده گرفت. بدین‌سان رادیکال‌ترین مرحله انقلاب پایان یافت. با قانون اساسی سال ۱۷۹۶ حق رای مردان بار دیگر با دارایی گره خورد. کمابیش دو سال پیش صدها هزار برده در آزادی رسمی رها شده بودند، سپس قانون اساسی‌ای تصویب کردند که در آن باز جایگاه مستعمره‌ها به روشنی تعریف نشده بود. این دوباره به بازیگران هر دو سوی آتلانتیک بستگی داشت که به‌ویژه جایگاه بردگان پیشین

²⁴⁴ Zitiert nach Dubois: Avengers (2004), S. 182. [Ph.H.]

²⁴⁵ Geggus: Haitian Revolutionary Studies (2002), S. 125, 128Z Bell: Toussaint Louverture (2007), S. 93.

به‌عنوان شهروند *citoyen* جمهوری فرانسه از نو تعریف شد. در سال ۱۷۹۸ نهاد اجرایی در پاریس قانونی گذراند که بر پایه آن سیاهانی که در آمریکا یا آفریقا به دنیا آمده بودند، کوچندگان شمرده می‌شدند که می‌توانستند شهروندی فرانسه را درخواست کنند. در واقع مردمانی که سال‌ها پیش خود را آزاد کرده بودند و جایگاه اجتماعی آنان در اصل از طرف مجلس شورای ملی تایید شده بود، باز خود را در وضعیت ناروشن حقوقی می‌دیدند. آنها برای نگهداشت آزادی خود به‌طور رسمی به متروپول وابسته بودند، در همان زمان فرانسویان می‌خواستند اقتصاد پلانتاژی را هرچه زودتر بازسازی کنند که برای این کار به آزادگان نو و «آمادگی» آنان برای بازگشت به فراروندهای پیشین کار - که با برده‌داری در پیوند بود - نیاز داشتند.

در اینجا لوورتور بود که می‌کوشید میان این دیدگاه‌ها میانجیگری کند. آزادی بردگان سابق برای او جای بحث نداشت. از سوی دیگر او نیاز می‌دید که پروژه کمیسرهای غیرنظامی ادامه یابد و پالایشگاه‌های شکر و پلانتاژهای قهوه دوباره راه‌اندازی شود. ماموریت ساده‌ای نبود، زیرا آزادگان نو آمادگی نشان نمی‌دادند که دوباره به مناسبت‌های کهنه بازگردند. و این درست به این دلیل که لوورتور در اوت ۱۷۹۳ اعلام کرده بود: «شما برادران می‌دانید، من مسئولیت این انتقام را به گردن گرفته‌ام و مایل‌ام که آزادی و برابری در سنت-دومینگو استوار گردد.»^{۲۴۶} اکنون باید روشن شود که او تاچه اندازه توانست در انجام دادن این اصل‌های ناهمساز [یا به‌سختی همساز] کامیاب شود و جنگ با انگلستان و اسپانیا را نیز به پیش ببرد.

خواست لوورتور این بود که [کار] آزادی و برابری را در سنت-دومینگو به کرسی بنشانند. اندر میان درگیری‌های ستیزه‌جویانه با اسپانیایی‌ها و انگلیسی‌ها لوورتور خود به‌طور فزاینده در راس جنبشی قرار گرفت که می‌بایست این وضعیت را برقرار سازد. او از سال ۱۷۹۴ بارها به

²⁴⁶ Ariside: Documents (2008) S. 1.

پیروزی‌های نظامی دست یافته بود. این امر به او کمک کرد که در برابرِ هم‌اوردانِ خود پیروز شود و قدرتِ خویش را گام به گام گسترش دهد. برای بازسازیِ اقتصادِ پلاتاژای در منطقه‌های زیر سلطهٔ جمهوری، در مارس ۱۷۹۵ توضیحی برای آزادگان نو که اکنون به تازگی به جمهوری‌خواهان پیوسته بودند، فرستاده شد. لوورتور در این توضیح بنیادِ نظم نو و نیز رابطهٔ مستعمره و بردگانِ پیشین با متروپول را در نمایی کلی ترسیم کرد.

او به آزادشدگان یادآوری کرد، که مجلس شورای ملی و جمهوری فرانسه بودند که اصول آزادی و بنابراین آزادی بی‌گفتگو را به مستعمره آوردند. برخلاف اسپانیایی‌ها، انگلیسی‌ها و سلطنت‌طلبان، فرانسویان جمهوری‌خواه برادرانِ کارگرانِ پلاتاژهای شهر ورت Verette هستند.^{۲۴۷} چه بسا اکنون رانده‌شدگانِ گذشته نیز این موضوع را درک می‌کردند. لوورتور درخواست کرد: «اکنون وظیفهٔ شما این است که با همهٔ نیروی معنوی و جسمانیِ خود منطقهٔ خویش را نیرومند سازید و اصول آزادیِ مقدس را در آن شکوفا گردانید. اگر این کار انجام نگیرد، به نشانه‌های فراترِ برادری ما امیدوار نباشید». او در بخشنامه‌ای در پیوست تعریف می‌کند که این وظیفه‌های یک شهروندِ خوب شامل چه می‌شود. در کنار احترام به مالکیت و پاسداری از همه به‌وسیلهٔ قانون، به‌ویژه دو مادهٔ پایانی توجه را جلب می‌کند. در ۲۴ ساعت آینده باید کارگران-کشاورز آزاد شده از زن و مرد به پلاتاژهای خود بازگردند. در مادهٔ پایانی گفته می‌شود: «کار ضروری است، فضیلت است. [...] هر انسانِ تبیل و ولگردی دستگیر می‌شود، تا به‌وسیلهٔ قانون مجازات شود. ولی خدمت شرط‌هایی دارد و با دستمزد عادلانه پرداخت می‌شود.»^{۲۴۸} این مقررات شامل رزمندگانی که وظیفهٔ آنان دفاع از آزادی است، نمی‌شود. کارگرانی که پلاتاژهای آنها در خط مقدم جبهه اند، باید خود را برای کار به پلاتاژهای دیگر معرفی کنند. لوورتور بیشتر از هم‌اوردانِ فرانسوی‌اش کار و نظم

^{۲۴۷} ورت Verette کوچ‌نشینانی در سنت-دومینگو بود. در اینجا در گذشته در ماه مه ۱۷۹۱ شورش بردگان رخ داده بود.

^{۲۴۸} Ariside: Documents (2008) S. 13 ff.

را به‌عنوان دو عنصر مهمی می‌دید که می‌توانست در دراز مدت به مستعمره‌ای خودسالار در گروه جزیره‌های آنتی [به فرانسه: Antilles] بینجامد. این اخلاقِ شهروندی تا هنگام بیرون راندن‌اش از جزیره مبنای سیاست او را تشکیل می‌داد.

برای لوورتور آزادگانِ نو بدهکارِ سرزمینِ مادری بودند. بسیاری از آنها اگرچه به‌دست خود آزاد شده بودند، با این همه پایانِ فرجامین و به‌ویژه رسمیِ وضعیتِ بردگان را باید سپاسگزار جمهوریِ فرانسه بود.^{۲۴۹} او بنابراین درخواست کرد که بردگان پیشین به‌عنوان کارگرانِ مزدبگیرِ آزاد به پلانتاژها بازگردند. آزادی برای مردمانِ مورد نظر به معنای پاسخگویی است. آنها باید نشان بدهند، «که زمینی که به‌دست کارگرانِ آزاد کشاورزی می‌شود، به همان اندازه می‌تواند بارآور باشد که به‌دست بردگان کشت می‌شود».^{۲۵۰} خواست لوورتور این بود که نشان دهد که بردگانِ پیشین می‌توانستند با نیرو و کوشش خود انضباط لازم برای کار در پلانتاژها را پدید آورند. تا سال ۱۷۹۹ – تا زمانی که آشکار شد که ناپلئون برده‌داری را باز خواهد گرداند – می‌توان به‌سختی داوری کرد، تاچه اندازه تلاش‌های توسان موفق بوده است. درحالی که در کانون‌های صنعتیِ گذشته، افسران مجموعه-پلانتاژها را از آنِ خود کردند و با کمک نیروهای کار بازتولیدِ شکر را آغاز کردند، شمار بالایی از آزادگانِ نو به کوه‌ها گریختند که در آنجا مانند دهقانانِ کوچک زندگی کنند. در جریانِ این دگرگونی‌ها لوورتور قدرتِ خویش را گسترش داد. این تلاش در قانون اساسی سال ۱۸۰۱ به نقطهٔ اوج خود رسید.

کریولی کردن آزادی [ترجمهٔ متن اعلامیهٔ حقوق بشر به زبان کریول -m- Kreolisierung]

ولی پیش از آنکه توسان لوورتور، فرماندارِ سنت-دومینگو بتواند این [قانون اساسی -م] را اعلام کند، می‌بایست از دستِ مهم‌ترین حریفِ خود رها شود. این حریف سوتونکس بود

²⁴⁹ Bell: Toussaint Louverture (2007), S. 140.

²⁵⁰ Toussaint L'Ouverture am 29. August 1797. Zitiert nach Semley: To Live and Die, Free and French, S. 74. [Ph. H.]

که در سال ۱۷۹۶ در چارچوب کمیسیون غیرنظامی سوم بار دیگر به مستعمره فرستاده شد. بی‌درنگ پس از رسیدن‌اش، این فرانسوی که بردگان پیشین او را همچون قهرمان آزادی می‌ستودند، بیانیۀ کپ *Proclamation du Cap* را انتشار داد. در این بیانیه او به‌ویژه آموزش را به‌عنوان هدف آزادی‌ماندگار و برای نقش آینده به‌عنوان شهروند فرانسوی برجسته کرد. اکنون ترجمۀ این نوشته به زبان کریول جالب است. جزئی‌های تعیین‌کننده در ترجمه تغییر داده شده است. بر پایه این تصحیح‌ها نه‌تنها می‌توان برنامه‌های آموزشی را که سوتونکس و لوورتور طبق الگوی انقلابی‌ها در متروپول آغاز کردند، دقیقاً توضیح داد، بلکه نیز می‌توان به آگاهی‌هایی دست یافت که آیا و تا چه اندازه روند توسعه انقلاب در ترجمۀ آرمان‌های فرانسوی انقلاب تاثیر داشته است. همچنین درگیری‌های بنیادی میان آن آزادی که بردگان پیشین در سطح ایدئولوژیک در برابر متروپول می‌طلبیدند، و این خواست به‌نوعی رأفت «پدرسالارانه» که انقلابی‌های فرانسوی برای سیاهان آزاد در نظر گرفته بودند، پدیدار می‌گردد. مترجمان با متن‌هایی که به زبان فرانسه در دسترس‌شان گذاشته شده بود، آشوبگرانه [رادیکال، انقلابی-م] برخورد کردند و محتوا را در جزئیات و در واقع به شیوه‌ای روشن‌گرانه و آگاه‌کننده تغییر دادند.^{۲۵۱}

سوتونکس در متن خود بر ادعای خویش در رساندن آزادگان نو به آزادی تاکید می‌کند. فقط زیر فرمانروایی او آنها می‌توانند به‌عنوان شهروندان آزاد شده به‌دست جمهوری فرانسه با حقوق و وظایف خود آشنا شوند. او برده‌داری را همچون ننگ اخلاقی که اکنون مردمان سنت‌دومینگو به‌دست جمهوری از آن رها شده‌اند، نکوهش می‌کند. بنابراین کمیسر غیرنظامی می‌خواهد بگوید که آزادی داده شده، جلوه‌ای از اراده قدرت استعماری فرانسه است. تنها فرانسه است که همه انسان‌ها را صرف‌نظر از رنگ پوست‌شان شهروند برابر اعلام کرده است.

²⁵¹ Joseph-Gabriel: *Creolizing Freedom* (2015), S. 112.

ترجمه نقش پشتیبانِ آزادی و برابری را به فرانسویان می‌دهد. در پاراگرافی که سوتونکس آزادی تازه به دست آمده را ستایش می‌کند، ترجمه از سلسله‌مراتبِ طبقاتِ مختلف انتقاد می‌کند و «سرنگونیِ سیستمِ نژادپرستی و اختلافِ طبقاتی» را درخواست می‌کند.²⁵² نسخه‌ی کریولی بنابراین نه تنها به سیستم اسیریِ مردمان آفریقایی تبار که بر پایه‌ی نژادپرستی استوار بود می‌تازد، بلکه ایدر همچنین ریشه‌ی نابرابریِ نوپدیدِ اجتماعی را که در مستعمره شروع به توسعه می‌کرد، نیز می‌بیند.

بنابراین نسخه‌ی کریولیِ بیانیه در برخی نکته‌ها هنوز رادیکال‌تر از آن است که سوتونکس در آن زمان بود. اگرچه بسیاری از شهروندانِ نو از ضرورتِ آموزشی که به آنان توانایی می‌بخشد که با حقوق و وظایف خویش در جایگاهِ یک شهروند آشنا شوند، آگاه بودند، ولی آنها نمی‌خواستند به موضوعی از «سیاستِ رأفت» تبدیل شوند. برخلافِ منافع فرانسه، آنها نمی‌خواستند با این کار خود را به متروپول نزدیکتر کنند. یادگیریِ خواندن و نوشتن باید برای نسلِ جوانِ شهروندانِ سنت-دومینگو این فرصت را آماده سازد که، «به دانش و حقیقت خویش دست یابند.»²⁵³ تنها در لو-کپ *Le Cap* هشتصد کودک در یک مدرسه دولتی به آموزش دست یافتند.²⁵⁴ همان‌طور که لورن دوبوآ Laurent Dubois بازشناخت، اندیشه‌ها و انسان‌ها از راه بازتابِ رسا و پیوسته صداهای و آرمان‌ها از فراز اقیانوسِ اطلس، رادیکال‌تر می‌شدند. بدین‌سان آنها معنای سراسر تازه‌ای از جمهوری، از آنچه که در سال ۱۷۹۱ در فرانسه می‌خواستند انجام دهند، پدید آوردند.

همچنین لوورتور برنامه آموزشی خود را آغاز کرد. ولی تمرکز او به نظر می‌رسد بیشتر بر پایه‌ی یک نوع تعلیم و تربیتِ همساز با آیین کاتولیکِ آزادگانِ نو استوار باشد. در مقایسه با

²⁵² Joseph-Gabriel: *Creolizing Freedom* (2015), S. 116.

²⁵³ Joseph-Gabriel: *Creolizing Freedom* (2015), S. 117.

²⁵⁴ Gainot: *The Republican Imagination* (2009), S. 285; Dubois: *Avengers* (2004), S. 202.

سوتونکس جمهوری خواه شاید این موضوع یکی از نکته‌های مرکزی اختلاف بود.^{۲۵۵} درحالی که برای کمیسر غیرنظامی مهم بود که زیر رهبری او آزادی را همچنین به‌طور پایدار حفظ کنند، با بدگمانی می‌دید که لوورتور نیروهای خود را در آماده‌باش نگه‌می‌داشت و مواضع مرکزی را با مردان زیر فرمان خود اشغال می‌کرد. در اوت ۱۷۹۷ لوورتور نامه‌ای به سوتونکس نوشت و از خدمات او در آزادسازی بردگان سپاسگزاری کرد. اکنون زمان آن رسیده که او مستعمره را برای گزارش از آنچه که در آنجا تجربه کرده است به مقصد فرانسه ترک کند. چند روز بعد سوتونکس سنت-دومینگو را ترک کرد، ولی در متروپول هم همچنان پشتیبان براندازی برده‌داری باقی ماند. اکنون راه برای توسان لوورتور و تصور او از جامعه مستعمراتی بدون برده‌داری، باز بود.

نظم نو استعماری: آزادی، برابری، کار *Liberté, Egalité, travailler*

در دهم مه ۱۸۰۱ توسان لوورتور قانون اساسی سنت-دومینگو را امضا کرد. تفسیری از بن نوپدید از اعلامیه *Déclaration* که ادعای آن را در چشم‌اندازهای بسیاری رادیکال [بنیادی و ریشه‌ای] کرد. تحت شرایط استعمار وقت می‌بایست نظمی بر پایه آزادی و برابری بنیاد گردد.

لوورتور برای چهارم فوریه ۱۸۰۱ - هفتمین سالروز فروپاشی برده‌داری - مجلس مؤسسان قانون اساسی را فراخوانده بود. دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های گذشته در پیامد خیزش بردگان باید اکنون در یک قرارداد-اجتماعی جدید استعماری گنجانیده شود. باید حقوق و وظایف مردمانی که در سنت-دومینگو می‌زیند، تعریف شود. ژولین ریموند که دو سال پیش از طرف ناپلئون، همچنین برای بازسازی اقتصاد پلانتاژی به مستعمره گسیل شده بود به کمیته

²⁵⁵ James: *Schwarze Jakobiner* (1984), S. 278; Popkin: *Concise History* (2012), S. 82. در مرحله آغازین انقلاب فرانسه قانون اساسی مدنی روحانیان یکی از موضوع‌های تعیین‌کننده کشمکش بود و به جدایی انجامید.

[موسسان] تعلق داشت. در میان مردانِ مجلس کسی از بردگانِ پیشین نبود. «وابستگانِ نخبگانِ کهنه از سنت-دومینگو، کسانی که به سبب داراییِ خویش امتیازِ آموزش و پرورش را در دست داشتند، به نخبگانِ نوپدیدِ سیاسی تبدیل شدند که پیرامونِ توسان لوورتور گرد آمدند.»^{۲۵۶} این سند باید بر روی ویرانه‌های سنت-دومینگوی کهنه نظمِ نوِ استعماری را بنیاد کند. حقوقِ بشرِ انقلابِ فرانسه به سود کلان-مزرعه‌دارانِ سیاه به شیوهٔ خودسرانه [به این نظم نو] انتقال داده شد. اکنون پرسشِ (ناگفته) این بود که: سنت-دومینگوی آینده به‌عنوان مستعمرهٔ فرانسه چه راهی را باید پیماید؟

بند سوم تا پنجم قانون اساسی پایه‌های این نظم [اجتماعی] را تعیین می‌کند. در عین حال، این بندها، بندِ نخستِ اعلامیهٔ ۱۷۸۹ را که آزادیِ انسان بالاتر از حق مالکیت است، رادیکال می‌کند. در قلمرو سنت-دومینگو برده‌داری ممنوع شد: «همهٔ انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند، آزاد زندگی می‌کنند و آزاد و به‌عنوان فرانسوی می‌میرند.»^{۲۵۷} بدین‌سان باید همهٔ بردگانِ پیشین شهروندانِ فرانسه شوند که برای سنت-دومینگو مجمعِ عمومیِ خود را انتخاب کنند. بند سوم و چهارم همانا رادیکال‌ترین بندهای قانون اساسیِ زمان‌اند. این بندها هرگونه تبعیض بر پایهٔ رنگِ پوست را ممنوع می‌کنند. پیش از انقلابِ کلان-مزرعه‌دارانِ کریولی به‌طور فزاینده از داشتنِ شغلِ محروم می‌شدند. اکنون همه باید — (بی‌هیچ توجه به رنگ پوست) — اجازه داشته باشند کسب و کار یکسانی را دنبال کنند. این امکان، که بتوانند هر نوع کاری را انجام دهند، باید تنها بر پایهٔ دانایی و توانایی بنیاد شده باشد. از سوی دیگر شهروندِ توانای سنت-دومینگو باید پلاتاژها را کشاورزی کند و سربازان باید از این آزادی دفاع کنند. باید به آن پرداخته شود که تا چه اندازه انتخابِ شغل به‌وسیلهٔ قانون اساسی محدود شد.

²⁵⁶ Dubois: Avengers (2004), S. 242.

²⁵⁷ قانون اساسی در Dubois: Constitutional Documents (2013), S. 53-61. چاپ شده است. در ادامه بندهای مربوط بدون شمارهٔ صفحه بازگفته می‌شود.

حکومت قانون باید از همه شهروندان پاسداری کند، از این پس هیچ کس نباید بدون محاکمهٔ بسامان مجازات شود: «قانون برای همه یکسان است، چه به‌عنوان پادافره و چه به‌عنوان پاسداری». در متن قانون اساسی به شکنجه اشاره نمی‌شود و بنابراین آشکارا ممنوع نمی‌شود. بند سیزدهم مالکیت را به حق مقدس بالا می‌برد؛ تنها مالکیت بر انسان ممنوع است.

تا اینجا نکته‌های اساسی نظم نو. قانون اساسی در بارهٔ زندگی و کار آزادگان نو چه می‌گوید؟ در اینجا سودمند است که نشان دهیم، تاچه اندازه نظم کهنهٔ سیستم پلاتاژی می‌بایست تحت شرایط نو بازسازی شود. بند چهاردهم و پانزدهم پلاتاژها را به‌عنوان قلب اقتصاد استعماری تعریف می‌کند. آنچه اکنون جالب است پایه‌های ایدئولوژیک این نظم است.

در بند پانزدهم، پلاتاژها («واحه آرامش» [sic]) نامیده می‌شوند که دهقانان، کارگران زن و مرد در یک سیستم پدرسالار روی آن کشت و زرع می‌کنند. همهٔ آنها بخشی از خانواده‌ای به شمار می‌آیند که سرپرست آن و هم‌زمان مالک زمین، باید پدر خانواده باشد. بازده چنین کشتزاری باید در میان همهٔ عضوهای خانواده تقسیم شود. برای تضمین رشد پایدار در جزیره، برای ساکنان پلاتاژها ممنوع است که بی‌اجازهٔ رسمی در جای دیگری جویای کار شوند. در میان فاکتورهایی که به‌عنوان خطری برای آسایش کلنی محسوب می‌شوند، به‌روشنی از فروپاشی چنین خانواده‌ای نیز نام برده می‌شود. خانواده به‌عنوان هستهٔ بنیادی نظم نو به حساب می‌آید، رفاه و آسایش آن وظیفهٔ مرکزی اجتماعی است. برخلاف جمهوری فرانسهٔ سال ۱۷۹۳، که جدایی از همسر را بر پایهٔ درخواست زن نیز اجازه می‌داد، در اینجا آشکارا ممنوع می‌شود. (بندهای نهم و دهم) بنابراین آیین کاتولیک به‌عنوان تنها شکل به‌جای آوردن آیین‌های دینی پذیرفته می‌شود. لوورتور مراسم آیین وودو Voodoo را به شدت ممنوع کرد و تحت پیگرد قرار داد. مراسم وودو مکان‌های توطئه و ایستادگی شمرده می‌شد. طبق

فرمان او، دسالین ده‌ها تن از پیروان این فرقه را کُشت. ولی این کار - مانند بسیاری از حاکمان هائیتی که تا سال‌های پایانی سده بیستم برضد وودو عمل می‌کردند - مانع شرکت خود او در چنین مراسمی نشد.

این آیین‌نامه‌ها قانون‌های فتودالی را به یاد می‌آورد که اندکی پیش در فرانسه به‌دست انقلاب کنار گذاشته شد. بردگان پیشین در مستعمره ناگزیر بودند، «برای آنکه از آزادی خود دفاع کنند، آزادی خود را تابع دولت تازه سازند.»^{۲۵۸} فیشر Fischer ادعا می‌کند که درست به این دلیل که پرسمان نژاد *race* تا این اندازه برجسته شد، مسئله آزادی و برابری به حاشیه رفت.^{۲۵۹} بعلاوه این موضوع به آنجا منجر شد که در جرگه پیرامون لوورتور گفتگوهای مشخصی برای خرید برده از جامائیکا انجام گرفت، برای آنکه اینان در سنت-دومینگو به‌عنوان کارگر مزدبگیر آزاد مشغول به کار شوند، و از بازرگانان پرس‌وجو کردند که دهقانان را از آفریقا به‌عنوان کشتکار «وارد کنند».^{۲۶۰}

تصور لوورتور این بود که فقط یک مستعمره ثروتمند آزادی بردگان پیشین را به‌طور ماندگار تضمین خواهد کرد. شاید این ارزیابی درستی بوده باشد که متروپول هر نوع گسست یا چشم‌پوشی از اقتصاد پلاتتازی را آن‌طور که پیش از خیزش بردگان در سنت-دومینگو انجام شد، نمی‌توانست بپذیرد. همچنین ممکن است سودهای هنگفت سودآورترین مستعمره جهان آن زمان او را فریفته باشد؛ و این نه‌تنها برای آنکه بودجه سازوبرگ ارتش را تامین کند، بلکه برای آنکه رفاه جمعیت را نیز افزایش دهد.^{۲۶۱} این مستعمره باید با اصول تعیین شده به‌وسیله قانون اساسی، باز هم بخشی از اقتصاد مستعمراتی جهانی باقی بماند. فرماندار از نظر سیاست داخلی و همچنین -خارجی تلاش می‌کرد هرگونه تصمیمی را پیرو شخص خود سازد.

بند بیست‌وهشتم، لوورتور را به‌عنوان فرماندار مادام‌العمر برمی‌گزیند. تصمیم‌های مهم در

²⁵⁸ Dubois: *Avengers* (2004), S. 245.

²⁵⁹ Fischer: *Modernity Disavowed* (2005), S. 263.

²⁶⁰ Bell: *Toussaint Louverture* (2007), S. 211.

²⁶¹ Blackburn: *American Crucible* (2013), S. 204.

مستعمره فقط با تایید شخص او می‌توانست اتخاذ شود. او به‌تنهایی می‌توانست «همهٔ قانون‌ها را امضا و اعلام کند، همهٔ تصمیم‌های اداری و ارتشی را کنترل کند و بر اجرای آیین‌نامه‌های کار و تجارت نظارت کند».^{۲۶۲} ارتش بنیادِ قدرتِ او را تشکیل می‌داد. نه تنها در صورتِ مرگِ او باید والاترین ژنرالِ ارتش کاروبار دولت را به عهده بگیرد، بلکه بند ۵۲ تعیین می‌کند که ارتشی‌ها وظیفه دارند اطاعت کنند و اجازه ندارند فرمان‌ها را زیر سؤال ببرند. افزون‌براین این ماده تصریح می‌کند که نیروهای مسلح می‌توانند برای برپا نگه‌داشتن نظمِ عمومی و دفاع از مستعمره بسیج شوند. بند ۵۵ مسئولیت آسایش و نظم مستعمره را به پلیس واگذار می‌کند. بنابراین لوورتور بر آن بود که با قدرتِ نظامی سیستمِ پلاتاژی را زیر سلطهٔ خود اعمال کند. این کار در آن زمان تلاشِ شگفت‌آوری نبود. فراسوی اقیانوسِ اطلس، ناپلئون پس از کودتای هجدهمِ ژوئیه با قانون اساسی ۲۵ دسامبر ۱۷۹۹ خود را کنسول نامید و اختیاراتِ گسترده‌ای را زیر رهبریِ شخص خود گرد آورد. قانون اساسیِ لوورتور نیز بی‌گمان باید به‌عنوان واکنشی در برابر آن خوانده شود.

زمانی که فرماندار تلاش می‌کرد در سیاستِ داخلی همه چیز را تحت کنترل خود درآورد، می‌کوشید در سیاستِ خارجی نیز روش خود را دنبال کند. گرچه بندِ یکم، سنت-دومینگو را هنوز بخشی از فرانسه می‌دانست، ولی می‌توان گرایش‌های روشنی را بازشناخت که لوورتور به‌طور روزافزونی به عملکرد خودمختارِ مستعمره در صحنهٔ جهانی دلبستگی نشان می‌داد. در این زمینه در سال ۱۷۹۹ لوورتور درخواستی برای رئیسِ جمهوری آمریکا جان آدامز فرستاد، مبنی بر این که در ایالتِ جنوبِ شورشی برپا شده است که برای همهٔ دولت‌ها نفرت‌انگیز است. ایالاتِ متحده باید با کشتی‌های خود برضدِ این «دزدان دریایی» عمل کند. آدامز استدلال‌های فرماندار را پذیرفت و نیروی دریایی آمریکا بندرگاه‌های ایالت جنوب را محاصره کرد. در پی‌آمدِ قانون اساسی سال ۱۸۰۱، لوورتور کوشید این رابطه‌ها را فراتر

²⁶² Dubois: Avengers (2004), S. 245.

گسترش دهد، زیرا او در ایالاتِ متحده شریکِ تجاریِ مناسبی می‌دید. برعکس، فرانسه برای او همواره همبازِ کمتر سودمندی به نظر می‌رسید. هم درونمایه و هم شکلِ اعلانِ قانون اساسی در مستعمره و در متروپول به برخی ناخوشنودی‌ها دامن زد. خبر به هفته‌ها وقت نیاز داشت تا به آنسوی اقیانوس اطلس برسد و هنایشِ آن در اروپا ماه‌ها دیرتر تلخیِ خود را نشان می‌داد. در برابر، در سنت-دومینگو واکنش به قانون اساسیِ لوورتور بی‌درنگ بود.

نوهٔ لوورتور، موییز Moïse، که همانا او را در روزگارِ بردگی به فرزندی پذیرفته بود، در سال ۱۸۰۱ یکی از نیرومندترین ژنرال‌های جزیره شمرده می‌شد. او فرماندهیِ والای لشکرِ ایالتِ شمال و همچنین وظیفهٔ نگهبانی از تولید در پلاتاژها را به عهده داشت. برخلافِ دسالین او «کمتر سنگدل» به شمار می‌آمد. تولید در شمال از دیگر بخش‌های جزیره کمتر بود، هرچند اینجا زمانی مرکزِ اقتصادیِ جزیره بود.^{۲۶۳} او همچنین قطعه‌زمین‌های کوچکی به درجه‌داران و سربازانِ ساده فروخت که با این کار برضدِ فرمان لوورتور، مبنی براینکه مجموعه-پلاتاژهای تمرکز یافته را یکپارچه نگه‌دارند، عمل کرد. «افزون براین موییز از قانون اساسی ۱۸۰۱، به‌ویژه از بندِ مربوط به واردکردن آفریقاییان به عنوان برده نگران بود.»^{۲۶۴}

در ماه‌های پیش از آن، مقاومتِ منفی علیه سیستمِ کار زیر رهبری لوورتور وجود داشت. زمینِ جزیرهٔ هیسپانیولا بارآور است، سه ماه کار بر روی زمین می‌تواند نیازمندی‌های زندگی را برای سراسر سال تامین کند. به‌ویژه در بخشِ در گذشته اسپانیایی جزیره هنوز زمینِ آزاد فراوان بود و بردگانِ پیشین به کوه‌ها عقب نشینی می‌کردند که در آنجا در انجمن‌های کوچکِ روستایی زندگی کنند. ارتش می‌کوشید، برضد این کار پیش برود و به این دلیل با جمعیتِ عادی به‌طور فزاینده در کشمکش بود. پایانِ اکتبر ۱۸۰۱ ایستادگی به شورشِ آشکار تبدیل شد. زمان برای شورش خیلی خوب انتخاب شده بود و در روند اولیهٔ خود آغاز انقلاب ۱۷۹۱ را به یاد می‌آورد. در ۲۹ اکتبر ۱۸۰۱ دسالین زناشوییِ خود را با ماری کلر هُیروز Marie-

^{۲۶۳} در سال ۱۸۰۰ تولیدِ مستعمره کمابیش یک‌چهارم حجم پیشا-انقلابی بود.

^{۲۶۴} Dubois: Avengers (2004), S. 247.

Claire Heureuse، کریولی که به‌عنوان پرستار از شورشیان پشتیبانی کرده بود، جشن گرفت. این جشن صد هزار لیور *Livres* هزینه برداشت و در محل رودخانه کوچک Petite Rivière در ایالت غرب برپا شد. لوورتور نیز در آنجا حضور داشت؛ فقط آنری کریستوف Henry Christophe و موییز به‌عنوان تنها ژنرال‌های مهم در جشن شرکت نکردند. تا به امروز روشن نیست که آیا نوّه فرماندار در برنامه‌ریزی شورش دست داشته است یا نه. به پیروی از گزارش‌های شاهدان عینی، شورشیان باید شعار داده باشند: «ژنرال موییز از ما پشتیبانی می‌کند - مرگ بر سفیدان»^{۲۶۵}. ولی این شورش ناموفق ماند. آنری کریستوف در ظرف چند روز موفق شد، کنترل بر اوضاع را دوباره برقرار سازد.

در گفتگوهای آینده در باره این شورش، کریستوف و دسالین بودند که موییز را به سردستگی شورش متهم کردند و از لوورتور خواستند که از شر او خلاص شود. فرمانده کل شمال، موییز، به مرگ محکوم شد. هنگام اعدام، موییز خود فرمان تیراندازی داد. این پرده [اپسود]، نخستین نشان درگیری‌های درونی رژیم نظامی است که تاریخ هائیتی را همچنین پس از استقلال آن سرزمین رقم زد. ولی هنوز لوورتور حاکم بی‌چون و چرای مستعمره فرانسوی بود که دولت نظامی خود را گسترش داد و دست به هرکاری زد که اقتصاد پلاتاوی را دوباره سودآور سازد. درحالی که فرماندار مادام‌العمر موفق شد قدرت خویش را استوار سازد، بار دیگر رویدادها در متروپول و در ایالات متحده بودند که راه را به سوی واپسین مرحله انقلاب هائیتی هموار ساختند. ناپلئون در تلاش‌های لوورتور حاکمیت جمهوری فرانسه بر سنت‌دومینگو را در خطر می‌دید و جان آدامز هم دیگر رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا نبود.

²⁶⁵ Bell: Toussaint Louverture (2007), S. 207.



ژان ژاک دسالین - ویکیدیا Jean-Jacques Dessalines

۸. نبرد هائیتی برای استقلال [خود سالاری]

در اکتبر ۱۸۰۱ ناپلئون از قانون اساسی تازه لوورتور باخبر شد. اگرچه این به معنای اعلام استقلال نبود و وفاداری به فرانسه را آشکارا نشان می‌داد، برای ناپلئون در بردارنده «چیزهایی که در جهت خلافِ غرور و حاکمیت مردم فرانسه در جریان است» بود.^{۲۶۶} برای ناپلئون هیچ فردی از مردان رنگین‌پوست در دستگاه حاکمیت پذیرفتنی نبود و برای او سیستم برده‌داری در بهره‌برداری از پلاتاژها یک ضرورت بود. به همین دلیل همسر او ژوزفین دو بوآرنه Joséphine de Beauharnais او را تشویق کرد که برده‌داری را دوباره برقرار سازد، زیرا پلاتاژ نیشکر خانوادگی‌اش در مارتینیک بدون کار بردگان قابل بهره‌برداری نبود. بنابراین ناپلئون می‌خواست همه نیروی خود را به کار گیرد که مستعمرها بار دیگر فقط زیر سلطه سفیدان فرانسوی درآیند. به نظر می‌رسید شرایط کلی سیاسی به نفع او بوده باشد. به‌تازگی با انگلیسی‌ها صلح کرده بود و در ایالات متحده توماس جفرسون برده‌دار جانشین جان آدامز دوست نامه‌ای لوورتور و طرفدار الغای برده‌داری، شده بود.

ناپلئون برای بازسازی برده‌داری در سنت-دومینگو ناوگان سترگی به آنجا گسیل کرد. فرانسوی‌ها در مستعمره با ایستادگی سرسختی روبه‌رو شدند که نتوانستند آن را تنها با نیروی نظامی سرکوب کنند. از این طریق که آنها از هیچ کاری برای بازی دادن رهبران گوناگون انقلابی‌ها در برابر هم فروگذار نکردند، کوشیدند دوباره کنترل جزیره را به دست آورند. ولی دسالین موفق شد، گروه‌های مختلف را یکپارچه سازد و بدین‌وسیله پدر پایه‌گذار ملت *Nation* هائیتی شود.

^{۲۶۶} نامه ناپلئون به توسان لوورتور ۱۸ نوامبر ۱۸۰۱. نقل قول از آریستید Aristide: اسناد Documents (۲۰۰۸)، ص. ۶۸-۶۲، ص. ۶۳.

ترفند اروپاییان

ناپلئون سرفرماندهی تا آن زمان بزرگترین عملیات نظامی آنسوی دریای اروپایی را به باجنق خود شارل لکلیر Charles Leclerc واگذار کرد. به لکلیر فرمان داده شد که «همه ژنرال‌های سیاه» را به فرانسه دیپورت کند و حاکمیت فرانسه را بازسازی کند. «جز این دیگر کاری از دست ما ساخته نیست و مستعمره بزرگ و شگفت‌انگیز برای همیشه یک آتشفشان برجا خواهد ماند و به سرمایه‌داران، استعمارگران و بازرگانان اعتماد نخواهد کرد.»^{۲۶۷} در چهاردهم چهاردهم دسامبر ۱۸۰۱، ۲۱ هزار و ۱۷۵ تن از سربازان ناپلئون سوار کشتی‌ها شده به آنسوی اطلس حرکت کردند؛ در میان آنها کهنه‌سربازان باتجربه‌ای بودند که از ده سال پیش در میدان‌های جنگ اروپا و آفریقای شمالی برای فرانسه جنگیده بودند. اکنون وظیفه داشتند مروراید آنتیل را پس بگیرند. صداهای بدخواه همچنین ادعا کردند که ناپلئون می‌خواست این مردان را سرگرم کند که از بی‌حوصلگی در پایتخت او دست به ناآرامی‌ها نزنند.^{۲۶۸}

وقتی لوورتور از شبه جزیره لیمون Limon به ناوگان بزرگ جنگی [Armada] نظر افکند، گویا گفته بود: «تمام فرانسه به سنت-دومینگو می‌آید [...] آنها می‌آیند که انتقام بگیرند و سیاهان را دوباره به بردگی وادارند.»^{۲۶۹} در آغاز دسامبر نخستین خبرها در باره سفر لکلیر به سنت-دومینگو رسید، شایع شده بود که در گوادلوپ Guadeloupe و مارتینیک Martinique برده‌داری دوباره برپا شده است. بار دیگر مردم آماده دفاع از آزادی خود شدند.

لوورتور در این میان راهبر دوگانه‌ای را دنبال می‌کرد. او راهکار دیپلماتیک را ترجیح می‌داد و در عین حال خود را برای نبرد آماده می‌کرد. همه فرماندهان شهرهای ساحلی دستور

²⁶⁷ Dubois: Avengers (2004), S. 255. نامه ناپلئون به چارلز لکلیر. یکم ژوئیه ۱۸۰۲.

²⁶⁸ Bell: Toussaint Louverture (2004), S. 223.

²⁶⁹ Zitiert nach Popkin: Concise History (2012), S. 121.

گرفتند که از لنگرانداختن کشتی‌های جنگی جلوگیری کنند. در همان زمان تلاش کردند که مستعمره را سرزمینی بارور و شکوفا نشان دهند.

در سوم فوریه ۱۸۰۲ ژنرال روشامبو Rochambeau با نیروهای خود در فورت لیبرته Fort Liberté پا به خشکی گذاشت. این نیروها در چندین جای به‌طور همزمان به کشتار جمعی دست زدند که بسیاری کشتارهای دیگر را در پی داشت. این کشتارها آغازگر جنگ استقلال‌هاییتی و همچنین خونین‌ترین مرحله انقلاب بود. مرزهای درگیری جنگ اکنون بیش از پیش به‌وسیله مقوله نژاد *race* تعیین می‌شد. «برای نزدیک به یک دهه، صلح شکننده‌ای میان سربازان سفید و سیاه که پایه‌پای هم خدمت کرده بودند، برقرار بود». اکنون رنگ پوست به مقوله تعیین‌کننده سیاسی تبدیل شده بود.^{۲۷۰}

زمانی که در برخی منطقه‌ها یگان‌های لوورتور ناگزیر شدند بی‌ایستادگی بسیار تسلیم شوند، لوورتور کوشید با بسیج کامل در برابر برپایی دوباره برده‌داری ایستادگی کند. مردم از شهرها عقب نشینی کردند و آنها را به آتش کشیدند. لوورتور به دسالین فرمان داد: «همه چیز را آتش بزن و نابود کن، تا همه کسانی که آمده‌اند ما را دوباره به بردگی وادارند، در برابر چشمان‌شان جهنمی را ببینند که سزاوار آن‌اند.»^{۲۷۱} سربازان دسالین توانستند مارش پیروزی تجاوزگران را متوقف سازند. مانند نخستین سال‌های انقلاب، تاکتیک چریکی جنگاوران بومی کار را بر ژنرال‌های فرانسوی دشوار می‌کرد. یکی از جنگ‌های سرنوشت ساز پیرامون برج و باروی کرت-آپرو *Crête-à-Pierrot* که بریتانیایی‌ها هنگام اشغال نظامی خود در آنجا ساخته بودند، رخ داد. هرچند فرانسویان در این نبرد پیروز شدند، ولی این تنها یک پیروزی ظاهری بود. چنین گزارش می‌شود که بردگان پیشین در زمان محاصره سرودهای مارسلیزه *Marseillaise* و دیگر ترانه‌های میهن‌پرستانه می‌خواندند. وقتی سربازان این ترانه‌ها را شنیدند، باید از افسران خود پرسیده باشند، آیا این مردم ابزار سیاست‌های غیراخلاقی‌اند. دست‌کم این

²⁷⁰ Dubois: *Avengers* (2004), S. 270.

²⁷¹ Toussaint *L'Ouverture*: در هشتم فوریه ۱۸۰۲ به دسالین. Aristide: (2008), S. 75 f.

تصور به دست می‌آید که سربازان اگرچه بیشتر از ده سال بود که برای جمهوری می‌جنگیدند، اکنون احساس می‌کردند که از بالادستان و ناپلئون به آنها خیانت شده است. به‌هررو برخی از سربازان، در میان آنها به‌خصوص دسته‌های داوطلب لهستانی و آلمانی که با انگیزه آرمان‌گرایی انقلابی پیش از این به ارتش فرانسه پیوسته بودند، گردان‌های خود را رها کردند و به رزمندگان آزادی پیوستند.^{۲۷۲}



Battle of Crête-à-Pierrot of the Haitian Revolution:
4–24 March 1802; by August Raffet; ویکیپدیا

بار دیگر بن‌بستی نظامی پدید آمد. هر دو سو در جستجوی ابزاری بودند که درگیری‌ها را فراسوی خشونت نظامی حل کنند. لکلر موفق شد آتری کریستوف را با نامه‌ای به پیوستن به خود برانگیزاند، بدین طریق که توانست او را وادار کند از گویا بلندپروازی بیش از حد لوورتور فاصله بگیرد. لکلر کامیاب شد آزادگان نو را متقاعد کند که او خود بهتر از لوورتور می‌تواند براندازی برده‌داری را تضمین کند. بدین سان شمار پشتیبانان قدرتمند لوورتور پیوسته

²⁷² Dubois: *Avengers* (2004), S. 273.

کاهش می‌یافت. علاوه بر این لکِبر با نگرانی برای باجناقِ خود ناپلئون در فرانسه نوشت، گزارش‌هایی در بارهٔ ماموریت او پخش شده است که می‌تواند اعتبار او را در نزد سربازان سیاه کاهش دهد. «در اینجا همه از آزادی و برابری سخن می‌گویند». هیچ چیز نباید نوشته شود که این دیدگاه را زیر پرسش ببرد. ژنرال‌ی که بخواهد برده‌داری را دوباره برپا کند، در اولین فرصت پیروان خود را از دست خواهد داد. نخست همه چیز با نتیجهٔ برابر هر دو سو پایان یافت.

در همان هنگام که نیروهای استعماری از طریق بیماری‌های گرمسیری و ضربه‌های تاکتیکی چریکی همواره نزارتر می‌شدند، ژنرال‌های پیرامونِ لوورتور از اینکه پیوسته از نو به نیروهای فرانسوی حمله کنند، خسته شده بودند. هر دو طرف نتوانستند کشمکش‌ها را دراز مدت به سود خویش پایان دهند.

در ششم ماه مه لوورتور در پی سازش با لکِبر بود. قرار شد در یک مهمانی در بارهٔ جزئیات گفتگو کنند. گویا فرماندار موفق شد شرایطِ پیمان را به ژنرال فرانسوی دیکته کند. درحالی‌که پایداری اقتصاد پلاتاژی برای هر دو طرف کاملاً روشن بود، لوورتور در یک نکتهٔ بسیار مهم پیروز شد. یگان‌های سیاهان در سنت-دومینگو خلع سلاح نشدند. بدین‌سان او بار دیگر توانایی خود را در برقراری موازنه میان منافع متروپول و منافع بردگان پیشین نشان داد. از یک سو سربازان متروپول را آرام کرد، ولی از سوی دیگر همچنین به‌زور کاری نکرد که ایستادگی در برابر این قدرت یکسره سرکوب شود. در کوه‌ها هنوز هم باندهای بی‌شماری وجود داشتند که بدون کنترل ژنرال‌های بزرگ سیاه مقاومت می‌کردند. اگر ناپلئون نیروی کمکی به مستعمره بفرستد، آنها ستون ایستادگی در برابر آغاز دوبارهٔ برده‌داری خواهند بود. حتا لکِبر هم موفق نشد دسالین و لوورتور را علیه یکدیگر فریب دهد.

در هفتم ژوئیه ژنرال برؤنه Brunet توانست لوورتور را به دام اندازد. فرماندار همیشه هشیار به این بهانه که باید در بارهٔ تازه‌ترین حرکت نیروهای نظامی گفتگو کنند، فریب خورد

و از پلانتاژ-اش بیرون آمد. بدون پشتیبانی نگهبانان شخصی‌اش به کمینگاهی وسوسه شد و به دست یگان‌های فرانسوی دستگیر شد که او را بی‌درنگ به کشتی‌ای در ساحل غربی آوردند. روز دیگر زن و فرزندان‌اش را نیز به‌زور سوار کشتی کردند و این خانواده را بی‌درنگ به فرانسه دیپورت کردند.

لوورتور به ناخدای کشتی گفت: «با سرکوب من، شما فقط تنه درخت آزادی سنت-دومینگو را قطع کرده‌اید؛ این درخت بار دیگر از ریشه خواهد رویید، زیرا که ریشه‌ها ژرف و بی‌شمارند.»^{۲۷۳} لوورتور درست می‌گفت. کمی بعد لکلیر به ناپلئون نوشت «نابود کردن توسان همه ماجرا نیست، در آنجا هنوز دو هزار رهبر دیگر هستند که باید آنها را از میان برد. [...] لازم است که همه سیاهان را در کوه‌ها نابود کنیم، زن و مرد را، تنها کودکان زیر دوازده سال باید از کشتن در امان بمانند [...] بدون این کار مستعمره هرگز آرام نخواهد گرفت.»^{۲۷۴} در همان هنگام که لوورتور در فرانسه زندانی بود، توفان واپسین فصل نبرد آزادی‌بخش در سنت-دومینگو می‌خروشید.

نبرد فرجامین

لوورتور در هنگام سفر به فرانسه پیشاپیش از ناپلئون درخواست عفو کرد. او اعتراف کرد که از دید حاکمیت فرانسه در باره مستعمره اشتباه کرده است، و قول داد که می‌خواهد اشتباه خود را جبران کند. علاوه بر این از کنسول یکم خواست به خانواده‌اش که با تلاش‌های او کاری نداشته است، آسیبی نرسانند.^{۲۷۵} نامه‌های او بی‌پاسخ ماند. لوورتور را به فورت دو ژو Fort de Joux آوردند. دژ کهنه‌ای در کوهستان ژورا Jura در مرز سوئیس، جایی که او را به مرگ حساب شده سرمایه‌دگی [هیپوترمی] سپردند.

²⁷³ Toussaint L'Overture zitiert nach Popkin: Concise History (2012), S. 126.

²⁷⁴ Leclerc zitiert nach Bell: Toussaint Louverture (2007), S. 265.

^{۲۷۵} نامه توسان لوورتور به ناپلئون از دوازدهم ژوئیه ۱۸۰۲، در Aristide: Documents (2008), S. 77-78.

با اینکه لوورتور درجهٔ ژنرالی از ارتش فرانسه داشت، به دستور ناپلئون بدون در نظر گرفتن جایگاه نظامی‌اش با او مانند یک جانی رفتار کردند. پیکر‌اش موضوعی برای محاسبات ریاضی شد، که بر پایهٔ آن می‌بایست فقط کمینه‌ای از نیازمندی‌های این مرد انقلابی برآورده شود. او نه تنها از خوراک و هیزم برای آتش، بلکه از هر چیزی برای زندگی کم داشت. او را از هرگونه تماسی با جهان بیرون بازمی‌داشتند. خواهش او برای آسان‌تر کردن شرایط زندان، مواد خوراکی بیشتر و کمک‌های دیگر رد شد. در جایی مانند کابینهٔ فیگورهای مومی نگهداری می‌شد. بیماری و سستی جسمانی او با نژادپرستی شبه علمی قانونی شد. به‌طور رسمی گفتند: «ترکیب فیزیکی یک مرد سیاه با یک اروپایی قابل سنجش نیست. من از فرستادن پزشک یا جراح برای او خودداری می‌کنم، این برای او بی‌فایده خواهد بود.»^{۲۷۶} در هفتم آوریل ۱۸۰۳ پزشکی مرگ لوورتور را تایید کرد. او به دنبال بیماری سینه پهلوی درگذشت. درحالی‌که رهبر نخستین جنبش استقلال‌طلبی آمریکایی لاتین در سیاه چال سرد و نمناک خود در ژورای فرانسه روزگار تلخ و دشواری را سپری می‌کرد، در گرمای نمناک و دم‌گیر گرمسیری نبرد تلخی برای سلطه بر سنت-دومینگو در توفش بود.

لوورتور با پیش‌گویی‌های خود، درست می‌گفت که او تنها رهبر جنبش نبوده است، بلکه در کوه‌های هیسپانیولا هزاران رهبر دیگر آماده بودند که فرانسویان را از جزیره بیرون رانند. از آغاز انقلاب صدها هزار تن از بردگان پیشین و جنگجویان دلیر به منطقه‌های کوهستانی سخت‌گذر و پرچنگل جزیره عقب نشینی کرده بودند. در آنجا به‌طور عمده خودکفا زندگی می‌کردند و می‌توانستند از زخمیان پرستاری کنند. پیش از هرچیز باید از فرماندار پیشین، لوورتور، سپاسگزار باشند که این ناسیون‌ها *nations* خوب مسلح بودند و بدین‌سان در موقعیتی نیز بودند که از آزادی خود کنشورانه دفاع کنند. پایگاه‌ها با یکدیگر خوب در پیوند بودند. مانند زمین‌ساقه [یا ریزوم *Rhizom*] در بلندی‌های سرزمین تپه‌سار گسترش یافته بودند.

^{۲۷۶} فرماندهٔ فورت دو ژو در ۳۰ اکتبر ۱۸۰۲ به وزارت دریایی. نقل قول از گوتارا Gutarra: Toussaint Louverture's Captivity at Fort de Joux (2015), S. 143.

در این رابطه شایسته است بار دیگر به نقش پُراج زنان انقلابی در درگیری‌های ستیزه‌جویانه در هنگام انقلاب نیز پرداخته شود. سندهای جداگانه‌ای وجود دارد که زنان نیز در کنش‌های جنگی شرکت می‌کردند. شمار آنان در همسنگی با مردان باید اندک بوده باشد. اگر پیش از انقلاب آشکارا مردان بیشتری در بردگی بودند، اما در نخستین سرشماری پس از استقلال دریافتند که زنان بخش بزرگتر جمعیت را تشکیل می‌دادند؛ چیزی که بی‌گمان به این بستگی داشت که مردان بسیاری در جنگ‌ها کشته می‌شدند.^{۲۷۷} یکی از پدیده‌های استثنایی در زنان باید سانیته بلر Sanité Bélair، آزاده کهن *ancienne libre* و رزمنده انقلابی، برای آزادی هائیتی بوده باشد. او در زمان لوورتور به درجه ستوانی رسید، ولی با آغاز جنگ استقلال زندانی دسالین شد که در آن زمان هنوز در کنار لکلر می‌جنگید. او به‌عنوان سرباز و ستوان [فرمانده] در دادگاه صحرایی محکوم و تیرباران شد. از ۲۰۰۴ میلادی تصویر او بر اسکناس ده-گوردی Gourde هائیتی چاپ شده است.



A woman in the Haitian Revolution: Sanité Bélair - Sandrine Berges.com

زنان، ماموران مخفی موفقی بودند که اطلاعات در باره حرکت نیروها را گردآوری می‌کردند و بدین‌سان کارهای مهم ارتشی را به‌گردن می‌گرفتند. در این کار بیشتر

²⁷⁷ Girard: *Rebelle with a Cause* (2009), S. 69.

پیش‌داوری‌های نژادپرستانهٔ استعمارگران اروپایی که توانایی‌های جنسی ویژه‌ای را به زنان کریولی نسبت می‌دادند، به سود آنان تمام می‌شد. به‌ویژه ژنرال روشامبو باید عاشق چنین «هنرهای اغواگرانهٔ گرمسیری» بوده و جشن‌های هرزگی بسیاری را با کل اندرونی برپا کرده باشد.²⁷⁸ زنان، به‌عنوان روسپی یا زنان بازار، می‌توانستند اطلاعات باارزشی گردآورند و فراتر دهند کنند. برای نمونه دسالین تنها بر پایهٔ اشاره‌ای از خدمتکار خود پژو Pageot، توانست از زندان فرار کند. بدین‌سان ابتدا ممکن شد که هائیتی را به سوی استقلال رهبری کند.²⁷⁹

زیر رهبری دسالین ایستادگی در برابر فرانسویان به‌خوبی سازماندهی شده بود. برخلاف دیپلماسی لوورتور، این بردهٔ سابق «گذشته از کاربرد پیاپی خشونت، رهبری بود که جنبشی که هم‌اکنون به جنگی تمام‌عیار توسعه یافته بود، به او نیاز داشت».²⁸⁰ دسالین نخستین کسی بود که موفق شد هر دو گروه «ناسفید» را یکپارچه کند و در کنار هم به جنگ سوق دهد. دیگر کسی از کلان‌مزرعه‌داران کریولی و بردگان پیشین به اروپاییان و وعده‌های رسمی-حقوقی آنان اعتماد نمی‌کرد. دسالین در جنگ‌ها به پدر بنیادگذار ملت هائیتی که امروز او را در فهرست قهرمانان ملی پیش از لوورتور جای می‌دهند، تبدیل شد.

از این پس یگان‌هایی که زیر رهبری دسالین بودند، نام «ارتش بومیان» بر خود نهادند. شهروندان هائیتی آینده به معنای واقعی بومی *Indigenous* نبودند. همانا پیشینهٔ این‌ها پس از تسخیر نخستین بار این سرزمین نابود شده بودند، به همین دلیل، ناگفته پیداست که انبوه آفریقایی‌ها برای کار بردگی در کشتزارها به‌زور به این جزیره آورده شده بودند. بلکه با این خود-نامیدن به نام «بومی»، می‌بایست میراث استعمار اروپا نفی و به وضعیت طبیعی پیشا-استعماری اشاره شود. پرچم سه‌رنگ با پرچمی از تنها دو رنگ جایگزین شد، «یکی سرخ و دیگری آبی، برای آنکه یکپارچگی سیاهان با جمعیت مردان رنگین‌پوست و برون داشت

²⁷⁸ Popkin: Concise History (2012), S. 23.

²⁷⁹ Girard: *Rebelle with a Cause* (2009), S. 64.

²⁸⁰ Popkin: Concise History (2012), S. 131.

سفیدان را نمادین کنند».^{۲۸۱} بدین سان همچین به گونه‌ای نمادین گسستِ فرجامین با متروپول و اصلِ حاکمیتِ سفیدان پیوسته تکمیل تر شد. همهٔ درگیری‌های داخلی - دست‌کم برای زمان کوتاهی - کنار گذاشته شد.

از بهار ۱۸۰۳، بریتانیای کبیر و فرانسه دوباره با یکدیگر در جنگ بودند. محاصرهٔ دریایی به‌وسیلهٔ نیروهای بریتانیایی و نیاز بی‌درنگ به سرباز در بیرون از سنت-دومینگو به سود شهروندان هائیتی آینده کار کرد. بزرگترین کشورگشایی نظامی آنسوی دریا در تاریخ اروپا با شکست روبه‌رو شد. در ماه نوامبر واپسین نبرد سرنوشت ساز به‌وقوع پیوست. یگان‌های به جای ماندهٔ فرانسوی تسلیم ارتش بریتانیا شدند.

در یکم ژانویهٔ ۱۸۰۴ دسالین اعلامیهٔ استقلالِ هائیتی را امضا کرد. کمتر از یکسال و نیم دیگر قانون اساسی هائیتی در بیستم مه ۱۸۰۵ به اجرا درآمد. هر دو سند، تجربهٔ استعماری و در پیامد آن نبرد آزادی‌بخش چهارده سالهٔ شهروندان هائیتی را بازتاب می‌دهند. متن‌ها انتقاد ژنرال‌ها به استعمار اروپا را بیان می‌کنند و فراتر از این می‌خواهند پایه‌های آزادی مردمان هائیتی را بنا نهند. اعلامیهٔ استقلال متهم می‌کند: پس از سرکوبِ دویست ساله و نویدهای آزادی دروغینِ فرانسویان، اکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که تنها یک دولتِ مختارِ خودی، آزادی شهروندانِ هائیتی را تضمین می‌کند. «سرانجام باید مستقل زندگی کنیم یا بمیریم.»^{۲۸۲} این متن از روی تجربهٔ نبردهای سال‌های پایانی نوشته شده است. اکنون دیگر نمی‌خواهیم با این «ملتِ دژخیمان» سروکار داشته باشیم. یعنی: «نام فرانسوی جزیره هنوز هم سرزمین ما را تعقیب می‌کند.» برای آنکه این پیوند را نیز گسسته باشیم، این کشور را از هیسپانیولا (در آن زمان بخش شرقی جزیره نیز در کنترل هائیتی‌ها بود) به هائیتی تغییر نام می‌دهیم، سرزمین تپه‌سار، همان‌گونه که روزگاری آراواک‌ها باید این جزیره را چنین نامیده باشند.

²⁸¹ Popkin: Concise History (2012), S. 133. پوپکین: تاریخ فشرده

²⁸² اعلامیهٔ استقلال هائیتیایی ۱۸۰۴. همهٔ نقل قول‌های این بخش از اعلامیه گرفته شده است. چاپ شده در: Dubois/Garrigus: Slave Revolution in the Carribean (2006), S. 191-196.

ولی نه تنها در این سطح زبانی می‌خواستند از گذشته استعماری بگسلند، بلکه اعلامیه ادامه می‌دهد، که «ما [شهروندان هائیتی] همه کسانی را که در فرانسه به دنیا آمده‌اند خواهیم گشت، اگر پاهای بزهکار خود را بر سرزمین آزادی بگذارد». در سال ۱۸۰۴ در پی آمدن این گفته‌ها چندین هزار فرانسوی که در هائیتی مانده بودند کشته شدند. دسالین نگران بود، اروپاییانی که در آنجا مانده‌اند شاید توطئه تازه‌ای علیه شهروندان هائیتی سازماندهی کنند. به این دلیل می‌کوشید آنها را از جزیره بیرون راند. در هنگام بررسی قانون اساسی به این موضوع بازخواهیم گشت. به‌هررو می‌توان گفت که ۳۷ امضاکننده اعلامیه رابطه سراسری میان استقلال هائیتی و آزادی شهروندان این دومین ملت خودایستا در آمریکا ایجاد کردند.

متن اعلامیه نه تنها مردمان هائیتی، بلکه همچنین «قدرت‌های بیگانه» را که منظور همسایگان دیوار به دیوار ملت نو بودند، هدف قرار می‌داد. در اینجا یعنی، باید اطمینان حاصل شود، «که شور میسیونری [صدور انقلاب م] نباید کار ما را نابود کند؛ بگذارید همسایگان ما در صلح و آرامش نفس بکشند». درحالی که انقلابی‌های فرانسوی دهه ۱۷۹۰ می‌خواستند ایده‌های جهانی حقوق بشر را به سراسر اروپا انتقال دهند، انقلابی‌های هائیتی، در آنچه به صدور انقلاب مربوط می‌شد، احتیاط می‌کردند. دیرتر رؤسای جمهور هائیتی از جنبش‌های استقلال‌طلبانه آمریکای لاتین پشتیبانی کردند، ولی در این زمان قانون توجه ژنرال‌ها تثبیت استقلال و آزادی مردمان هائیتی و دفاع از آن بود. در عمل کسی نمی‌توانست و نمی‌خواست انقلاب را فراتر از جزیره هیسپانیولا گسترش دهد. با این‌همه انقلاب هائیتی، انقلابی بود که به حقوق بشر آن روزگار «بُعد همگانی» بخشید.^{۲۸۳} با نگاهی به قانون اساسی بیستم ماه مه ۱۸۰۵ می‌توان این موضوع را به روشنی بازشناخت.

قانون اساسی از یک بخش مقدمه با ۵۳ بند و بخش دوم که ۲۸ آیین‌نامه همگانی را

^{۲۸۳} ژیرک Žižek از انقلاب هائیتی به‌عنوان «تکرار انقلاب فرانسه به معنای دقیق هگلی، که طبق آن رویدادی تنها بوسیله تکرار خود بُعد جهانی به‌دست می‌آورد.» سخن می‌گوید. Žižek: Auf verlorenem Posten (2009), S. 233.

دربار می‌گیرد تشکیل می‌شود. بند دوم برده‌داری را برای همیشه ممنوع اعلام می‌کند. بندهای دیگر پشتوانه آزادی سازش‌ناپذیر همه شهروندان است: در برابر قانون همه برابرند (بند چهارم)، آزادی مذهب وجود دارد (بند پنجاهم) و هیچ‌گونه نابرابری به معنای عنوان‌های اشرافی [آریستوکراسی] نباید وجود داشته باشد (بند سوم). همان‌طور که در اعلامیه *Déclaration* و در قانون اساسی سال ۱۸۰۱ آمده است، نابرابری اجتماعی بر پایه منافع عمومی توجیه می‌شود. این با کارکرد هر شخصی برای استقلال و برابری ملت نو در پیوند است. بند یازدهم بیان می‌کند که هر شهروندی باید کار و پیشه‌ای داشته باشد. بند نهم توضیح می‌دهد که هیچ شخصی «ارزش آن را ندارد شهروند هائیتی باشد، مگر پدری خوب، پسر خوب یا مردی خوب و پیش از هر چیز سرباز خوبی باشد». بنیاد هائیتی نو کار، خانواده و به‌ویژه ارتش است.^{۲۸۴} حتا بیشتر از لوورتور، دسالین با قانون اساسی به برپایی دولت نظامی فشار آورد و با این کار، همان‌طور که امروز می‌دانیم، بار سنگینی بر دوش کشور گذاشت، گرچه این موضوع در چارچوب شرایط زمانی، به‌ویژه به‌عنوان اقدام حفاظتی به سود استقلال کشور قابل درک است.

زنان بر پایه قانون اساسی حقوق شهروندی دریافت نمی‌کنند. تنها در ماده دهم به زنان هائیتی به‌عنوان مادر اشاره می‌شود. درحالی‌که مردان باید پیشه‌ای بیاموزند، همانا زنان باید کارهای غیرحرفه‌ای انجام دهند و بچه به دنیا آورند. انقلاب به قیمت جان دویست هزار انسان تمام شده بود. با پشتیبانی از خانواده، می‌بایست بازتولید جمعیت نیز تضمین شود. برخلاف قانون اساسی لوورتور، به زنان اجازه درخواست طلاق داده شد؛ ولی این تنها در صورتی کاربرد دارد که مرد ارتشی نباشد، ماده‌ای با محدودیت، که بار دیگر به جنبه نظامی برای امنیت کشور برتری می‌دهد، ولی با این‌همه آزادمنشانه‌تر از آیین‌نامه‌های همسان در اروپا و آمریکای شمالی است. زنان زندگی عمومی را تعیین می‌کردند، ولی با وجود شایستگی‌های

^{۲۸۴} ماده پانزدهم قلمرو هائیتی را به شش منطقه نظامی تقسیم می‌کند.

پاداشمندان در انقلاب همچنان از زندگی سیاسی بی بهره ماندند.^{۲۸۵}

خدمت وظیفه عمومی قانونی و قابل اجرا است. با به صدا درآمدن آژیر خطر همه به سوی جنگ افزار فراخوانده می شوند و باید شهرها را ترک کنند.^{۲۸۶} علاوه بر این قدرت نظامی و غیرنظامی در یک شخص متمرکز بود. دسالین خود را نخستین ارگان اداری کشور و شاه هائیتی خواند، که مقام فرماندهی کل ارتش را نیز به عهده داشت. شورای کشور از ژنرالها تشکیل می شد.^{۲۸۷} آیین نامه های دیگر تصریح می کرد که بازسازی اقتصاد پلاتاژی که لوورتور در نظر گرفته بود باید ادامه پیدا کند - که با توجه به شهرهای ویران شده در پیامد جنگ، کار آسانی نبود.^{۲۸۸} اقتصادی کارآمد، برای دسالین کلیدی برای هائیتی آزاد و مستقل بود. با درآمدها می باید به ویژه بودجه ارتش و جنگ افزار تامین شود. با این همه مردمان هائیتی نه تنها با این اقدامات محض عملی موفق شدند به طور ماندگار از پیروزی خود بر قدرت های اروپایی و همچنین از آزادی خود دفاع کنند، بلکه به ندرت سندی دیگری در آن زمان مانند بندهای دوازدهم و چهاردهم قانون اساسی، نژادپرستی و تاریخ استعماری را زیر پرسش می برد:

«بند دوازدهم: هیچ مرد سفید، گذشته از هر نوع ملیتی، نمی تواند به عنوان ارباب یا زمین دار یا به این سرزمین بگذارد و همچنین اجازه داشتن هیچ گونه مالکیتی را ندارد. بند سیزدهم: بند پیشین شامل زنان سفید و کودکان شان که دولت آنها را به شهروندی هائیتی پذیرفته است، نمی شود، همچنین در آینده. این بند شامل آلمانی ها و لهستانی هایی که از طرف دولت به شهروندی پذیرفته شده اند نیز می شود.

بند چهاردهم: از آنجا که جداسانی های رنگ پوست میان فرزندان یک خانواده باید

²⁸⁵ Blackburn: American Crucible (2013), S. 208 f.

²⁸⁶ می توان احتمال داد که در صورت تاخت و تاز هائیتی مانند جنگ استقلال این فرمان داده شد که شهرها را آتش بزنند.

²⁸⁷ Vgl. auch: Buck-Morss: Hegel & Haiti (2011), S. 189 f.

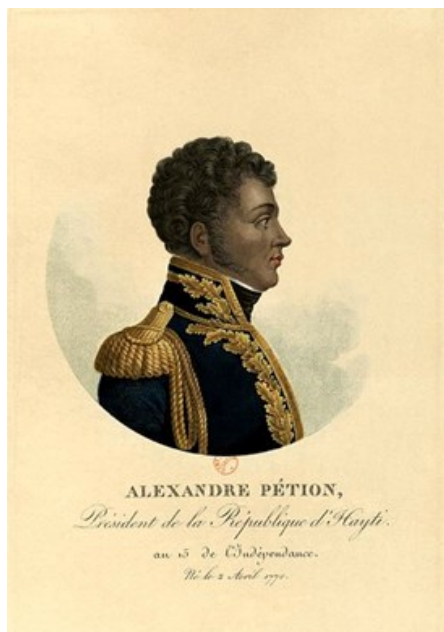
²⁸⁸ Popkin: Concise History (2012), S. 139.

پایان یابد، مردمانِ هائیتی از این پس فقط به‌طور کلی (*generic*) سیاه شناخته می‌شوند.»

دیگر هرگز نباید سرزمینِ هائیتی مستعمره شود و شهروندان‌اش به بردگی کشیده شوند. این نخستین قانونِ اساسی است که نه تنها برده‌داری را ممنوع می‌کند، بلکه نژادپرستی را نیز بدین‌وسیله که همهٔ شهروندانِ کشور سیاه نامیده می‌شوند، از میان برمی‌دارد. برخی از زنان – همانا بیوه‌های کلان‌مزرعه‌دارانِ پیشین – اجازه داشتند داراییِ خود را نگه‌دارند. سربازانِ آلمانی و لهستانی که در جنگ به انقلابی‌ها پیوسته بودند، شهروندانِ سیاه هائیتی شدند. بنابراین مفهوم‌های سفید و سیاه در اینجا نه به معنای رنگِ پوستی خاص، بلکه مقوله‌های سیاسی هستند. مرد سفید نمادی برای درنده‌خویی‌های کشورگشاییِ اروپایی به شکلِ مالکِ زمین است. سیاه (sic!) به‌عنوان مقولهٔ خیالیِ رنگی از پوست، یک ویژگی نیست، بلکه دیدگاهی را بیان می‌کند که وابستگی و اینهمانیِ هائیتیایی بر پایهٔ تجربهٔ نبرد علیه برده‌داری، تبعیضِ نژادپرستانه و سلطهٔ استعماری را نشان می‌دهد. بدین‌وسیله که در بند چهاردهم نیز به کودکان اشاره می‌شود، دفاع از آزادی و استقلال به‌عنوان قراردادی برای نسل‌های آینده نهادینه می‌شود.

انقلاب هائیتی و قانون اساسیِ آن از رادیکال‌ترین رویدادهای زمان خود بودند. مردم به‌طور رادیکال از اصول حاکمیتی که روزگاری زندگی بر روی جزیره را تعیین می‌کرد، گسستند. روح جهانی در قانونِ اساسیِ الکساندر پتیون Alexandre Pétion از سال ۱۸۱۶ کاربرد یافت. این قانون به همهٔ مردمانِ آفریقایی تبار پناه می‌داد و پس از یک سال اقامت آنها را به‌عنوان شهروند به‌رسمیت می‌شناخت.^{۲۸۹}

²⁸⁹ Blackburn: *American Crucible* (2013), S. 218.



Alexandre Sabès Pétion: سیاستمدار و رئیس‌جمهور هائیتی (۱۸۱۸-۱۸۰۶)

ولی اولویت هنوز در دفاع از استقلال و آزادی بود. پس از اعلامیه استقلال، دسالین فرمان داد که همه سفیدان باقی مانده در جزیره باید کشته شوند. این فرمان باید به این امر کمک کند که تبلیغات استعماری، انقلابی‌ها را متهم کرد که باعث «نسل‌کشی» سفیدان شده‌اند. این با تصویر سیاهان بدنهادی که با دشمنان خود بی‌رحمانه رفتار می‌کنند، برابر است. اما این انتساب گناه را به‌هیچ وجه نباید به‌عنوان یک طرح نژادپرستانه در رابطه با دستورهای لکلر تلقی کرد. در نوامبر ۱۸۰۳ - پس از پیروزی بر روشامبو Rchambeau - دسالین تخلیه کمابیش ۱۸ هزار پناه‌جو را پذیرفته بود، در میان آنها ده‌هزار غیرنظامی بودند. «وقتی که پورتو-پرنس Port-au-Prince تسخیر شد، فقط ۹۲ تن از سفیدان در شهر بودند که بیشتر آنها کشته شدند.»^{۲۹۰} در یک چنین وضعیتی از جنگ و انقلاب از «نسل‌کشی» سخن گفتن، شایسته نیست. بلکه باید دستورها را از روی ترس برحق، از اینکه کلان-

²⁹⁰ Blackburn: American Crucible (2013), S. 212.

مزرعه‌دارانِ باقی‌مانده بتوانند از نو توطئه‌ای علیه آزادیِ سیاهان سازماندهی کنند، توضیح داد. زیرا پس از اعلامِ استقلال، نبرد برای به رسمیت شناختن هائیتی به‌عنوان کشوری مستقل هنوز دیرگاهی ادامه داشت.



Donatien-Marie-Joseph de Vimeur, vicomte de Rochambeau

تراژدی هائیتی

در سال‌های ۱۸۰۴ و ۱۸۰۵ کوندی راگه Condé Raguet آمریکاییِ فرانسوی‌تبار، از لئو-کپ Le Cap دیدار کرد. در اینجا او با تصویری از فقر و ویرانی روبه‌رو شد. این شهر در هنگام انقلاب دو بار با خاک یکسان شده بود و بازسازی آن را تازه آغاز کرده بودند. پلاتناژهای پیرامون به‌طور عمده در آتش سوخته بود. شهروندان هائیتی مواد خوراکی مورد نیاز خود را در آنها کشت می‌کردند. بیشترین جان‌باختگان، کمابیش ۱۰۰ هزار تن در انقلاب سیزده ساله، از بردگانِ پیشین بودند. ولی در برابر چنین ویرانی‌ها بازدید کننده از برجسته کردن دستاوردهای هائیتی آزاد و مستقل کوتاهی نکرد.

او که به‌طور قطع مُهر و نشانِ نژادپرستی بر خود داشت، تحتِ تاثیر «رفتارِ نیکی که انسان در نزد دهقانانِ خرده مالکِ دوره‌گرد با آن روبه‌رو می‌شود» قرار گرفت. و در شهرها انسان به «نوعی فرهنگ و پختگی در رفتار و کردار که کمتر قابل تصور» است، برخورد می‌کند.^{۲۹۱} او در بارهٔ زنان در هائیتی جوان گفت که آنها برخلافِ زنانِ ایالات متحده به‌تنهایی توانایی گذرانِ زندگیِ خویش را دارند. در این زمانِ بیشینهٔ مردمانِ اروپایی تبارِ ملتِ سیاه مستقل را نمادِ هرج و مرج و وحشیگری می‌پنداشتند که گواهیِ راگه بازگونهٔ آن را نشان می‌دهد. هائیتی کشورِ مدرنی با قانون اساسی و دولت، جامعه و اقتصادی کارآمد و همچنین با فرهنگی ویژهٔ خود بود. با این‌همه شرایط داخلی و خارجی برای کامیابیِ دومین دولتِ مستقل در قارهٔ آمریکا بدتر از این نمی‌توانست باشد.

دسالین که در سال ۱۸۰۴ اعلام کرده بود: «من سرزمین‌ام را آزاد ساخته‌ام. من انتقام آمریکا را گرفته‌ام»^{۲۹۲}، اکنون باید می‌دید که یگانگیِ شهروندانِ هائیتی، که او آرزو می‌کرد، بر پاهای نزارِ خویش ایستاده است. در هنگامِ جنگِ استقلال‌طلبانهٔ دسالین موفق شده بود

²⁹¹ Popkin: Concise History (2012), S. 139.

²⁹² Dubois: Avengers (2004), S. 301. انتقام‌جویان

برای زمان بسیار کوتاهی همبستگی ملی پدید آورد. اکنون دوباره درگیری‌های کهنه آغاز شد و قهرمانانِ ملیِ امروزِ هائیتی را تنها گذاشتند. او از یک سو خشمِ آزادگانِ کهن * *anciens libres* را متوجه خود کرد، زیرا همچنان به محدود کردنِ حق مالکیتِ شان ادامه می‌داد. از سوی دیگر می‌خواست دهقانانِ ساده را زیر فرمان سیستم-کارِ سازمان یافته‌ی نظامی درآورد. این کارهای او به توطئه انجامید. در هفدهم اکتبر ۱۸۰۶ دسالین کشته شد. هائیتی تا سال ۱۸۲۰، به دو کشور تجزیه شد. این آغازِ خطاهای بی‌شمارِ سیاستِ داخلی بود که این کشور تا به امروز می‌بایست تجربه کند. قدرت‌های استعماریِ اروپایی سهمِ بزرگی در پدید آمدنِ این اوضاع داشتند. پس از آنکه هائیتی اعلامِ استقلال کرد، هیچ‌کدام از این دولت‌ها این کشور را به رسمیت نشناختند. برعکس، در همان هنگام که قدرت‌های اروپایی مشکلی نداشتند که ایالات متحده را «به‌عنوانِ شریکِ کامل در جهانِ زیرِ سلطهٔ سفیدانِ آن زمان پذیرند»^{۲۹۳}، فرانسه را برانگیختند که حاکمِ قانونیِ این سرزمین باشد. از سوی دیگر، هائیتی می‌بایست مدت‌ها نگرانِ آن باشد که از طرفِ یکی از قدرت‌های اروپایی بار دیگر مستعمره شود. الکساندر پتیون رئیسِ جمهورِ هائیتی، نخستین کشورِ مستقلِ آمریکای لاتین، نه تنها از سیمون بولیوار *Simón Bolívar* با جنگ‌افزار و جنگاور پشتیبانی کرد، که اینها سرانجام امکانِ تسخیرِ قارهٔ آمریکای جنوبی را برای او فراهم کردند، بلکه انقلابِ هائیتی همچنین انگیزه‌ای برای شورش‌های بی‌شمارِ بردگان در آن زمان بود. برای نمونه: در کُوراسائو *Curaçao* (۱۷۹۵)، گویان *Guyana* (۱۷۹۵)، و ویرجینیا *Virginia* (۱۸۰۰).

انقلابِ پیروزمندِ هائیتی برای مالکانِ پلاتاژها در قارهٔ آمریکا مانند فانوسِ دریایی عمل می‌کرد. انقلاب نه تنها سبب شد که تولیدِ شکر به مرکزهای تازه‌ای انتقال یابد (برزیل و به‌ویژه کوبا)، بلکه همچنین کنترلِ بر بردگان و خشونت علیه آنان بیشتر شد. در این هنگام،

²⁹³ Popkin: *Concise History* (2012), S. 156.

* *anciens libres* از پیش آزادشدگان، به انگلیسی: free before – این اصطلاح برای متمایز کردن کسانی که از پیش آزاد بودند در مقایسه با کسانی که توسط راهب‌های عمومی ۱۷۹۳ آزاد شده بودند، به‌کار می‌رفت. –

نخست شکوفایی بازار پنبه در ایالت‌های جنوب ایالات متحده آغاز شد که تا به امروز تصویر مردم‌فربِ برده‌داری-پلاتاژی را رقم می‌زند. پژوهندگان بارها در پژوهش‌های خود نیز به تاثیر انقلاب در ممنوع کردن تجارت بردهٔ آنسوی اطلس [ترانس آتلانتیک] به وسیلهٔ انگلستان در سال ۱۸۰۶ می‌پردازند. ولی در اینجا، به نظر می‌رسد که پیوندها به جای آنکه به طور مستقیم آشکار گردند، بیشتر در سطح غیرمستقیم و استدلالی قرار دارند.^{۲۹۴}

هائیتی خود در سطح اقتصادی، با وجود شرایط ناسازگار و در مقایسه با دولت‌های آمریکای لاتین که خیلی زود پس از آن پدید آمدند، به نحو شگفت‌آوری به خوبی از ویرانی‌های جنگ و انقلاب بهبود یافت. با وجود به رسمیت نشناختن هائیتی به عنوان کشور مستقل و مختار، نیمی از قهوهٔ مصرفی در سال ۱۸۱۵ در فرانسه از جزیره آمد. فرانسه نخست در سال ۱۸۲۵ هائیتی را در سطح جهانی به رسمیت شناخت. این کار از سوی ایالات متحده نخست در زمان آبراهام لینکلن (۱۸۶۲) انجام گرفت. «توافق» با فرانسه یکی از نمونه‌های بسیار کمیاب در تاریخ است که به موجب آن کشوری از نظر نظامی پیروزمند وادار شد که برای استقلال خود خسارت بپردازد: این پول به بیش از ۱۵۰ میلیون فرانک زر می‌رسید. این مبلغ گزاف تا به امروز هائیتی را به یکی از فقیرترین کشورهای جهان تبدیل کرده است. بی‌گمان این نخستین مورد استعمار نو است که کشورهای ناوابسته به طور رسمی به وسیلهٔ قراردادها و «پیمان‌نامه‌ها»^{۲۹۵} دیگر در وابستگی غیرمستقیم استعماری نگه‌داشته می‌شوند.

²⁹⁴ Blackburn: American Crucible (2013), S. 221 ff.

^{۲۹۵} رئیس‌جمهوری هائیتی آریستیده Aristide در سال ۲۰۰۴ از فرانسه درخواست پرداخت خسارت برای زیر فشار گذاشتن کشور-اش کرد. احتمال می‌رود که فرانسه به همین دلیل از مداخلهٔ نظامی آن زمان علیه رئیس‌جمهوری قانونی که به روش دمکراتیک برگزیده شده بود، پشتیبانی کرد.



Simón Bolívar, postume Darstellung (Gemälde von A. Michelena, 1895)

۹. کتابنامه

متن‌ها و کتاب‌ها هرگز کار فردی نیستند. از همه کسانی که با پند و توصیه و تصحیح مرا در این کار یاری رسانده‌اند سپاسگزارم [P. H.].

افزون بر این در زیر همه نوشته‌هایی را که برای تولید این کتاب به کار آمده‌اند، فهرست شده است. همه نقل قول‌ها را به آلمانی بازگردانده‌ام [P. H.].

رساله‌ها و مقاله‌ها

Monographien & Artikel

- Appleby, Joyce: Die unbarmherzige Revolution. Eine Geschichte des Kapitalismus. Hamburg 2011.
- Arendt, Hannah: Über die Revolution. München 2013.
- Andress, David: The French Revolution and the People. New York 2004.
- Bell, Madison: Toussaint Louverture. A Biography. New York 2007.
- Blackburn, Robin: The Overthrow of Colonial Slavery 1776-1848. London 1988.
- Blackburn, Robin: Haiti, slavery and the Age of the Democratic Revolution, in: William and Mary Quarterly, 63, Nr. 3. October 2006, S. 643-674.
- Blackburn, Robin: The American Crucible. Slavery, Emancipation and Human Rights. London 2013.
- Brown, Vincent: A Vapor of Dread. Observations on Racial Terror and Vengeance in the Age of Revolution, in: Bender, Thomas/ Dubois, Laurent (Hrsg.): Revolution! The Atlantic World Reborn. New York 2011, S. 179-198.

- Buck-Morss, Susan: Hegel und Haiti. Für eine neue Universalgeschichte. Berlin 2011
- Canfora, Luciano: Eine kurze Geschichte der Demokratie. Von Athen bis zur Europäischen Union. Köln 2006.
- Castro Varela, Maria do Mar/Dhawan, Nikita: Postkoloniale Theorie. Eine kritische Einführung. Bielefeld 2015.
- Coller, Ian: Citizen Chawich: Arabs, Islam and Rights in the French Revolution, in: Neilson, Briony et al. (Hrsg.): French History and Civilization. 5. London 2014, S. 42-52.
- Covo, Manuel: Race, Slavery, and Colonies in the French Revolution, in: Andress, David (Hrsg.): The Oxford Handbook of the French Revolution. Oxford 2015, S. 290-307.
- Dubois, Laurent: »African Citizens«: Slavery, Freedom and Migration During the French Revolution, in: Fahrmeir, Andreas et al. (Hrsg.): Migration Control in the North Atlantic World. The Evolution of State Practices in Europe and the United States from the French Revolution to the Inter-War Period. Oxford/New York 2003, S. 25-29.
- Dubois, Laurent: Avengers of the New World. The story of the Haitian Revolution. Harvard 2005.
- Eckert, Andreas: Aufklärung, Sklaverei und Abolition, in: Hardtwig, Wolfgang (Hrsg.): Die Aufklärung und ihre Weltwirkung, S. 243-262. Göttingen 2010.
- Fahrmeir, Andreas: Revolutionen und Reformen. Europa. 1789–1850. München 2010.
- Fick, Carolyn: The Making of Haiti: The Saint-Domingue Revolution from Below. Knoxville 1990.
- Fick, Carolyn: Emancipation in Haiti. From Plantation Labour to Peasant Proprietorship, in: Heuman, Gad et al. (Hrsg.): Slavery and Abolition. 21. Nr. 2. 2000, S. 11-40.
- Fick, Carolyn: The Haitian revolution and the limits of freedom: defining citizenship in the revolutionary era, in: Social History, 32, Nr. 4. November 2007, S. 394-414.
- Fischer, Sibylle: Modernity disavowed: Haiti and the cultures of slavery in the Age of Revolution. Durham 2005.

- Gainot, Bernard: The Republican Imagination and Race: The Case of the Haitian Revolution, in: Albertone, Manuela/ De Francesco, Antonio: Rethinking the Atlantic World. Europe and America in the Age of Democratic Revolutions. New York 2009, S. 276-293.
- Garrigus, John D.: Opportunist or Patriot? Julien Raimond (1744–1801) and the Haitian Revolution, in: Heuman, Gad et al. (Hrsg.): Slavery and Abolition. 28. Nr. 1. 2007, S. 1-21.
- Garrigus, John D.: Saint-Domingue's Free People of Color and the Tools of Revolution, in: Fiering, Norman/Geggus, David P. (Hrsg.): The World of the Haitian Revolution. Indianapolis 2008, S. 49-64.
- Geggus, David: Slavery, War and Revolution: The British Occupation of Saint-Domingue. 1793 – 1798. Oxford 1982.
- Geggus, David: Toussaint Louverture and the Haitian Revolution, in: Weisberger, William et al. (Hrsg.): Profiles of Revolutionaries in Atlantic History 1700–1850. New York 2007, S. 115-135.
- Geggus, David: Saint-Domingue on the Eve of the Haitian Revolution, in: Fiering, Norman/Geggus, David (Hrsg.): The World of the Haitian Revolution. Indianapolis 2008, S. 3-21.
- Geggus, David: Haitian Revolutionary Studies. Bloomington 2002.
- Girard, Philippe: *Rebelles* with a Cause: Women in the Haitian War of Independence, 1802–04, in: Gender & History. Vol. 21. No. 1. 2009, S. 60-85.
- Gliech, Oliver: Saint-Domingue und die Französische Revolution. Das Ende der weißen Herrschaft in einer karibischen Plantagenwirtschaft. Köln 2011.
- Gutarra, Danelle: Toussaint Louverture's Captivity at Fort de Joux, in: The Journal of Caribbean History. Vol. 49. No. 2 (2015), S. 133-159.
- Hobsbawm, Eric: The Age of Revolution. 1789–1848. New York 1996.
- Israel, Jonathan: Revolutionary Ideas. An Intellectual History of the French Revolution from *The Rights of Man* to Robespierre. Oxford 2014.

- James, Cyril L. R.: Die schwarzen Jakobiner. Toussaint L'Ouverture und die San-Domingo Revolution. Berlin 1984.
- Jaurès, Jean: A Socialist History of the French Revolution. London 2015.
- Joseph-Gabriel, Annette K.: Creolizing Freedom: French-Creole Translations of Liberty and Equality in the Haitian Revolution, in: Heuman, Gad et al. (Hrsg.): Slavery and Abolition. 36. Nr. 1. 2015, S. 111-123.
- Kafka, Judith: Action, Reaction and Interaction: Slave Women in Resistance in the South of Saint Domingue, 1793-94, in: Slavery & Abolition. Vol. 18. No. 2. London 1997, S. 48-72
- Klose, Fabian: Menschenrechte im Schatten kolonialer Gewalt. München 2009.
- Knight, Franklin W.: The Haitian Revolution and the Notion of Human Rights, in: Coclanis, Peter (Hrsg.): The Journal of the Historical Society. Vol. 3. Boston 2005, S. 391-416.
- Kocka, Jürgen: Geschichte des Kapitalismus. München 2014.
- Linebaugh, Peter/Rediker, Marcus: Die vielköpfige Hydra. Die verborgenen Wurzeln des revolutionären Atlantiks. Hamburg 2008.
- Linton, Marisa: Woman as Spectators and Participants in the French Revolution. 2013. <http://rjh.ub.rug.nl/groniek/article/viewFile/18272/15747> (letzter Abruf: 27.10.2016).
- Lynn, Hunt: Inventing Human Rights. A History. New York 2008.
- Markov, Walter/Soboul, Albert: 1789 – Die Große Revolution der Franzosen, Berlin/DDR 1975.
- Marx, Karl: Das Kapital. Kritik der politischen Ökonomie. Erster Band. [1890] Berlin/DDR 1971, in: Institut für Marxismus-Leninismus beim ZK der SED (Hrsg.) Marx-Engels Werke Band 23.
- Mbembe, Achille: Kritik der schwarzen Vernunft. Berlin 2014.
- McCusker, John/Menard, Russel: The Sugar Industry in the Seventeenth Century. A New Perspective on The Barbadian »Sugar Revolution«, in: Schwartz, Stuart (Hrsg.): Tropical Babylons. Sugar and the Making of the Atlantic World, 1450–1680. North Carolina 2004, S. 289-330.

- Miller, Christoph L.: *The French Atlantic Triangle. Literature and Culture of the Slave trade.* London 2008.
- Mintz, Sidney: *Sweetness and Power. The Place of Sugar in Modern History.* New York 1986.
- Osterhammel, Jürgen: *Sklaverei und die Zivilisation des Westens.* Darmstadt 2003.
- Osterhammel, Jürgen: *Welten des Kolonialismus im Zeitalter der Aufklärung,* in: Lüsebrink, Hans-Jürgen (Hrsg.): *Das Europa der Aufklärung und die außereuropäische koloniale Welt.* Göttingen 2006, S. 19-38.
- Osterhammel, Jürgen: *Die Verwandlung der Welt. Eine Geschichte des 19. Jahrhunderts.* München 2010.
- Peabody, Sue: *Négrresse, Mulâtresse, Citoyenne: Gender and Emancipation in the French Caribbean, 1650-1848,* in: Scully, Pamela/Paton, Diana (Hrsg.) *Gender and Slave Emancipation in the Atlantic World.* London 2005, S. 56-78.
- Popkin, Jeremy D.: *A Concise History of the Haitian Revolution.* Oxford 2012.
- Popkin, Jeremy D.: *Sailors and Revolution: Naval mutineers in Saint-Domingue, 1790–93,* in: Roberts, Penny et al. (Ed.): *French History.* Vol. 26, No. 4. Oxford 2012, S. 460-481.
- Reinhard, Wolfgang: *Die Unterwerfung der Welt. Globalgeschichte der europäischen Expansion.* München 2016.
- Schmale, Wolfgang: *Geschichte der Männlichkeit in Europa (1450–2000).* Wien 2003.
- Scott, Julius: *The Common Wind: Currents of Afro-American communication in the era of the Haitian Revolution.* Duke University (Diss.) 1986.
- Sow, Noah: *Deutschland Schwarz Weiß. Der alltägliche Rassismus.* München 2009.
- Smith, Adam: *Wohlstand der Nationen. Eine Untersuchung seiner Natur und seiner Ursachen.* Übers. und Hrsg: Recktenwalt, Horst. 2013 [1789].

- Soboul Albert: Kurze Geschichte der Französischen Revolution. Berlin 2004² [1965].
- Thornton, John K.: »I Am the Subject of the King of Kongo«: African Political Ideology and the Haitian Revolution, in: *Journal of World History*, 4. Nr. 2. London 1993, S. 181-214.
- Thornton, John K.: African Soldiers in the Haitian Revolution, in: Dubois, Laurent et al. (Hrsg.): *Origins of the Black Atlantic*. New York 2010, S. 195-213.
- Trouillot, Michel-Rolph: *Silencing the Past. Power and the Production of History*. Boston 1995.
- Willms, Johannes: *Tugend und Terror. Geschichte der Französischen Revolution*. München 2014.
- Yingling, Charlton W.: The Maroons of Santo Domingo in the Age of Revolutions: Adaption and Evasion, 1783 – 1800, in: Chynoweth, Tessa (Ed.): *History Workshop Journal*. Vol. 79, Issue 1. Oxford 2015, S. 25-51.
- Walton, Charles: Clubs, Parties, Faction, in: Andress, David (Hrsg.): *The Oxford Handbook of the French Revolution*. Oxford 2015, S. 362-381.
- Weber, Max: *Wirtschaft und Gesellschaft*. [1922] Neu-Isenburg 2005.
- Whatmore, Richard: Adam Smith's Role in the French Revolution, in: *Past & Present*. No. 175. Oxford 2002, S. 65-89.
- Zeuske, Michael: *Schwarze Karibik. Sklaven, Sklavereikultur und Emanzipation*. Zürich 2004.
- Zeuske, Michael: *Handbuch Geschichte der Sklaverei. Eine Globalgeschichte von den Anfängen bis zur Gegenwart*. Berlin 2013.
- Zeuske, Michael: Versklavte und Sklavereien in Spanisch-Amerika. Gedanken zur »Weltarbeiterklasse« in globaler Perspektive, in: Hoffrogge, Ralf et al. (Hrsg.): *Jahrbuch für Forschungen zur Geschichte der Arbeiterbewegung*. Berlin 2014 (1), S. 5-36.
- Žižek, Slavoj: *Auf verlorenem Posten*. Frankfurt a. M. 2009.

Quelleneditionen

Archives Parlementaires. Vol. 85. 28 Janvier au 13 Février 1794.

Aristide, Jean-Bertrand: Introduction, in: Aristide, Jean-Bertrand (Hrsg.): Toussaint L'Ouverture. The Haitian Revolution. London 2008.

Dubois, Laurent/Garrigus, John D.: Slave Revolution in the Caribbean 1789–1804. A Brief History with Documents. New York 2006.

Dubois, Laurent et al. (Hrsg.): Documents consitutionnels d'Haiti. 1790–1860. Boston 2013.

Hunt, Lynn (Hrsg.): The French Revolution and Human Rights. A Brief Documentary History. Boston 1996.

Paschold, Chris/Gier, Albert (Hrsg. u. Übers.): Die Französische Revolution. Ein Lesebuch mit zeitgenössischen Berichten und Dokumenten. Stuttgart 1989.

در سال ۱۷۹۱ در هائیتی امروز، مستعمره آن روزگار فرانسه سنت-دومینگو، رویدادی با اهمیت تاریخ جهانی آغاز شد: یعنی یگانه خیزش پیروزمند بردگان در تاریخ. در روند این خیزش تضادهای عصری که غرب بورژوازی را پدید آورد، برای وقوع رادیکالترین انقلاب دوران روی هم انباشته شد. اصول ۱۷۸۹ [اعلامیه حقوق بشر و شهروندی] در سودآورترین مستعمره زمان خود پویایی خاص خود را به وجود آورد. درحالی که استعمارگران فرانسوی با تمام خشونت به حاکمیتی که بر بنیاد برده‌داری و نژادپرستی استوار بود، سخت چسبیده بودند، بردگان با خیزش خود دگرگونی‌ای را آغاز کردند که کل مدل کشورگشایی اروپایی را در غرب اقیانوس اطلس باژگون کرد. هائیتی پس از ایالات متحده دومین کشور مستقل در جهان نو و نخستین کشوری شد که طبق قانون اساسی، برده‌داری و تبعیض نژادی در آن ممنوع بود. فیلیپ هانکه دنیای مستعمراتی سنت-دومینگو، آغازهای ایدئولوژیک و انقلاب و همچنین نبرد شهروندان هائیتی برای استقلال را که تا به امروز هنوز پایان نیافته است، توصیف می‌کند.

فیلیپ هانکه در سال ۱۹۹۱ به دنیا آمد. در دانشگاه گوته در فرانکفورت، آلمانی و تاریخ تحصیل کرد. زمینه‌های اصلی کار او تاریخ و تئوری کشورگشایی اروپایی، حقوق بشر و رابطه‌های جنسیتی را در بر می‌گیرد.